

مجلس شورای اسلامی



۸
۱
۱
۸
۸
۳
۵
۶
۸
۷
۶
۱
۱۱
۸۱
۸۱
۳۱
۵۱
۵۱
۸۱
۷۱
۶۱
۵۱
۸۱
۸۸
۸۸
۳۸
۵۸
۵۸
۸۸
۷۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب قطب الحکومت

مؤلف حمید علی نیکبخت

مترجم

شماره قفسه ۱۸۱۴۳

۲۰۹۳۸

خطی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۸۱۴۳



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۸۱۴۳
۲۰۹۳۰۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۹۳۰۸

کتاب قطب الکونین

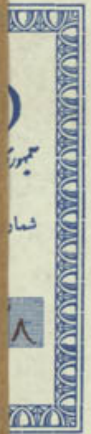
مؤلف صدرعلی شیرازی

مترجم

شماره قفسه ۱۸۱۴۳

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۱۴۳



خطی

۳۴

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان ذفا تر تقریر و اساس کتابخانه تحریر ختمای بارگاه صمدیت ششم تصویر
 نیاید و طلب و طباشیر صحیح بیان و اشعار شریف تبیان خبر تو شکر و سپاس
 ربوبیت نتواند بود پس سپاس و ستایش برقیاس حکیمی را سزاوار است که
 شهباز بلند پرواز فکرت از پر تو جمال احدیت او در قفس حیرت گرفتار و
 سیم رخ بهیرت در افق هوا بزمیت او سر کشته و بقرار و ضروف صلوات نامی
 نثار و قدمه مطهره مرقد منوره محطه قطب فلک رسالت و شمس سما نبوت آنکه
 استقام انحرافات عالم کون و فاذرایل مجالی بدایت او و اعتمادال انحصار
 قلوب عباد بر کعبه ادویه منهاج نبوت اوست آنکه در شان او در حدیث
 قدسی وارد بود لاک کما اظهر الاربوبیته ان رئیس رؤس القادسیه ان طبیعت
 انسیه قدومه انصفا صدق و صفای بدر خطه و فانا ه روی و الصنم
 احمد محمود الوالقاسم محمد مصطفی علیه من الصلواة التحیات و اکملها ابدا
 سپاس و ثناء پروردگار و توقیت آن بدر و سید مختار و السلام میگوید احقر
 عباد حیدر علی شیرازی که علم طب اشرف علوم است چه برای چه شرف علم
 بشری موضوع است و موضوع علم طبین آن است که اشرف خوالید و ارکان
 است و مطهر حلال و جمال جانان است و عالم با سرار و پیدایشان است و
 خلاصه رحمت و آسمان است و شده احتیاج خلایق بآن ظاهر و پیداست و
 بر زمین و در این بین مدارا و حیالت و این حیوة از عالم امر است
 کما قال الله تبارک تعالی قل الروح من امر ربي و حضرت باری عز و جل



و جل ذکره آن ترا بر کزید بر جمیع خلایق چنانچه در قرآن مجید فرموده و لقد
کرمانی آدم و او را بعلم و فضل و ادراک شرف کرده اند پس بر همه ^{حسب}
و لازم باشد که به تحصیل علوم مشغول باشد و از جمله علم ضروری علم طب است
زیرا که تحصیل علوم و معرفت اللہ تعالی و عبادت که مطلب اعلی و مقصد
اقصی است موقوف بر حفظ صحت بدن است و حفظ صحت بدن موقوف بر علم طب
است پس تحصیل علم طب هم کس واجب باشد و نیز احادیث بسیار از رسیدن ابرار
درین باب منقولست و احتیاج باین واضح و صریح و وسایل بدلائل و مشایخ و تجربه
عیانست برین امر اجماع ائم و اتفاق حکم بقیاسات صحیحست ^{مستقره} مستقره و از
فضل این صناعت و عظم قدر و علو مرتبه بالفاق اهل شرایع و جمیع ملل و
دول مقران و محاکم کن باین دفعه فرمیکند از خلق و دفعه فرار از نفس واجبست
پس این علم فرض کفایت بود و بیکرانکه نفع رسانیدن بغیر صفت کمال و درجه
بلند است و بدن انسان را بیچ کمالی و حالی بهتر از راحت نیست و راحت در
صحت بدن است و احست با عطاء این کمال و نیز برین جهت طبیعت نایب بنیاد
افضل الواسطین است و حکایت و حکایت حضرت موسی علیه السلام مشهور است
و حفظ صحت در تقویة قلب است پس چون چنین بود از کتب معتبره مثل مجالی
بقراطی و قانون شیخ و حاوی کبر و تذکره و ذخیره و مختار ابن بیل و مشایخ و
جامع بغدادی و جامع ابن بیطار و ادویه قلبی شیخ و غیر اینها آنچه از حکماء
عالمین و اطباء و عاملین شنیده بودم و بران اعتمادی بود از اسرار علم
طب غیره از فواید نفیسه و ادویه غریبه که حکماء آنرا همیشه از یکدیگر بیایان

بملاشد

میداشتند و اولاد خود را وصیت میکردند که از غیر مخفی دارند در سرنگه کیمیا که آن
بواسطه تقویة اعضا و ریخته خصوصاً قلب حراره غزیری و ارواح که بنای عجز
آست و معرات که بهترین عطا یا الهی از جمیع مردم چون آن بدست یاری فکر و تحقیق
و قلم تحقیق و مدارقیق و ذوات عمیق خوانی بر الوان گشت و واجب لازم است
که بطریق راه آورد و تحقیق در بای ملخی باستان فلک است تا به سلیمان کنان حقت
خاقان کاکار سایه رحمت افرید کار و اضع مراسم عدل و انصاف و دم قواعد حور
و اعجاز با سطر امن و امان ناشد الولد و الا احسان قاصح آیات ظلم و طغیان
اقتاب سپهر سلطنت و جهان بانی قطب فلک عظمت و کامرانی بخشنده کلین و
خرگاه محب با خالص علی ابن ابی طالب محمد قلی خطیب شاه خلد اللامیامن حشمت و
سلطنته بین الانام و ابدیه معالم شوکت و دولت الی قیام الساعة و ساعته القیام
شوشی که کوی فلک سوار تدریش چوکوی در خم چوکان امتحان آورد بعد
معدلت بیره که نخته را گرفت کرگ برجم و سوی شبان آورد فلک بر عریف
سهند او چو نگاه شکل سنبله از راه کبکتن آورد و سعید سیمرخ ثناء و احوال
بدام نجابت کما کلام محقق بر خیالات و ادراک کنه او کما کما کما در دیده اهل
بینش عین محال تیرازت که بدعا و دولت روز افزونش را اختصار و اقتصار
کند که خیر الکلام ماقول و دل **شور** چون نیست در خوری تو کسی رازمان هیچ
آن به که اقتضای سخن بر دعا کند یارب قیام سلطنته و سایه بان دولت
آن عالمی حضرت لب تون اقبال برافراشته و بطنائی عامستجاب محکم در شسته
ارش بر وفق مرام بر فرق خاص و عام ابد الایام بخرد و مستدام باد بحرمت نبی

آخر زمان و آله الامجاد احد که این خوان بر الوان رشک نغاه رضوان و عشره
آلای جهان که مسیحی آهنه بقطب الحیوة مطبوع طبع صدر نشینان ان طراز
زرنگار رود فضا بنرم بهشت اسای آنحضرت کردد و این انواع لذیذ در
مذاق فواق اهل اتفاق بی نفاق غره بخش و خوشگوار آید بجنبه و کمال کرم
و تمام است این رساله بر دوازده باب موفقی عدد دوازده **باب اول** فی اللغات
علمی اجمعی الی یوم الدین **باب اول** در صفت حیوة روح **باب دوم** در
صفت حراره غزیری و رطوبه غزیری **باب سوم** در آنکه حیات زیاده و کم میشود
یا نه **باب چهارم** در تشریح قلب و احوال متفرقه آن **باب پنجم** در ذکر ادویه که بجز طریق
نافع قلبند **باب ششم** در ذکر ادویه مفرد که مقوی قلب حراره غزیری و حافظ
صحت و معمر اند **باب هفتم** در مرکباتی که مقوی قلب حراره غزیری و حافظ
و معمر اند **باب هشتم** در ادویه زیاد عینه حکمت و غیره که مقوی حراره
غزیری و روح و قلب و معمر اند **باب نهم** در مضوعات حراره غزیری و نقصات
عمر **باب دهم** در ذکر سموم اجالا که منقص حیات اند **باب یازدهم** در احوال قلب
معالجه آن **باب دوازدهم** در مقویات جماع و مهبیات **باب اول** در صفت حیات
روح بدانکه حیوت صفتی است که اقتضای حسن و حرکت میکند بواسطه حراره
غزیری که با تمام میشود افعالی که کشنده است بسوی او در بقای بدن از جنبه ملایم
و دفع منافی و از اسما که بهضم و غیره و این حراره غزیری قایم رطوبت ایضا
است و در بر بدنی که حراره غزیری بیشتر عموما و بیشتر چنانچه جانینوس فرود
که شکر المحورین بطول بقایم یعنی که بشارت باد کرم مزاجانرا بدرازی عمر و

صفت حیات روح

تیز از رطوبت منقولست که طول العمر الی من یغلب علیها الحراره و الرطوبه
له و من یغلب علیها البرد و البسکون فقلیل العمر و این حراره فایض میشود بر
بدن از جانب حتی سبانه لغای تیز فیدمان نقص نقص جوهریت مجرد که تعلق
دارد بدین تعلق تدبیر و تصرف نفس حال در بدن نیست بخلاف حراره غزیری
و روح مجذبه اطبا جسمیت لطیف بخاری براق که متکون میشود در دل از لطافت
اخلط چنانچه متکون میشود اعضا از کثافت آن و جوفی برین اند که بخار خون تناسل
و روح است اندکی روح حیوانی و جای او تجویف قلب است **دویم** روح بلع و جای
او در جگر است **سوم** روح نفسانی و جای او در مغز است **فراصل** عظیمه و حاصل
قوی اند و مذبه اجل حکما است که روح یکست که آن روح حیوانی است و غیر عضو
رئیس که نفوذ میکند و اینجا نفع دیگری یابد و مزاجی خاص بهم میرساند و فعلی
خاص از او منبذید و بسبب دیگر بر تعیین میشود و طریق بکون او است که خون
لطیف از جگر دل بخدای خود میکشد و در بطن راست قلبش می یابد و لطیف
میشود و دیگری یابد چنانچه اکثر آن روح میشود و این است روح حیوانی و چون
خروی از روح حیوانی بدماغ صعود میکند از راه شریان بزرگ آنجا نفعی دیگر
می یابد و مزاج خاص بهم میرساند که استفاده قبول حسن و حرکت میکند بسبب
میشود بر روح نفسانی و چون بطون دماغ مختلف اند از جهت اختلاف مکان و
فعلی سبب بصفتی خاص شده اند چنانچه آنچه در مقدم دماغ است آثار روح
حسن مشترک میگویند اینجا قوی را بنام روح نامیده اند همچنین در راس حسنه
باطنی و حواس حسنه ظاهری و چون پاره از روح نفسانی بجملدی رسیده و از خارج

روح و از مزاج جلای مزاجی خاص پسرانیده که اقتضای در بدن میکنند آنرا روح
 باهره خوانندانی آخره و جروی از روح حیوانی در تشبیه انهر که بجانب حکمت
 نفوذ میکنند و آنجا نفع دیگری یابد و مزاجی خاص بهم میرساند که قبول تغذیه
 و تمیز میکنند پس سعی میشود بروح حیوانی و اینها را روح اند و بعضی میگویند
 که چون پاره از روح حیوانی و روح نفسانی و روح طبیعی باشند میرسد
 و آنجا نفع دیگری یابد که قبول تولید مثل و پسرانیدن می از هر عضوی
 میکنند پس سعی میشود بروح شهواتی و این مذیب جمیع محققین است و از
 نیز بر نیست چرا که او میگوید که روح یکیست که آن روح حیوان نیست که در
 هر موضع از واثری و فعلی ظاهر شود و بواسطه اختلاف فعل و مکان اسم
 نیز مختلف میشود و اکثر اطباء برین اند که در بدن سه روحند که برابر هر عضو
 رئیس متکون میشوند و این آن از روح بخار لطیف اخلاط را میخواهند
 آنچه در کتب سماویست که هر از آن روح نفسانیه است که آن جوهر است محرد
 و مدبر امور کلی **باب دوم** در تحقیق حرارت غریزی و طوبیت غریزی و غریزی
 یعنی اصلیمست بدانکه رطوبت غریزی جسمیست رطوبت سیال که نسبت او بدن
 همچون نسبت روغن است چراغ و بدانکه حرارت چهار نوعست یکی حرارت
 ناری دوم حرارت کواکب سوم حرارت حرکت چهارم حرارت حیات و آن
 موجود است در روح حیوانی و این حرارت را حرارت غریزی می نامند
 و مذیب حق و این حرارت فایض میشود در بدن نرد تعلق به نفس بدن و
 از طایفه بر نیست و افلاطون این حرارت را ناری نامیده است و

در تحقیق حرارت غریزی

صوفیه نیز برین اند و قرینه گفته که حکما و ما تقدم در حرارت غریزی اختلاف کرده
 اند بعضی گفته اند مزاج روح حیوانیست و جالیوس برین گفته که مزاج تمام بدن
 و بعضی گفته اند که حرارت ناری عنصرت بعضی قرار داده اند که از مزاج ارکان
 حرکتی پسریده و این حرارت آن حرکت است و بعضی گفته اند که این حرارت
 از شمس مستفاد است و بعضی برین اند که این حرارت سماوی است و بعضی حرارت
 کواکب دیگر گفته اند که این از آن مستفاد است چون زحل و غیره و بعضی نوبی غیر
 گفته اند لیکن اگر معتدل است حرارت غریزی است و اگر مفرط است حرارت غریزی
 نیست و بعضی حرارت واحده گفته اند لیکن نظر بعضی او کرده اند که از مزاج و نفهم
 خلط و فضل میکند حرارت غریزی است و اگر در خلط و فضول تعفن و فساد پیدا
 میکند حرارت غریزی نیست و محققین حکما تعریف حرارت غریزی چنین کرده
 اند که وی جوهری است که در بدن حلاله و لاذع و لا احراق و لا تعفن و لا فساد و نقص
 و یقیض علی البدن بقضایان النفس علیها لیس لیس بمفارقة و این حرارت همچنانکه
 در حیوان موجود است در نبات نیز موجود است بواسطه آنکه این حرارت تعفن پیدا
 نمیکند آنکه در بادامی که بردخت است چون چیدن در تعفن میشود غایتش آنکه
 در حیوان بحسب ظاهر شود بخلاف نبات **باب سوم** در آنکه حیوة زیاده و کم شود
 یا نه رساله که در امر آجال نوشته اند در آنجا ذکر کرده اند بدانکه مکر زیاده و کم می شود
 و نیز بعضی احادیث رسول اللہ علیه افضل الصلوة و اکمل التحیات دلالت میکند
 برین از آن جمله الصدقة رد البلاء و تزیید العمر حدیث صحیح است و دیگر لا ینزیر فی العمر
 الا بالقره دیگر صله الرحم تزیید العمر صدق یا رسول اللہ صلی اللہ علیه و سلم و این احادیث

مانند آنکه حیوة زیاده و کم شود یا نه

منافی این نیست که اجل تاخیری باید و قضا تغییر نه بقوله تعالی لکل امره اجل
 اذاجای اجلیم فلا یتاخرن ساعت ولا یتقدمون از برای آنکه مقرر شده
 است اینکه زید مثلا اگر موفق شود بجهت درین وقت معین ملک و طال عمره و
 اگر موفق نشد کمالات فی ذل الوقت و نیز حسب کثرت تفسیر قوله تعالی و ما یعمر
 من عمر ولا ینقص الا فی کتاب بن چنین تفسیر کرده که درین تاویل دیگر است
 و آن است که دراز نمیشود عمر آن و کوتاهی شود مگر در کتاب صورت است و آن
 که مکتوب است در لوح محفوظ اگر زید یا عمر کند پس عمر او چهل سال میشود اگر حج و
 غیر برود و کند عمر او بیست سال میرسد به تحقیق و هر گاه که یکی ازین برود و اگر دراز
 چهل سال متجاوز نشود پس تحقیق که ناقص شود از عمر او که غایت آن بیست سال
 بود در لوح محفوظ و نیز منقولست از علماء سلف که حضرت رسالت پناه صلی الله
 علیه و سلم روزی بمسجدی درآمد جوانی نماز میکرد بخشوع و خضوع تمام حضرت
 را وضع آن جوان خوش آمد ساعتی بگذشت که جبرئیل علیه السلام نازل شد و
 درود بچندان سرور و حلاوت رسانید و گفت که این جوان بعد از
 سه روز دیگر از در قناری بقار حلت خواهد کرد آنسرور بسیار مخزون گشت و
 بعد از مدتی باز حضرت بان مسجد درآمد همان جوان را دید که بیجان خضوع
 و خشوع نماز میکند بسیار تعجب شد که جبرئیل امین باز در رسید بعد از
 رسانیدن درود گفت در تعجب میباشید که این جوان بجهت تصدیق کرده
 حق سبحانه و تعالی عمر او دراز و زیاده کرده اند روی را بدل سالی چشم و
 نیز قاضی بر آنست که قضا و قسم یکی قضا و جازم قبول رد و توفیق

من عمره

عینکند

نمیکند دویم قضا و معلق و او آنست که ان یقضي الله الامکان مفعولا عالم برده
 عایق و ذلک الخالق قدره قضیاً و یوفی از نصران قول حق سبحانه تعالی را
 اینچنین تفسیر کرده اند که فاذا جاء اجلهم ای اذا احقر الاجل فاما ما قبل
 ذلک فچیزان نیراد و ینقص و محمد علی یستی در تفسیر قوله تعالی لکل اجل
 کتاب سجود اللامایشاء و یثبت اینچنین گفته ای شیخ جلالیه مالیه و یثبت
 و من اقدره زرقا و اجلای و مالیه و من ذلک یثبت مالیه و علوم
 شد بآیات چنین و احادیث چنین و سخنان علماء دین و محققان علم
 الیقین که عز زیاده و کم میشود **باب چهارم** در شرح قلب احوال متفرقه آن بزرگ
 دل در وسط سینت است مایل بطرف چپ و ریه ای شش از جمیع جانب او را
 احاطه کرده و شکل او مخروطیست طرفه علی او غلیظ و اسفل او حاد و او را
 دو تجویف است که آنرا دو بطن قلب می خوانند بطن ایمن حاوی دم است یا بزرگ روح
 و در بطن ایسر روح بسیار است و جوف کم و در میان این دو بطن پرده است و در اینجا
 ریه ای و آنرا دلیز قلب میگویند و بعضی بر آنند که آن بطن سوم است از قلب و بطن ایمن
 را دو خنقد از بالا است یکی بزرگ که در وسط جوف که او را نیاید میگویند نفوذ
 میکند و در نفوذ او غشاء از قلب بر پیچیده میشود و این بواسطه غذا
 قلب است جهت آنکه در این بطن قلب این خنقد منفتح میشود تا دم وارد قلب گردد و در
 وقت انقباض منطبق میشود تا آنچه با خون آمده برون نرود و منفذ دوم که کوچک
 است و آن منخروج رکبست در وسط که غشاء پیچیده بر آمده و در ریه شریانی
 میگویند و آن دو طبقه است انجاریه میروند در لیه ریه از جانب بالا و منفذ

در شرح قلب احوال متفرقه آن
 در شرح قلب احوال متفرقه آن

عینکند

است یکی کوچک از آن خروج شریان وریدی شده که آن یک طبقه است و بسیار
پیچیده است و کار تمام انبساط اتصال هوا جدید مروج است قلب در همین
انقباض اخراج هوای محترق و انقباض است از قلب منتقد دوم برکت است
از برای خروج اسپران شریانی است که تمام بدن حاصل میسر درین منفذ
سه غشای پی برده است که از اندرون دل بیرون آمده و منتقد این در انقباض
قلب منطبق میشود تا آنکه در وقت انبساط با بیرون رفته است باز نگردد و در قاعده
قلب عظیمست غشوی و بر منتقد نباط و شریان وریدی دوزایده است عصبی
مجوف که آنکه عمقی در دلتان دوزایده را ازین قلب میکوبند و از اجوف نزد قلب
شعبه ناشی میشود و گره گره در او میگردد و با او شعوبه سرد در اول طلوع از قلب
سرمای میکند و هر دو با هم در طایر قلب منقسم میشوند و قلب را غشائی صفاتی هست
معتدل الصلابت والین والشنخ اتصال او بقلب از جانب قاعده است و پس
از سایر جهات مفروز است از قلب نقد که انبساط تمام تواند کرد و این غشارا
غلاف قلبنا حیده اند و متصل است بقص از بالا و زیر و در قلب شعبه دقیقه
از عصب متفرق میشود **فایده** بدانکه ارسطاطالین بران رفته که همچنانکه دل
معدن و اصل تمام قوتها و بدست همچنین معدن عصبها و شریانها آورده
اوست یعنی روده اوست و این قضیه میگوید که عجب است که کلفتی که مبداء عظام
و جوهر و ماع و مبداء کبد و طحال است و جالیئوس درین باره تشبیح بسیار کرده
و دلائل و نقص آن آورده و شیخ الرئیس فرمود که قول جالیئوس مجرد است
و استبعاد را در مواضع بران بی فایده می نامند و بر اینی که ذکر کرده اند مفید

بهرگز

شایسته است چه جای آنکه حجت باشد و بدانکه کثرت دل صلب مکر و تون او الحزم
کثیر الاختلاف شدید الاختلاط از جهت آنکه قلب احتیاج بحرکت تمفید است
دون عضل که در و یک نفس حرکت می باشد از جهت آنکه بر شداید بصورت باشد
از قبول افات البعد بود و دل احتمال جراحته و ورم ندارد و قرشی گفته که
حرکت دل را دلی است و بیخبر برین رفته اند که دل عقلمه است و درین باب
شراع بسیار است و جالیئوس برین رفته که خالق لطن امین برای تغذیه
است چون ریه منتقل هوا جدید و اخراج او از جهت یعنی دود قلب است
نیز ضامن غذای او شده است که در لطن ایست تطیف و نصفیه و ترفیق
دم حاصل میشود چنانکه معدومها میشود برای تغذیه ریه و اکثر حکما برین اند که
منتقدی که میان دو لطن قلب است اینجا نباشد و وسیع است بتدریج تنگ
میشود تا بجای چپ میرسد بواسطه آنکه از جانب راست خون در و داخل میشود
و از جانب چپ روع و قرشی گفته که منتقد پنجم است تا خون از جانب راست
بجانب چپ نفوذ نکند و روح را ضایع نکند و بر عکس این و مذکور است که نفوذ
دم به لطن ایست نشن است بعد از تسخیر و تصفیه او از لطن امین دان
غذای دل میشود با هوای مستشق و این مذنب باطل است و حاجت به تصفیع این
نیست چرا که بطلان این اطهر من الشمس است یکی آنکه خون و روح در جمیع شریان
همیشه همراه اند و دوم وقتی فساد یکدیگر لازم آید که مزاج مختلف باشد و حال آنکه
خارج هر دو یکسبت بلکه عذیب اطبا هر دو یکی اند چرا که روح لطافت و بخار جو
و اکثر اطبا برین اند که غذای قلب عزوقی است که در آن مستغرق شده و

بعضی برین اند که غذا و او از بطن ایستد و این بسیار در زمینها دیده که خون او
 رقیق است و غذا و قلب غلیظ یابد و بدانکه خدایه قلب اقوی از خدایه جمیع
 اعضا است یکی آنکه جذباتی دارد چون مضافیست این را دویم حرارت
 در و بیار است و حرارت نیز جذب است یوم آنکه خلا محالت و وجود ملائحت
 ظاهر فروریست **باب پنجم** در ذکر ادویه که کچک طریق مفرح و نافع قلب است **الریش**
 در رساله ادویه قلبی ذکر نموده است که ادویه که تفریح قلبی بخشد یا تیره روح
 است مثل شراب یا تنویر که وسطی روح است مثل لولو و ایریشم یا جمع میکنند
 روح را و میکنند که دره تجلیل روح مثل بلبله کابلی و کبریا و بد یا معتدل
 میازد مزاج دل را مایل بکرمی مثل دروغ عقربی یا سردی مثل کلاب و کافور
 یا قوت میدهد مزاج دل را بملائمه لذیذ طبعه مثل عفا قیر خوشبو شیرین یا
 دور میکنند بخار سوداوی که از دل مثل لسان الثور و لاجورد یا اجماع این
 اسباب که کور میکنند مثل دروغ و بد و کافور بان یا نجاصت تقویته دل و روح
 میدهد و فرح و نشاط می آفریند مثل باقوت یا نجاصت و دفع مرض مثل مشک و عنبر
 بواسطه آنکه اینها نجاصت تفریح می بخشد و بسوی خوش غذای روح میشوند و
 دفع امراض تقویته دل میکنند و همچنین رب التفاح و شربت او یا خوشی از او حاصل
 میشود که روح از آن متولد میشود مثل زرده تخم مرغ عیثرت با خاصیت و تعدیل
 مزاج روح فرح می آرد مثل دروغ که مفرح است و اگر مزاج دل یابد باشد تعدیل
 آن نیز کند و با تفریح دفع علت آن نماید مثل خوش و ضوف دل اگر ضوف دل مثلا
 از سودا باشد و میخواهی که شربت ایست بی با یک برنگ میخند بدی بدانکه جوهر

در ادویه که کچک طریق مفرح و نافع قلب است

روح بالطبع مایل بخیری خوشبو و شیرین است چنانچه قوت ذوق و قوت شکر از آن
 ذوق دارد و همچنان قوت طبعی و قوت حیوانی از آن مخصوص انداز بجات
 که شیخ الرئیس فرموده **الادواء المساوی له و آخر فی قوته اذا کان احلی و**
اطیب یجته النفع للقلب بدانکه محل را یک طریقت بر لطیف بخاری یا داخلی است
 و محل ملاوت جوهر کشف از فی ازین جهت است که را یک طیب غذا و روح میشود
 و شیرین است غذا و جگر و بدنه و در ادویه قلبی رعایت را یک واجب است و در
 ادویه کبد برخلاف این بجهت آنکه دل معدن روح طبعی است و جگر معدن غذای
 بدن نه آنکه معدن روح طبعی است بلکه روح طبعی بوعاریت در و قرار گرفته است در
 آن مکان این شده و بدانکه ادویه بل بد و وجه نافع قلب اندکی آنکه خلط خودی
 از جمیع بدن و نواحی قلب و معاع میکشد خصوصا خلط سودا و محترق و آن مثل
 طبعی اقیتمون و حبش بیار اقیتمونی است تنقید دل مینماید و روح را منتهی میازد
 و مثل لاجورد و جرجانی و بد و جهت نیز مفر قلب اندکی آنکه چنانچه خلط مفر
 را دفع میکنند همچنان خلط ملایم و پاک بان همراه دفع میازد و دویم آنکه قوت
 طبعی را ضعیف می کند و در و محرق نافع دل اند و قوی که ضوف دل از رقیق دم و
 مائت آن باشد و الا نه مضموف اند ادویه ملطف نافع قلب است و قوی که خون
 غلیظ و کدر باشد و همچنین است ادویه محل و مجلی و مفتح و ادویه منفرغ مفر
 قلب است بواسطه احداث بخاری سو داوی منظم و کدر و ادویه فایض مفر
 نافع دل اند بواسطه آنکه جوهر روح را انبساط و اتصال می بخشد و مطلق تحلیل
 می شوند از حرکت و غیره و ضوف قلب بسیار نافع از ادویه مخدر بواسطه

حفظ قوه نافع قلب را در او به مقوي و تریاقي ملایم جوهر روح اند و او به مجمل
عدوی قلبند **باب ششم** در ذکر ادویه مفرد که مقوي قلب حرارت غزیری
و معرو و حافظ صحت اند **ابریسم** بنیدی بات گویند و او معتدل است در گرمی و
سردی و گویند گرم و خشک است در اول و گویند گرم و تر است در اول و او دفع
سودا و اینها بدین را فریب میکنند و تقویت آن ببنفراید و نفوذ آرد و مقروض او
لطیفتر از سوخته بود چه تقویت دل نماید سودمند باشد و خفقان را
دفع کند شیخ الرئیس فرمود که او مفرح قلب است از برای قلب جمیع روحمها را
براق و نورانی و منبسط میکند و خام او افضل از مطبوخ است و مقوي
حرارت غزیری و سکن است و با موه را قوت دهد و او از مفرحات قویست چنانچه
احضار برومی دون روی ندارد و او ملایم جوهر روح است و پوشیدن آن نیز
مقوي حرارت غزیریت و منوش آن و دفع بخار کند **ابن عرس** بفاریس
را سو و موش خرما و بنیدی لعل گویند که او بکشد و در دنیا بکشد و خشک است
کند سودمند بود چه گرمی جانوران زبرد دارد و عکسوده آن دو شغال دفع
فرسوم کند و خشک است چون بشرب بیات خند زهر را نافع بود اگر در طعام هر
باشد و چون آنرا بسیند فریاد کند و در رقص نماید و مویهای او را است باشد و
برود و او خشک از چشمش ریختن گیرد و گوشت او چون گوشت احمیت در نافع
و مدد است آن عمر است و حافظ صحت و چون در خانه نگارند مودیان
کرد آن خانه نگرند **اتبج** بفاریس ترنج و بنیدی بجور گویند طبع
پوست زرد آن گرم و خشک بود در درجه سوم و نزدیک باد است بزرگ کل او

ادویه مفرد که مقوي قلب
و حرارت غزیری و معرو
و حافظ صحت اند
حرف الالف

اکثره

گوشت او گرم و تر است و تخم او گرم است و در وی اندک رطوبت است و تریبی آن سرد
و خشک تریبی آن خفقیانی را که از حرارت دل بود نافع باشد و مالیح لیا را که از
صفراء سوخته بود سود دهد و قوت بخشد دل گرم را و در تریبی او تریاقي است
از این جهت نافع بود که گرمی مار و جراره و کزندگان خودی چون فهد الزهر گویند
آن دفع عفونت بسواء و با و طاعون کند و پوست آن از ادویه قلبی است و
نهایت مفرح بود و در تریاقي است و خاصیت هر آن و نوزان نزدیک بقشر
آن بود و تخم او مقوي قلب است و تریاقي جمیع زهر است و خون را تبیین سازد
و منور کننده روح قلبی است **اجامس** بفاریس او آن سرد است در اول و
تر است در دوم تشنگی نشاند و حرارت دل را بیل کند **اذریون** لفظ فارسیست
یعنی اذرون و آن نوعی از قهوان است و گرم و خشک در دوم سرد دل کهن را نافع
بود و در وی قوت تریاقيست و در شهاب شش و جگر و معده را بیل و بومی
بنفراید **ارماک** لربال نیز گویند و آن چوبیست خوش بو چون قرفه از این چیز
طبیه آن شیخ الرئیس فرموده که گرم است در دوم و خشک است در اول و در چیا
گفته در وی قبض و تخلیف بود و آن مقوي دل و دماغ و جمیع احشاست
و آن منور کننده ارواح است و یاری میدهد افعال جمیع قوی را **ارز** بفاریس
برنج بنیدی چاول و آن سرد خشک است در دوم و گویند معتدل است و شیخ الرئیس
گفته که گرم است در اول و خشک است در دوم و آن با شیرینی را بنفراید و بدین را فریب
کند و مقوي حرارت غزیری است و عراز را باده میکند و از نخبه است که تخم
سکاه نهاد است و بر کل او باد و غایط و بول کم است **استوخودوس**

معنی آن یعنی توقف الارواح و اواز خیره سخا و مس خیر و نهار شیاه قوم
روی طبیعت آن کرمت در درجه اول و خشکت در دویم و او سهل مره سودا
و بلغم لزج از سر و دولت و مفرح و مقوی جمیع اعضاء باطنیت و در تقویت
دل و نیز گفته فکر نادید است و دافع جمیع سموم مشرب است **آس** بفارسی خورد
طبیعت او سرد است در اول و خشکت در دویم و شیخ الرئیس فرموده که مرکب
القولیت و او مقوی دل و موده بود و خفقان را رایل کند و جهت کندی که
عقرب رسیلا نافع بود و او جهت قبض و عطش ملامیم روح است و حنین میاز
روح را و نافع است **دلراشد** بفارسی دوازده بندی چتر کونید طبیعت آن جفا
کوبید در گرمی و سردی معتدلست و حنین کوبید گرم بود در اول و خشکت در
دویم و او خفقان را سود دهد و قوت دل بخشد و جگر ضعیف را نافع بود و
رازیله کند و منی بنفیرید و با شراب جوش نیده یا خیسانیده جهت کندی
جانوران نافع بود و در دست کند بعطریه ملامیم جوهر روح است **اطفار اللیب**
بفارسی ناخن دیوسه نیکه کونید فان کرم و خشکت در دویم و ما سر جو به نام
حکیم کوبید در سویم و او اخناق رحم و خفقان و درد موده و جگر نافع بود
افیون بفارسی تریاک بنندی افیم کونید و او سرد است در درجه چهارم و خشک
است در درجه سویم و او مخدر و مسکن جمیع اوجاع بود بدینجهت مقوی باشد و
بکبری عارضی او سردی از دل دور کند و حافظ بدن باشد و از سوا بد و وای
نگا دارد **افعی** ابن بیطار گفته جماعه بودند که گوشت افعی میخوردند و عمر
ایشان دراز میشد و میگوید یکی را من دیدم حدومت باکل گوشت افعی میخورد

و عمر او متجاوز از صد و بیست سال بود و ایلاتی میگوید حدومت بگوشت افعی جو
را نگا دارد و بقراط گفته که برکن که گوشت افعی را بخورد ایمن از اراض صعب شود
و نیز خوردن گوشت افعی نور یا موده را نیز کند و در استخوان و
عصب نافع بود و شیخ الرئیس فرموده تقویت قوی کند و حفظ جوانی و طول
میشاید **فارسی** پسند و هندوی اسپند در خواص آن جالینوس گفته برگاه
که آونیز در غنری حفظ صحت اهل منزل کند و صحت تذکره گفته که اگر پسند را
در خرقة صوف سرخ بندند و از سر خود میا و نیز نذافاده قبول محبت میکنند در جمیع
ناس و سهل سودا و دافع نجارات سوداوی از دل است و پاک میکنند خون دل را و کرم
است خوردن او جهت نهاصل مجرب است **املیج** بفارسی بنندی آمله کونید و آن سرد
است در دویم و کونید در اول و خشکت در دویم و بوقی کونید کرم است و آن
مقوی موده و مقود و اعصاب دل بود و سودا و بلغم را براند و نفایت مقوی و
مفرح قلب است و حفظ دهن کند و او را بر انگیزانند و حدومت او عمر را زیاد کند
و فهم را تیز و مسیح باه است و خواص سودا و بر نافع و جوانی نگا دارد و در
پیر میکنند و دل را پاک و فهم را دکی میکند و اطفال و حرارت دل خنماید و خون
دل را صاف سازد و او از ادویه نفاض است یعنی حرار را خالصتی عجیب است در قوت
دل **اشبارین** بفارسی زر رشک کونید و بنندی جرک و آن سرد و خشکت در
دویم مقوی موده و دل و جگر و جگر کرم را بسیار نافع و موده ضعیف را قوی
کند **الفخ** بفارسی پنیامه کونید طبیعت جمیع پنیامه کرم و خشکت در مجموع
ایشان تریاقی است اما در ادویه تفیح داخل نیستند و مقوی قلب است **ایرانی** کون

آسمانگون و معنی ایرسا قوس اللاد و قوس قزح نیز گویند و آن کرم و خشک است از بوم
اندر و ما قوس گویند که سودمند بود چنانچه جلالت بر آن گذشته و ادویه سمیه و او خلط
بکند و حل و جوی آن پاک کند و خون آنرا ضعیف نماید و مقوی حرارت غریزی و
دلت بقراط و جالینوس گفته اند که اگر کسی هر روز بیکرم از ایرسا بخورد
حفظ صحت آن نماید و مدت حیات و باس که خوردن کرم نزدیک بهوام را مفید
است و نوبی او مقوی دماغت و بهرگاه او را در شراب غشته سازند زودست
سازد و بقراط فرموده که در هر ماه هر یک که دو دو قوس از ایرسا بخورد حفظ
بدن نماید و قوت آن زیاده شود **حرف الباء با در نجبویه** اسم فارسی است عرب
و معنی آن تبرجی الراجیه است بشیرازی بالنگو و آن کرم و خشک است در دویم
نافع بود چنانچه تپه سوداوی و مفتح سده دماغت و قوت دل و دماغ و کبر
را مفید بود و مفتح نام است و در تقویة جود و تفتح آن نظیر دارد و ذین را میخ
و تیز میکنند و از خواص جلیله آن است که بکند او را با بکرک تخم و پنخ و شاخ
تماما و خشک کرده در خرقة کنند و بارشیم محکم نمایند و در جیب سرنگها بدارند مادام
که با خود نگاه داشته باشد هر کس که او را به بسند دوست و محبوب خود گیرد او را
و محبوب و مقبول قلوب گردد و در ایام شادمان باشد و نالان بود نیت طوطی و سرور
و خوشحالی که دارد و صفت اختیار بدیعی گفته که بجای مجرب است و بکرات
مرات امتحان کرده ام و چنانچه حقیقتان سوداوی و حقیقتانی که از بلغم
بود بجای نافع باشد و این را بجزی حضرت انقلابی نامند و جمیع اعضا را
مقوی است و مهمل خفی است که بخارات سودا و دل و روح را دفع میکند

حرف الباء

دقن

و خون در اعضاء مینماید و پنخ رئیس فرموده که مقوی حرارت غریزی را زی گفته
نعم و وحشت را زایل کرد و در جمیع علل سوداوی و بلغمی را نافع است و نیز غریزی
است **با در روح** بقاری تره خراسانی و آن نوعی زرد چمن کوی است که در آن
که بسیار وید طبیعت آن کرم در دویم و خشک است در اول و گویند رطوبت و ضعیفی در
بهت و او از ادویه قبلی است و مفتح آن است باه بر انگیزد اگر کرم نزدیک زرد
و عقرب ضعیف کنند نافع بود شریف گویند عجیب است که چون او را بخامد در
اقتاب سبب کرم از آن تولد کند **بجناک** لفظ سبب است میر سبب الدوله در کتاب
خلاصه التمارین آورده است که آن زهریست قوی حکما و تند و ستان بخوردن
آن ادویه سمیه می کنند تا حفظ ارواح و قوی کند و امراض غریبه و خرمه را دفع
نماید و حکما و بهند چنانچه زیادتی عمر این زهر را سبب نوع میخوردند یکی آنکه سمیه با قون
می بندند و این بخور حکیمان کم کس دادند و اگر اخفون برو بخوانند هر کس بخواند
خورد و هیچ حضرت از آن نه بستند و این طریق اعتماد از آن یاد بداند چنانچه کرم
را بدست آوردن شرط بسیار است مثل درت خواندن و از او ستاد و پیر
شدن و در خدمت او ستاد حاصل کردن و از خوردن و قوت سم را شناختن
بلکه تسخیری در آن باب حاصل کردن و مفید است هر کسی را که بستند هرگاه که خواهند
باز با قون دیگری توان کشود و سمیت آن را بجزکت آوردن اگر چه در تپه
گذشته باشد و اگر کسی را خصمی دانا باشد و بران مطلع شود و باشد که آنرا
بجزکت آورد و مراعات این جمله مشکلت نوع دویم آنکه آنرا تهر با قات سما
بکشند و آنکه آنرا میخوردند تا بقدر نافع رسد و این طریق بس معتد بود نوع سوم

انداک از خالص آن میخورد و بتدریج زیاده میسازند چنانچه مدت بسیار
بمقدار عفران نرساند و این هنگام چون عادت شده باشد مفرت بگذرد و قوه
عظیم بخشد اگر خواهند بتدریج زیاده هم میتوان خورد و طریق اسم نیست
که او را تریاقی داخل چشم خوردن آنرا عادت کنند و اندک اندک آنرا تریاقی
آن که می کنند چنانچه عادت شود که از خالص آن توانند خورد بویج جو کینا
مقدار یک مثقال ازین هر روز عاده کرده اند و در دلی سیدی عادت
خوردن چغناک کرده بود چنانچه هر روز یک مثقال خوردی و دست سندی
و چنان فریب شده بود که در حرکات عاجز بود و سنگینا در گوشت و پوست
او پیدا شده بود چون از سر کبابی آمد طعام بسیار چرب بسیار خوردی
و مباشرت کردی و عمری طویل یافت ملاحت اجزای قوه حواس **انداک**
حکما و هند سهری را که می کشند که می خواهند بخورند او را به تریاقی خاصتی
کرده مضمون میسازند و آنرا رس مینامند اما قانون خوردن رس چغناک
و پیر شیر آن چنانست که ابتداء خوردن آن بقدر نصف ماش کشد مبرود
تراج بزناش تا و محو و خراج بر طعام مناسب بویج مبرفته برین پنج بگذارد بعد
از آن بتدریج اندک اندک زیاده میکنند تا سالی تا نیمه اندک رس و حدتیا
ازین تجاوز نکند و اگر در او ایل مقدار مقرر هر روز احتمال نکند یک روز در
حیات خورد تا طبع نرسد و با سبکی نخورد و باید که در اوقات مداومت نماید
گاهی پادزیر و جیدوار و اشغال اینها نباشد و حدی حد کند از خیر لای که کم
است آنها را معنی چغناک و جیدوار را در حرکتی آوردند مثل کبچد و جوز و نار چیل

و چغین

و همچنین از خیر لای که نجایسته بان مفراذ چون خردل و باد بخان و همچنین از خیر
لای که سمیه آن بزرگ میرساند مثل خر و عمل و سایر شیرینیا و چغیر که سخت گرم
و همچنین از خیر لای که فی الحمله مانع منفعه و سنگنده قوت آنند مثل
ترش سیا و سخت ترش و خیر لای حریف و تیز و هر گاه که عاده مستقیم و نیکو
شده باشد استعمال آنها را زیاده مضرتی نیاند و میریای الدوله میکوید
که مرا هفت سال در د شکم سخت بود و هر علاجی که میکردم مفید نمی افتاد
حضرت که او تداوم نمود فرمود که مداومت بر خوردن چغناک کن چون
هفت ماه خوردم در د بالکل بر طرف شد بعد از آن هر چیز که ازین میوه بخورم
مفرت نمیرساند و بعد العاده میوه لای که سخت شیرین نباشد و خیر لای
که سخت ترش نباشد و جرات شیرین مردم گرم و خشک را جزا نافع بود و
ترک جمله سردیای مردم سرد را جزا واجب و مردم سرد و خشک را جزا میوه
لای شیرین حوائق آید و ترشیا و سردیای مفراذ و مردم گرم و تر خراجا را
از بر میوه لای اندک اندک جایز بود و باید که رس خواران از حرکت عینقه و تطن
در حوائض گرم و تر در در کما اوقات از تخیلات مفروط و ادویه قویه سله و
غیره سله و قهوه و حجات و اکثر استفرغات و جمع و عطش مفروط حد کنند
و طعامهای چرب نرم خوردند بخصیص شیر و برنج که غذا حوائق است **الفانی**
را و همچنین طعامهای بیرون کما و کونفند و در د زیاد و کوششهای چرب
جوان و از امتلا بر خذر باشند و در وقت کرم غنبل یا بگرم کردن و در سرما
گاهی بگرمایه معتدل در آمدن لحظه مناسب بود و از مباشرت مدتها حذر

در حریف

اومی بود و افراط آن بغایت مفربود و در مقدار بسیار مغفرت نکند بلکه در آخر
قوة عظیم در آن یافت حاصل آید و باید از تن که خوردن رس و اشیا و اینها
از سمیات جهت دفع مرض آن کند و نیز چون مرض قرار یافت و ماده ساکن شد
تحلیل نیکوتر بود و انتقال مرض دیگر نکند و چون ماده کم و رفیق و تازه بود کین
که بر عضو دیگر بریزد و از آن مسفاد رسد هر رسد و عادت چنانکه فرار اکثر سموم
نبوش و عضها را دفع کند **بهاری** **فستقی** **سندوی** کین قالی گویند و آن کرم
است در اول و معتدل است در تری و خشکی شیخ لاریس فرجه کرم است در اول و
معتدل است که مفرح عرف است جهت آنکه سهل سهل جوهر سود است از دل و دماغ و
جمیع بدن و محلل رطوبات نفع بود **بهاری** غوره خرما اول ظهور او را طبع
می گویند بعد از آن بلخ بعد از آن لیس بعد از آن رطب حکما گفته اند و بلخ فی
النخل بمنزله الحرم فی الکرم بدانکه شیر و رطب هر دو مقوی حرارت غیری
اند طبیعی لیس کرم است در درجه اول و خشک است در درجه ثانی و قرشی و قضا
اختیارات گفته اند که سرد و خشک است و او مسکن التهاب است با حفظ حرارت
غیری و جالبیوس گفته چون در شراب بود و نقل کنند زود دست کند **بهار**
بهاری نیز باز سندوی جو تری گویند و آن کرم و خشک است در اول و گویند
در دوم و گویند معتدل است و گویند سرد است و لطیف و اندکی حرارتی در وی
بهت مقوی حوده و جگر و حرارت غیری است و محلل نفع است و منی پدید آید و
بهار را قوه دهر **بهاری** جو کرم سندوی گویند و پوایی نیز گویند در ملا **بهار**
از سطا طالیس گفته که لیس و مرجان یکی اند غیر آنکه مرجان شیخ آنست و بسند

آن و آن

آن و آن نباتی است که در دریا و شوری شود و در جای خود نرم است و چون پخت
می آرد و به او ابد و رسیده میشود و طبیعت آن سرد است در اول و خشک است
سیوم و بیخ گفته اند کرم است و آنرا سوخته گفته شده استعمال میکنند و آن مقوی
قلب مفرح آلت و منور میکند جمیع ارواح و مقوی حرارت غیری است نجاسات
بهار **بهار** آن تخم ریجان کرم و خشک است گویند معتدل است مقوی حرارت غیری
است و در حین زخمت نفس از نواد است و تقویت اعصاب و احتیاجی بخند و
بهری گفته سرد است **بهاری** **بهار** خنجره و طبیعت آن شتر است مگر شیرین
رسیده که او کرم است در خواص و حکما وده چنبره را اثبات کرده اند یکی طعام
است ۲ شراب ۳ میوه ۴ حلوا ۵ ریجان ۶ سنون انسان ۷ حقی ثباته ۸
مقی ۹ شه وی افزون باشد راجحه تقویت حرارت غیری و مسکن است
بوی دهن را خوش می کند و چون میل آن با الطبع با و بسیار است بدیخته
حافظ صحت و مقوی ارواح است **بهار** **بهار** سونانی انقویا و سندوی به علاوه
گویند و آن کرم و خشک است در چهارم و مقوی حافظ است و دهن را صافی و
تیز میکند و او از جمله سموم قاتله است لیکن حکما و هند کای جهت دفع امراض
صوب انداختن پوست بدن میخورند و مندر **بهار** آنست که پیری در پوست
پیدا میشود چنانچه در مار ظاهر است چون مار پوست می اندازد و تازه در جوان
میکند و همین طریق است در انسان و طریق خوردن او آنست که بلا در و کچد پوست
کنده ناکنده را با هم در کپه بیاورند چنانچه پوشیده شود پس در آن با هم سحقی
کنند و در آن حین احتیاط کنند که قبل از خلط با کچد دست بر و غرض او لوده

نشود و پستی را نیز از بوی آن حفظ کنند تا درم نماند چون خلط و مزاج یافت ثلث
 یکی را شربت سازند تا بهفته هر روز و شربت اگر طبع کمتر احتمال کند کمتر خورند اگر
 هر روز احتمال نکند یکروز در میان خورند و بعد از یک هفته بکنند خورند بهفته
 سیوم و وثالث و بهفته چهارم تمام خورند تا چهل روز ازین زیاده نرسانند
 انگاه اگر از ضعف و باینده کفایت باشد فبا و الا زیاده کنند چله دیگر تا در
 بلاد برساند و چله سیوم به بلاد و ازین نکند از در قانون پیرانین قریب است
 بقانون نجیب کما روغن جوز و کنجد و شیرینیا باین غایت نافع آید و چیزی که
 شور و ترش و تیز و لینیات هم عقارند و میوه و حیوانات و تره مانع او از
 قبل عادت تمام است **بهرام** سگوفه بید بلخی که در فارسه میسک گویند و
 بهرام نام مرغ است و بهرامک تصغیر او است و مرغ او بهرام است و در بلاد
 نام چته تشبیه رنگ امیده اند طبعه او گویند گرم و خشک در اول و گویند
 سرد و خشک و صاحب جنس کفته که معتدل است و شیخ الرئیس کفته که مقوی
 حرارت غزیریت و محلل یاده غلیظ از ریش شریف کفته مقوی دماغت و شیخ
 موادی کند از سرد او حافظ صحت است و حسب تذکره کفته که مقوی است
 شما و شراب و عرق او لطیف است و دفع تیج حرارت است **بیسکوه** دوی
 بندیت و آن دوفوع است سفید و سیاه سفید آن بسیار است و سیاه
 آن کم یاب چون بیابند تخم او با کنج سیاه و شکر سفید کوفته نفوس سازند قوت
 او چون فیل شود و عمر او طول کرده و خورس طاهری و بابلی او قوی بود و جمیع
 امراض دفع کند خصوصا مرضا و مرض را و همیشه حفظ جوانی نماید و باه بکوزد

و حافظ

و حافظ صحت باشد **بهرام** اسم فارسیه و آن دوفوع است سرد و سفید و بهترین
 آن سفید بود که آنرا شاه بهمن گویند طبعه آن گرم و خشک در درجه دوم
 و شیخ کفته که مرمت در دوم و تراس در اول خفقا نافع بود و در اوقات
 دهد و مینی بنفراید و باه برانگیزاند و در تقویت دل بی نظیر و مقوی حرارت
 غزیریت و مرپی او مقوی قلب مفرج و مقوی و منقطع بود و تقویت حرارت
 غزیری و رطوبه اصلی نماید و سخت **بیسف** فارسیه خای مرغ زرده آن فاضل
 بود و بهترین آن نیم شربت است و صنعت آن آنست که اگر با پورت بود در یک آب
 جوشان اندازند و سیصد بار شخمند اگر بی پورت بود صد بار طبعست زرده
 آن گرم و تر بود و سفیدی آن سرد و تر و با هم معتدل بودند در گرمی و سردی و تر
 بودند و زردی آن غذای قلبی است و قوت آنرا زیاده کند و خوشی لایق دل از رو
 حاصل شود و باه برانگیزد و آنست میدن خام کند کی مارا نافع بود و حکما و هند برین
 اند که خای مرغ سیاه چهل روز خام هر که بناشتا بیاشا حد قوت پبلی در وجود
 یابد و در زردی آن ۳ خاصیت است یکی آنکه در حال نخون مستحلی بود دوم
 آنکه فضل ندارد سیوم آنکه خون موافق قلب حاصل میشود و نیم شربت او عمر است
 و مقوی حرارت غزیری و جو به روح که تحلیل یافته باشد برای زیاده کردن
 او بیخ چیز تیز را بقیه نیم شربت نیست **حرف التا و مانیل** بندوی تنبول و
 پان گویند و آن سرد است در اول و خشک در دوم و شریف گویند در اول
 و آن قوت جگر ضعیف میدهد چون بخورد بعد از آن آب نوشند نفس را خوش کند
 و وحشت را رایل کرداند و اهل هند بموض خرم بعد از طعام تنبول بخورند و آن

حرف التا

مفح بود و نم ز ارایل کرد اند و آن خمر نه است و آنرا با یک و فلفل میخورند
 و بعضی فلفل و سیل و مشک کافور اضافه نمایند و جهت تبرکات آن یک لوز را در آن
 سازند و آن موافق دولت و نیز خسر و علیه الرحمه در تعریف او در قرآن العودین
 فرموده **شوی** بیره تنبول که صد بزرگ است چون کل صد بزرگ برآید است
 نادره بزرگی بومی بوستان خوشترین میوه هندوستان طرفه نباتی که گشته
 زبرد از پس شش ماه بود تازه تر بارک در رک نه نشانی ز خون ز یاد از خون
 او خون بیرون کس نخورد خورده دندان کس آنچه نتوان خورد همین است
 پس سید خورده کرده شود گرسنه را اگر سینه کم بود خوردن آن
 بوی دهن کم کند سستی دندان هم محکم کند نیز جو کوش فرس نیز خیر
 صورت و معنی بمثل برد و تیز ایمنی است از برص و از جدام قول
 نبی رفته علیه السلام و در حدیث صحیح از سرور کائنات منقولست و بیون
 لا ورق الا مثل اذن الفرس لرفع الناس فی جدام والبرص بلن **شیر**
 بفارسی گاه جو درود او دفع و بارت و مداومت آن معرود دفع سموم از بدن
 میکند و دفع امراض مزمن هینما **تفاح** بفارسی سبب گویند طبعه رسیده و زه
 آن معتدلست و شیرین آن گرم و تر و ترش آن سرد و خشک **وان** مقوی
 قلب و دفع بغایت و روح را لطیف میکند و سموم را دفع است و شراب او جهت
 کزندی عقرب هرگز بزرگم که با کشد نافع بود و بوی آن تقویته ارواح و دفع
 می بخشد و مرای آن غشی و ضوفا قلب و خفقان را نافع است **شیخ الرئیس** فرمود
 که سبب و خشک در درجه اول و او را خاصیت عظیم است در دفع و

تقویته

تقویته قلب او غذا و روح است و خونی که از او حاصل میشود روح آن بلاق
 بسیار است و مقوی حرارت غزیری و او غذایی دوائی و الحامیه است **شیرین**
 شراب مقاوته با جمع زهرها میکند **شیرینی** هندوی انبلی گویند و آن سرد تر
 است در سیوم و شیخ الرئیس فرموده سرد و خشک در سیوم اما در وی طوبت
 فضلی است قی و تشنگی و تب و غشی و کرک نافع و او مهمل اخلاط محرکه بود
 و خفقان را سود دارد و او مقوی قلب منقی و مفح است **تین** بفارسی
 انجیر گویند و او گرم تر است در درجه اول و آن مقوی حرارت غزیری و محمل
 باد و مقوی جگر و باه است و جانینوس گفته که از فواکه هیچ چیز تر از انجیر نیست
 و او دفع فضول عفن و فزی آورد و خوردن او ایمنی بخشد از سموم و این
 مولف گفته که در وقت نوح علیه السلام جمیع درختها خراب شدند الا انجیر و
 صرع را نافع است و الفاظی **ارد حرف انا نوم** بفارسی سیر و بندوی
 لسن گویند و او گرم و خشک در سیوم و نجیب الدین گفته در چهارم و آن مقوی
 حرارت غزیری است خصوصاً شاخ و سرد مزاج را و حافظ صحت این
 برد و است و نجیب الدین گفته که سیر بدینا گرم بسیار دگری شبیه بحار است
 غزیری و این تیرین خاصیت او است و دفع جمیع سموم خصوصاً بوی
 او و آب کز کوش را نافع و جهت کزندی جانوران و سگ حیوانه و تیل او این
 عرس و عقرب نافع و مقوی باه بود و منی افراد **حرف الحیم جد و لر عری**
 یعنی ماه و فین بندوی نریس گویند و تیرین آن خطائی نفع است و او
 دفع مزه پش است که با ن تر باقی فاروق مقاومست نتواند کرد و جهت بزرگی

حرف انا

حرف الحیم

عقرب نیم شقال نبوشند نافع بعد خوردن او مجموع درد بادان تدویج را
که ضعف دل و خفقان باشد هر روز نیم درم جلاب شراب بخورد و در انجا
قوة دهد بعد تفریح آن نظیر ندارد و در با عام خوردن آن از او با خلاص
و این منع عضوته میکند و جمیع حکمای برین اند که اگر این مفردیت که
جمیع خواص تریاق فاروق در او هست با شمی زاید و در تقویته باه انری عظیم
دارد و حکمای تنبی برین اند که درین دارد و حد و بیت خاصیت است
الریس فرعمه که طپوت این گرم و خشک در بیوم و او نفع و مقوی عظیم
و مقوی حرارت غزیری **چو چینی** در تعریف او گفته **شور حکیم** لم یز
این پنج چینی : دوائی در جان ناتوان کرد : بطرف جو یا آب حیوان
در ختی پنج چینی را ممکن کرد : در ختی آب حیا است : نشاید
طوبی را نماند : بدانکه پنج چینی چندان نفوذ که زبان از وصف او
عاجز است اما اندکی از بسیاری بیان کنم تا شتی از خوراری نشاند
آنکه کسبه و استقا و مالینجلیا و برص و خذلم و لقوه و فبال و کنگو و
مفصل و قرح و نورش مقعد و عرق النساء و تیرنج و جرب و حکم و بولسیر و
دلاء الفیل و دلاء الثعلب و دلاء الحیة اکثر امراض **شور حکیم** را ضعی که از سوجا و
باغ پرسیده باشد و وزن چو چینی جمیع اینها نافع و طریق خوردن او است
اولا تنقیه بدن کند و خوراک چو چینی یکصد و شصت مثقال است هر روز
مثقال در دو من آبیازه بخوش نند تا سه چهار یک بماند پس دیگر
بع و شام نزدیک خود آورد و چادر بر سر کشد و بخار بر روی دکلوی خود کرد

و یک پیاله و نیم از آن آب نیم گرم بیاش خند و در محل گرم و نرم آسایش کنند
نوعی که عرق کامل کف غذا در آن ایام خود آب بگوشت مرغ جوان فریه
خورد اگر خورده اند چند ما شمشق و برنج در آن کند و تمک صلا کنند البته
و همچنین جماع نکند و آخر روز شربت کانه بان و یا شربت بالنگو و شربت نبات
و قند با کلاب عرق را زیاد و تخم ریجان یا بالنگو نبوشند و هر روز چنین عمل
آرد و آن نفل را نگاه دارند و این سه چهار یک آب را در یک بازر و صرف
نمایند تا بیت روز بگذرد و بعد از بیت و نیم نفل هر روز بطریق مجرب
و شام بخوش نند و دو بار بخار بکشد و بخیزد از آب و دیگر خورد و البته تمک خورد
و جماع نکند و از یاد خود را نگاه دارد و آن نفل با ربانی را نیز نگاه دارد که در او
سرافع است و بعد از خوردن چو چینی یک ارجمین باید که از تقیدی و تری و
سردی و جماع پرسیز کند و بیچ دوائی در تقویته قلب ارواح و صاف خون
و تقویته اعضاء ریسه بهتر از چو چینی نیست و پیش ازین درین رساله بیان شود
جوزمانند بهر دلتوره حکمای تنبی برین متفق اند که مداومت آن معرات
و حافظ صحت و دفع امراض و طپتق و اول در چهارم و تراس در
اول بعد تر مقوی قلب است و چون در شراب کبغی دهند مستی زیاد کند و طریق
خودش و طوع است یکی آنکه عرق ترا عادت میکند بطریق ایون دوم آنکه
ادویه مقویه بلان نم می کنند خنجه خرنغالین یا شد و این نوع انفع و شیرینیا
و چرسه با این بسیار خوراید و ترکیب این حافظ صحت و جدا شتار است که
در باب مرکبات ذکر خواهد آمد ان اللہ **جوز بوا** بهر جافل و آن گرم و خشک

در سبب و بوی و دمان خوش کند و قوت جگر و معده در خصوصاً فم معده را قوت
 بامه و بیفزاید و مقوی حرارت غزیریت و سپرز را تقویت بخشد و استقاء
 لحي را نافع **حرف الحاء حجر ایتیس** پادزهر حیوانی است آن از کوزن حاصل
 میشود و خوراک مخلص و مار است پادزهر یعنی پازهر و عوارض فاذزهر
 است و او را تریاق فاروق طبعی خوانند و چون او را آب از زبانه گشوده
 بر کزندی مار طلا کنند در حال درد نبشاند و از مردن خلاص دیدار میکند
 بعد جهت ضوفاک و بدن و قوت باه نهایت نافع و شربتیه لوجه کزندی
 جانوران و سمهای نباتی و حیوانی و معدنی و خوردن و طلا کردن و دفع
 سمهای دوازده جنبه بود و جهت ضوفاک و بدن و قوت اعضا داخلی
 و هر کس هر روز نیمه انگ خورد این بود از همه افتما و زهره و محروری علاج
 را سودمند بود بواسطه آنکه نجاصت میکند و لطیفست و طبیعت او نفا
 گرمست و جهت تقویت حرارت غزیری و قلبی باز آوردن جوانی در آن روز
 و سه روز و بعضی هفت روز هر روز یکدانه بکلیب نبات سوم چنان نورد که
 بزندان نرسد بواسطه آنکه نجاصت دندان را می بویاند و در آن روز غیر
عند خوردن چیزی دیگر نخورد و آخر روز شربتیه نبات با تخم ریحان و کلای بخورد
 و شیخ الرئیس فرمود که او مقوی حرارت غزیریت و او مقاومت پیش
 میکند و جهت ضوفاک و نبوشن شقایق بکلیب سوم نبوشد دل او را قوی
 سازد و **حرف الحاء** نذره گفته که بجهت خفقان رعدم اگر خورد نفع کامل بخشد
حرف الحاء نباریس کل ارضی و آن دو نوع است یکی لاجوردی بود نوع دیگر

کله ناز

سرخ است نبات طبعه او گرم و خشک در درجه اول سهل سودا بود و
 قوت اسهل او قوتی از حجر لاجورد است چون مغول بود فی و غشیان نیارد
 و مضع و مقوی دل نجاصتی که در دست بدین از خلط سوداوی پاک میکند
 و روح را از نجار سوداوی پاک میکند **حرف الحاء** و آن دو نوع است معدنی
 و حیوانی و حیوانی از مار افعی کیزند و آنرا پادزهر و پاد معده و مار مهرب خوانند
 و آن بلون مار بود و امتحان او آنست که در آب میواند از در حرکت آید و آن
 کزندی مار و کزندی کان دیگر نافع بود و چون جهت زخم بیانش اندر مهران روز
 بهم بچسباند و قوت دل می بخشد و شیخ الرئیس فرموده که اکثر اسم پادزهر است
 مره و دواوی را که دفع فرزند میکند و حفظ قوت روح مینماید پس تحقیق که
 خاص است بحری که او را حجر الحیه می یابند **حرف الباء** پادزهر است که از کاوند
 حاصل میشود و خاصیت آن چون پادزهر کوزنست **حرف الباء** نباریس خود و سببی
 چسبند و آن گرم و تر بود در اول و کویند خشک است در اول و منی بیفزاید
 باه بر انگیزد و لون را تکیه و صافی کرداند و مقوی حرارت غزیری و کزندی
 جانوران را نافع بود **حرف الحاء** نباریس اب به حد گویند و او را نام
 بسیار است و نامتیب از شراب انگوری چیری نیرت علاج روح او و ممد حرارت
 غزیریت و او را افروخته میگرداند و جمیع بن منتش عیازد و نجیب است نذری
 گفته که شربتیه نرا استقاط از ما کرده که در کتب ذکر فرماید شراب کوزن خشک
 کنم اگر چه اطباء متقدمین و متأخرین اثبات منفعت هر دو کرده اند اما از
 برای کسانی که راضی اند بحیوة دنیا و منفعت جسد و صحت بدن یعنی نفس

حرف الحاء

مسرور و خوشحال میسازد و نشاء پیش از صدمی آرد و دافع امراض خفته
 معتدل و بدن را نگاه میدارد از امراض و حافظ صحت است و طبعه
 تازه آن کرم و تر است و کینه آن کرم و خشک است و شیخ الرئیس فرموده است
شعر در بسیارش حضرت زانندگ سیرت بازندگ او خفته بسیار است
حرف الدال دارچینی کرم و خشک در درجه سیوم و گویند در دریم او در غایه
 لطافت بود و مصلح عفتت باشد و مفتح قلب است و در وی تریاقی هست
 و نوعی تمام آرد و سده جگر کند و در قوت معده بیدار فرزند کند که آن
 را نافع بود و اکل او قوت بدن را نگاهدارد و او بیج فسله ندارد و مقوی حرار
 غزیری و مزمل امراض بارده است و شیخ الرئیس فرموده است که طریقی
 را در تفریح دل خاصیت قویست و معین اوست بوطریه **در شیشیان** که
 کانپل برک آن قویست و گویند کرم و خشک است و آن مقوی حرارت
 غزیریت و تقویت اعصاب میکند و در سراسر سودا و ایر نافع بود و معده
 را پاک کند **در فلفل** بنهوی پبلی گویند او کرم و خشک در دریم و گویند
 تر است در اول مرضهای سرد را نافع و مقوی حرارت غزیریت و مفتح
 دل و سر و سینه را از خلط پاک میسازد از نخبه سرفه و نزلات را مفید و
 مفتح سده جگر و مقوی معده است و ذین را صاف و نیکو گرداند و باه را
 زیاده کند و دافع زهر مار کننده و زهر افیمیت **دجاج** فارسیه مالکیان
 خانگی بنهوی مرغی گویند او معتدل است در گرمی و سردی و دماغ را
 زیاده کند و عقل بنهوی و کزندی جانوران پلید را نافع بود و چون

حرف الدال

او را شکار کند و همچنان کرم کرم بر موضع کزندی جانوران نهند و زمان زمان
 بیدار کند بغایه نافع بود و منع سریان سم کند و مرغ غذا ناقه است و منی را
 زیاده کند و کسی را که خون او زرد بود و سبب معلوم نبود بهفت روز یک
 مرغ خربه با نان لطیف بخورد رنگ او بحال خود آید **در اج** کوشک او منی بنهوی
 و مقوی حرارت غزیریت و فهم را زیاده کند و مصلح ناقه است **در روغ** بنهوی
 او عقیده بود که از روم آرد او کرم و خشک بود در سیوم و عیبی گوید در
 دویم کزندی جانوران زهر دارد نافع بود و خفقانی که از سردی پستان را
 کند و بغایه تقویت دل بخشد و مفتح بود و تریاق جمیع زهرها باشد و این
 در خواص او آورده است که چون بیک قطره از وی اندرون خانه آویزند طاعون
 در آنجا اثر نکند شحبان آید کسی گوید که مسخن دل و جگر و معده است و حبه
 مالینجولیا بسیار نافع است و مصلح گرمی او کافور بود چون بان یا کزندی گرمی
 او را کم کند و تفریح و تقویت دل بیشتر نماید و آن مقویه دل و حرارت غزیری
 است چون آب سیب میاشند در تفریح و تقویت دل به نظیر بود و آب سیب
 مصلح و مکه حرارت اوست و حبه خفقان کرم با کافور نافع بود **حرف الدال**
ذهب بفارسی زر و بنهوی سونه گویند طبعه او معتدل و لطیف است و
 نافع بود حبه در دل و خفقان و تقویت قلب نماید و سنی او حبه دفع سوزا
 بغایت مفید بود و محلول او لطیفتر و قویتر از سنی او بود و مقدار استعمال او
 قیاطی بود و سیقوریدوس گوید سودمند بود حبه خزن دل و اندوه و غم
 و بادی که در دل بود و عشق و فرغ که از سده سوزا باشد نافع بود و او عظیم

حرف الدال

النفع بود در درد دل و فوس کوبید بر آفرین کند و قوت میدهد مقوی
 اعضای اصلیت و گویند خاصیت او چون یا قوت و مقوی حرارت
 غزیری است و همچنین است نگار استن طلا باقی است در کتاب فرج
 آورده از که از خواص طلا است که فرج عظیم می بخشد در برابر و چسبک باشد
 خواه وارد شود بر طبیعت خواه بیوش خواه منظو نظر او باشد بر طبع ملک
 او و اگر در یک طبع کنند یا ریزه از طلا اندازان و یک با طبع تمام شوقان
 مطبوخ بدین قوت دید علی العموم اگر در پیاله او شراب خوردند میرسد آرد
 و ملک نر ناز که علاج جمیع امراض است خصوصاً مرض افلاس که بد
 ترین امراض است مرض شخص علاج مختصر **در آرد زرد** بفرار و بند و
 ریوند آن بیخ ریاس چینی و خطرات و سیخ کوبید کرم در سیوم و
 است در اول و گویند معتدلت و گویند کرم و خشکت در اول و گویند در
 دویم و آن درد جگر را نافع بود و سموم و عفرت کزندی جانوران را دفع
 بود و از او به حکم است یعنی دفع درد جگر کند و صلایت او قوت جگر
 ضعیف بدید و مجبول کوبید چون طلا کنند میان هر دو و شانه خوف از دل
 برود و شعبان اندیسی کوبید مقوی اعضای باطن است و رطوبت با
 فاسد را خشک کرد اند **راز بانه** خراسانیان با دیان و بند سوزف کوبید
 آن کرم و خشک است در دویم طبع او با شراب کزندی جانوران را نافع بود
 و آن سده سبز و جگر کشاید و شریف کوبید از قول فلاحه بنطی و او از
 قول آدم علیه السلام هر که تخم راز بانه یکدم یا یکدم کند سفید سفوف سازند

خرد الراء

و ابتدا

و ابتدا در آمدن اقباب بجل تا آنکه سحر سلطان رسد مدامت نماید در سالی
 این راه بخورد قطعا مرفق نشود البته اگر چه طبعی رسیده باشد و حواس او
 جمعا صحیح و قوی شوند **راس** و یواز بخیل شای خوانند و قوی بتسانی
 او فیکوش بود و آن کرم و خشکت در دویم و گویند در سیوم در وی رطوبت
 فضلی است شیخ المرئیس فرمود که نافع است جهت جمیع المهاد در آن که از زردی
 بود و مفرج ولت و مقوی آن و باه بر انگیزد و لیس قوی و رس کوبید کزندی
 جانوران را نافع است و مقوی حرارت غزیری و شیخ المرئیس فرموده که
 در تفرج و تقویت دل عجیب بقراط فرموده که راس از دوه و خشک را طرف
 کند **رطب فارسی** خرماتاز مقوی حرارت غزیری و سمن است و باه بر انگیزد
 و ایلاتی گفته رطب صبح حرارت غزیریت و از و خونی لطیف حاصل میکند دو
 روح کثیر همین **ران شیرین** بفراری و در نهی انا کوبید بهترین آن اصلیت
 آن شیرین سرد بود در اول درجه و تر بود در آخر آن و گویند کرم بود در اعتدال
 خفقات را سودمند بود و زاری گفته که اندک نفع در و هست و گاه باشد که
 معوط آرد و طبقه ترش آن کرم و خشک سرد بود در دویم و گویند معتدلت
 در تری و خشکی و او خفقا ترا سود دهد و جلا دل نماید و جگر کرم را سودمند
 و آب او با پست جود در دل را ساکن بود و شربت او مقوی بدن و دل و روح
 باشد و شیرین حوائق خراج روح است خصوصاً روح طبعی را براق و نورانی میکند
 سید اسمعیل گفته مقوی حرارت غزیری است حدیثی گفته آب بارین با
 ضعف حکم را بسیار مفید است بیاد می باید و انت و فراموش نیاید کرد و این

از اسرار است با آنکه نافع دل و دماغ و مقوی این پروا است و زار را خنک
 تعفن اخلاط خاصیت بلیغ است **ریباس** قریب است خاصیت او مجامض
 اترج و او نافوت خفقان حار را و مقوی دل کرم است و جگر کرم نافع
 بعود و روح طبعی را قوی کرد از رو طبیعت او سرد و خشک است در دویم
 حرارت دل نشاند و مستی باز دارد و خمار را دفع کند و طاعون و وبار را
 نافع بود و قوت احتادید و معده کرم و جگر کرم را مفید **الزرا** **زاغ** بوعی
 غرایا خند و بهر گانو کونیند حکمای هند برین اند که مداومت خوردن کلاغ
 سیاه بدترا صحیح میدارد و عمر را بصد و بیست سال میرساند و اعتقاد فاک
 از طایفه این آنست که چون هر کسی پرواز از آن قلیه سازد و بانانی بخورد عمر
 آنکس شهر سال میرساند و در حرمت او اختلاف است **زرنباد** بهر کج کوریند
 کرم و خشک در دویم تا سیوم بدتر از فریب کند و کزندی جانوران را سود مند تا
 بجدی که بجد و قریب است خاصیت او و او مفرح و مقوی دلت و از تر باقا
 کبار است ازین جهت مقوی ارواح است خصوصاً روح طبعی را و مهمل سودا
 و سود مند بود جهت مرفه های سوداوی مثل خفقان و فساد فکر و وحشت و غم
 و شیخ رئیس فرود در تقویت روح طبعی عجب الفعل است و مقوی حرارت
 غزیری و رایج سیر و پیاز و شراب را زایل میسازد و تفریح و تقویت او نجامت
 است و بسیار نصاب بجهت روح **زراوند** **حج** بفارسیه زراوند گردان کرم در
 دویم و خشک در سیوم نافع جهت و سواس سودا چون بیاش خند در دویم
 از جهت کزندی جانوران مودی و ادویه کشنده و جذب سی و شوک و سهام نا

زرنب بندوی بر هر کوریند آن کرم و خشک بود در دویم و نجامت مفرح و مقوی
 دل است مانند زرنباد و سبب عطری که در و سبب و بلطیف و قبضی که در
 بود و معده و جگر ضعیف را سود مند است **زعفران** بندوی کبیرترین
 آن ایران شهری بود و هیچ چیز در برابر این مفرح قلب نیست و بولس کوید کرم
 در سیوم و خشک در اول مقوی احشا و لون ترا نیکو کرد از رو مقوی دل و مفرح
 و منور بود و باه انگیزد و رسد جگر کشاید چون بشراب بیاشا شد نجابتی زیاده
 کند و تفریح بخشد تا بجدی که گاه باشد از غلیظه فرج بر یوانگی شود و او مقوی دماغ
 نیز باشد چون انتقال از وی بیاشا شد بکشد تفریح بسیار و سطر روح و او
 مقوی جوهر روح و مقوی و منور و حقیق میکند از ارواح را جمیعاً و مقوی
 حرارت غزیری است و او اعظم مفرحات و فرشی گفته که با شراب سرور و رغو
 است **زرد** از ساطالین گفته فرود بر جبهه و یکجینش و خاصیت او است
 که چون بیاشا شد از وی بقدر بهشت جو یکلاب سبب از کزندی جانوران زهر
 و سمها و کشنده خلاص یابند که پیش از آنکه زهر در وی عمل کند بیاشا خند
 از هر که خلاص یابند و خون نریزد و پوست رنگ کند و صحت یابد در هر دو جهت
 شریف نفیس تجوی مودی که در حده معد در شرقی بلاد صومند در زمین سودا
 خیزد و آن بانواع است و آنرا یا خوردن اشتن بهیته پنهانید و از وبا و جانوران
 سمی سالم ماند و کونیند چون چشم افعی بزهر خاندند چشم او بیرون چمد و
 ضوفا کز نافوت و هر دو مقوی حرارت غزیری اند اکلا و حفظاً و
 اینان هر دو یکجینند اما مختلف اند بحال کن و طبیعت آنها مایل حرارت

و پیوسته است و شربت این یکفراط است و مداومت نظیر و کلال از چشم
دفع کند و چشم را روشن گرداند و اشک حیدر حاکم او نافع است جناب را عیسی
گفته که داشتن خاتم زرد دفع و سرور می آرد و سنگین الم حده بخند و درشتن
او مزمل مرغ خصوصاً مرغ صیبا نرا **زنجبیل** بنده می گویند و آن
مقوی حرارت غریب است این سخن گفته که استعمال او در حرارت سردی را می
گذارد که زود پیر شود **شیرین** که گفته که حفظ را زیاد می سازد و لیسان
دفع میکند و با صره را نیز میگرداند و طبیعت آن گرم در پیوم و خشک در
دویم و در طبیعت فصلی است که بدان مسیح باه است و جگر سرد و معده
سرد را مفید **زیتون** بنده می گویند استعمال روغن داخل و خارجاً
معمول است و شفا دهنده جمیع امراض است و در تعویق او حتی سبحان و تبارک
فرموده است فانه من شجر مبارک است و آن مقوی معده بود و اشتها و طعام
آورد و قوت مجامع او زیاد کند و طبیعت آن گرم تر بود و در تریاقی است
هر چند گفته شده تریاق و قوی را نافع بود **الین** **سایج بنده** و آن برک
در چینی بنده می پدید و مال پیر گویند و آن گرم در دویم و تر و گویند گرم
در پیوم و خشک در دویم معده و جگر را سود دهد و در جگر من و در پسر
وروده را نافع و مقوی بدن و سخن و مره سود را دفع کند به تجلیل و در
دل و حفظ آن نافع و مقوی بدن و مفرج و مقوی قلب مقوی حرارت
غریبی و علاج حقیقت **سپاسمینس در اندیس** او نفع می گویند و آن
نبات است که در کوهها و سنگها فرمیشای خشن روید مانند فراسیون بود

الین

دویم

و خوشبو باشد و آن گرم و خشک در پیوم مره سود را پاک کند و مال نخویا و جمیع
مرضیای سود او پیرا سود دارد و مقوی قلبی نفس سخاوی را زایل کند و اگر
سنگ دیوانه را سود بخشد **سود کرمی** بنده می گویند و او گرم و خشک در
دویم و در طبیعتی است که بدان مقوی و مفرج دل است و مقوی حرارت
غریبیت و از این گویند که عقل را زیاد می کند و سخن نوزت و حفظ را
زیاده می کند و زین را نیز می سازد و سخن معده و جگر است و تقطیر بول
و ضعف کرده و مثانه و سردی رحم و تپا و کینه و بواسیر را عظیم نافع بود و اعضا
را قوت دهد **سفرجل** نفع آبی و بنده گویند و او سرد تر بود در آخر در اول
و گویند در پیوم و شیرین او گویند معتدل است و او مقوی معده و دفع خمار
میکند و تشنگی نباشد و بوی آن مقوی دل و دماغ است و مقوی حرارت غریبی
و سردی را نفع می بخشد و مفرج خمار و مفرج و شربت او لطیف
از دست **سکر** نفع آبی گویند که نافع گویند و او گرم است در آخر اول بلویم
تراست در میان اول و او مقوی معده و جگر است و مفرج سده جگر و موافق
محرور و جبر و دست با اعتدال که دارد ازین جهت مقوی قلب است **سیخ** به
کسی که گویند طبیعت و خواص او قریب است بهار چینی اما بلطاف او نیت او مقوی
حرارت غریبیت و زین را نفع می کند و مزمل او را م در نیت و آن گرم و خشک
در دویم و بوی گفته است در پیوم **سینا** به بوی تر و گویند آن گرم و خشک
در اول مصل مره صفرا و سود او بود و اسحاق بن حسین گویند از قول بولک او
سود خند بود چیت و سوسا سود او می دهد از مره سود پاک کند و در کتب

حکما و هنداست که هر که سنارا با این طبعی بخورد که روز اول یک درم بخورد و روز دوم
 دو درم و روز سوم سه درم با دفع و بعد ازین باین مداومت نماید و این را از
 دست نهد تا سه ماه اگر پیر شده باشد از سر جوان شود و هیچ علت مبتلا
 نگردد و حفظ صحت نماید و عمر او زیاده کند بشرط آنکه طعام بی تمک خورد و گویند
 هر که سناسکی در هر روز با سه درم نبات بخورد دل او قوی شود و قوت یغذاید
 و باه او بسیار قوی شود و نورانی گردد **سینل لطیب** بهر چه جانینوس گفته
 است کرم است در اول و خشک است در دوم و گویند در سوم او منفتح و محلل بود و
 جگر و معده را نافع بود و مقوی دماغ باشد و خفقان را نافع بود و دل را
 قوی گرداند و منفتح آن بود و مقوی حرارت غریزی و محلل او را م باطن است
 و مقوی دماغت و غریل و سواس سودا و لیت و شیخ الرئیس فرمود که
 هر که ذبح است **سون** چهار نوع است یکی سفید آنرا ازاد گویند در دوم ازرق
 سیوم زرد چهارم اسما لکون و آنرا ابرسا گویند طبیعت سون کرم است در
 اول و معتدل است در خشکی و تری و کزندی جانوران را نافع خاصه عقرب و شیخ
 الرئیس فرموده طبیعت سون ازاد نزدیک بر عفران و حکم آن نزدیک حکم آن
 و او ازاد و بیاب قلی و تفریح بسیار در روست و این بهتر از عفران است
 از جهت دل و نخچه را از و نفع اشیا نیست و مقوی حرارت غریزی محمود
 الیاس گفته که او اصلح اشیا است دل را از عفران **سورنجان** چیست این
 الحسن گفته کرم در سوم و خشک است در دوم و بعضی گویند در سوم و در
 قبضی بود و گویند سرد است در دوم و بقوه و خاصیت مهبل بلغم و او

تبراق مفاصل است و هندوی گفته غنی را بنفراید و مقوی حرارت غریزیست
سیماب نهار سیه حیوه و هندوی پارا گویند حکما و هند سیماب را می کشند و
 مداومت آن مینمایند و میگویند آن حفظ صحت میکند و جمیع علت و
 زحمت می برد و گویند چون کسی صدر درم نام خورده باشد هیچ تیغی و تیری
 بر او کار نکند و زهر بار و کزدم و جمیع حیوانات موزی و سموم نباتی و کانی
 بدو اثر نکند و قوت مباشرت برابرده کن زیاده میشود و حواس ظاهری
 و باطنی یا قوت شود و اگر در جوانی مداومت نماید غوی سفید نشود اگر در
 پیری مداومت کند غوی سیاه برآید و گویند خنایع این از حد حفر سیرت از انجمل
 بهنم طعام است و پیداشدن اشتها برابرده کس و در پیری چنان نشه
 تازه کرد آنکه گو یا جوان شده و گویند چون مداومت بدان نماید عمر او زیاده
 از عمر طبعی نماید و مذیب ایشان است که میگویند عمر را بدو لیت و سیصد سال
 میرساند العلم عند اللہ و جمیع امراض مزمن چون مفاصل و جیوه و کسکو
 و ضعیفی اعضا را دفع نماید و جمیع امراض بلغم و سودا و یران نافع بود و ذوق را
 مفید بود و زکام و نزله را نافع باشد و گویند که عتی از خوردن او مرد شود و
 گویند که هیچ خودی و مردکی برابر باین نمیتواند کرد و ترکیب این سیچو کیمه نمیشود
 و ایشان سیماب روح نامند و آنچه در مداومت آن میخورند مثل روغن کپاو
 و عمل و شکر و ماست تازه و روغن تازه و زیره و کشتیز و زنجبیل تازه بنویسان
 در باغ کبوتر چیم حوزه مرغ حلوان کدم بهنج الکور خرماسک و آنچه از آن بر سبز
 میکنند از خوردن کبجد روغن او و بجد به و کربلا و شام و ترب سبزی و عدس

و ماش و لوبیا و سر سفید خردل و کچنگ ماهی و کورث کاو و جاحوش و سوس
شکاری و سرکه و طعام که در برهضم شود و کورث جاحوش بر که تیر باشد و میوه
سرد و نفاخ و یاذناک طریق کشتن سیما بسیار است اما طریقی ذکر میشود
و آن آنست که بکیرد سیما پانزده درم کبریت پنجم درم نوشادر پیکانی مثل
او هر سه بهم آس کرده در شیشه کنند و شیش را با کما کمت کیرند و تیرش
خبر کنند و یکل حکمت کیرد و دیگر کلین را نیز کل حکمت کیرد اندرون او پیریک
کند و شیش در میان آن بند و سرش محکم کند و پیریک را بند و در زیر دیگر شیش
اندک اندک کند و روز و یک شب پس بگذارد که تا دیگر سرد شود پس دیگر شیشه
را بشکند بطریقی شکوف شده باشد و این سیما کشته است و برابر دو برنج خوراکی
اولت و بویغ تنها خوردند و بویغ با مقویات آمیخته میخورند و آن مثل فلفل
و بسیار عرقها و زنجبیل و خضیه التخلیه مثلک عنبر است و بندر البیج و کافور
و درون عرقی و جد و ار و عمل امله و عمل بلبله و مثل اینهاست **سینل** درخت
هندیست و از آن پنبه خود رنگ حاصل میشود و آن چهار نوع است یکی آنکه کل او
سفید میشود و چون عرق او بگیرد و مداومت بدان نمایند عمر دراز یابند و اگر
عاموم بر کشف کرد نوع دوم کل او زرد میشود خاصیت او بهمانت باز یادی
حافظه نوع سوم کل او سیاه است و هر کس کل او را سه بخورد عمر دراز یابد
از جمیع علت خلاص شود و این هر سه نوع کم یا لبست مگر حق تعالی بکی غیایت
کند نوع چهارم سرخست و آن بسیار است و کلار که اگر عتی بخورد قادر گردد و
هر کس بکلار مداومت کند و غیر از شیر برنج چیری دیگر نخورد قوت او چون قیل

کافی استن سیما

شود و عمر دراز یابد **الشین شفاقی** و آن کدره شیخ است سندی و دوما
کویند باه برانکیرد و شوق بقیه ایست و رئیس فرعون که مقوی روح باشد و او
مسخن معده و جگر بود و جالیوس گفته طبع آن گرم و تر است و گویند گرم
گرم و خشک و هر پی آن پتر است **شونیز** نوعی حب السود و بنار سیاه است
و در سندی کلوخی گویند و آن گرم و خشک بود در دویم و حفرت پیغری
اللذ علیہ سلم فرموده که حب سودا شفاء من کل داء الاسام بن شهاب
گفته که سام خوشت زبان از توصیف این عاجز و قاف **شونیز** خفقان
و سواس سوداوی و جنون را نفوت و اخلاط فاسده را یکی دفع کند
و حلوا و معجون او مشهور است و مقوی حرارت غزیریت **حرف الصاد**
در فارسی و در سندی چندین و آن در نوع است سفید و سرخ سیاهترین آن مفا
سفید بود آن سرد است در سیوم خشک در دویم در سرد گرم و خفقان را که از
تیماء حاره عارض شده باشد و جگر گرم و محروری فرار اجابت نافع و
مره صفر را دفع کند و مفرج و مقوی قلب چون محاکوک کنند آنرا اندک حراری
در و پیدا شود و او کری و سردی در اسود دارد و پیرد و مفرج و مقوی قلب
اما سفید پتر است و مقوی حرارت غزیریت و دافع حرارت غزیریت
و ضوف معده را موافق است و چون بانوره داخل سازند بوی آن و حرارت
عربی آنرا دافع باشد و بدان چه نیز مقوی حرارت اصلی بود و تخییر او
دافع و با و طاعون است **الطاء طباشیر** سندی بنسلوچن گویند
آن مغزنی هندیست که آنرا بانس گویند و او سرد و خشک بود در سیوم و گویند

حرف الصاد

الطاء

در دویم و شیخ دمشقی گفته اند سرد است در دویم و خشک در دویم و شیخ الرئیس
فرموده که مرکب القوی است و آن قوت دل بخشد و تشنگی را ببرد و در تشنگی
حاره و حصه نافع بود و خفقان را که از حرارت بود دفع کند و لوش و
نغم را نافع بود و عیش و کرم را دفع و او مفرحت و مقوی قلب است و نفخ
و تقویت او نبات است و او مقوی و متین گرداننده روح است و چون
خراج سرد خوانند که استمال کنند زیر عفران مخلوط سازند نافع بود **طین مختوم** در
باب پیدایش آن و اختلاف است اما اصح آنست که از یونان زمین میخورد و شیخ الرئیس
گفته معتدلست در گرمی و سردی مانند خراج آدمی و در وی خاصیتی عجیب است در
تقویت قلب و تفریح آن و او تریاق مطلق است دفعات جمیع زهره میکند و
مقدار ماخوذ او در دم است جهت کزندی جانوران کشته مانند راجعی و سگ
دیوانه با شتر اینها خند و با سگ طلا سازند و خوردن او در زمان و با دفع
و باست و او زیاده میگرداند جوهر روح را مدد و مت آن معر و محافظت
و قوی حواس است **طین ارمی** و او سرد است در اول و خشک در دویم
جهت طاعت و و با خوردن و طلا کردن نافع بود و گویند و صیقل در زمین
و بای عام شده بود چنانکه چند کس از معین مانده بودند بعد از تحقیق معلوم شد
که ایشان هر روز از زمین کل میخوردند و این خواص از آنجا معلوم شد و جهت
تپش و بای بکلا یا آب سرد نفع بسیار است و او حامی قلب است از جمیع
نکبات **حرف العین** عمل گرم و خشک در دویم و مقوی حرارت غریزی
است و معروا نش نادیده نفع است و منع عفونت می کند و مقوی معده

نصف العین

و قوت سامع است و اسیاب از خرد بارد و پیران را جهت تقویت حرارت غریزی
نافع است و او مولد خون جدید است در اخراج سرد و خصوصاً در زمستان و در
اقصرای گفته که از عجایب فعل او است اینکه مرطوب است با آب از جهت نفوذ
او ببدن و مجفف بدن است بدون آب و در محرومی شگمی را از جهت حده جان
و قاضی مبرود است از جهت تنفید او و او را فواید کثیر است و حق سبحانه و تعالی
در باب آن فرموده فی شفاء للناس و او کزندی جانوران نافع بود و او دفع
سم افیون و منطره سگ دیوانه بود و شیوه جماعه را بکند **عشر بندوی**
اگر گویند و آن از تیوعالت سفید آن کمیاب بود اگر کسی بیاید و فرزندش
باعت خوب بستاند و صدقه دهد و بیخ و برگ و شاخ و کل او جمعاً بگوید و هر
روز دو مشتال از آن بنوشد و طعام بخیزد شیرین و دیگر خورد چون بکفته مد او
نمونه باشد اگر ضعیف و پیر شده باشد بقوت جوانی باز آید بعد از سه هفته
زمان عاشق او شوند از کثرت قوت جماع و خوی حق و بعد از یکماه جمیع
امراض او برطرف شود و قوت عظیم در دل او پیدا شود و چون پنجاه
بدان مداومت نموده باشد گویند مع طبع برسد و هر کس بیخ او با خود دارد
مغز و مکرم و با بیته نماید و مقبول و مطبوع در شش جمیع ناس شود و جمیع
مردمان مطبوع او شوند **عشر** در پیدایش آن او اختلاف است و بعضی گفته اند
روث دریا بحریت و بعضی گفته اند با شیت که در قورجی رود و در او آب
سجری میخوردند بعد از آن به نقل می اندازند و شیخ الرئیس فرموده که گمان
منی آنست که چشم است دریا و بعضی گفته اند کنگ دریا است و آنچه بر آن سخن

اعتماد است آنست که غیر از عوم عمل زنبور خرابی زیاد است که زنبور انجا
شکوفه گلها و خوشبو میخورد و عمل میکنند و کثرت باران و سیل می اندازد
و عمل انرا می شود و آن عوم را هیچ با نیجانبی آرد و حرارت افعال او را
می گذارد امتحان غیر آنست که ریزه شیشه بر آنست که آرد و غیر باران
دارند اگر تمام که اخت بسیار خولیت و غیر حل نمیشود مگر بر وزن سوده میشود
مگر با نبات یا قند و انواع آن بسیار است و آرد آن اشتب خفیف الوزن
و آن کرم و خشک در اول پیر انرا نافع بود و حواس و دماغ و دله را سود بخشید
و مقوی جمیع جبر اعضا است خصوصاً اعضا ریه و روح را تقویت میدهد
و برق میکند و چون شیر آب میزند زود دست میکند و الله و قوت دل و دماغ
و حواس میدهد و قوی قوی قوی را میبخشد و جبر روح را می افزاید **شیخ الرئیس**
فرموده او را لطیف و براق و نورانی و متین می سازد روح دله را خصوصاً
روحها و دیگر را عموماً و مقوی حرارت غیریت **عود** هندی اگر انواع او
بسیار است **شیخ الرئیس** فرموده که بهترین آن مسندی بود پس تماری و
آن کرم و خشک در دویم و آن مقوی احتشا خصوصاً عوده و اعضا
دماغ و حواس و دل بود و مقوح آنست و احکام او قریب با حکام غیریت
و مقوی حرارت غیریت و نافع دماغ را جدا عطای صیرفی شود درخت
عود و غیر گفته سنگین سیاه و سخت می باید عود **سست** و سنگ
سفید باید غیر **حرف للعین غار یقون** در نوعت نر ماده بهترین آن
ماده بود که نایب سفید و اطلس **سست** یا آنچه نر بود بد باشد و

انجا

ان کرم

۲۴
و آن کرم است در اول و خشک در دویم و گویند تر بود در دویم و می منقی
فضول دماغ و اعصاب بود و شربتی آرد آنکی دینم تا ندرم بود و او
مسبل اخلاط غلیظ مختلف است مانند سودا و بلغم و ضمد کردن بر کزک
که زهر ایشان سرد بود نافع است **شیخ الرئیس** فرموده که او نجایته تریاق
همه زهر است خصوصاً کزکی انفعی را و مقوی قلب است و مقوح آن
نجایته و مسبل اخلاط کرد و چون با خود آرد عقریاب و نزدیک نتواند
حرف الفا فاذر کانی در اصل لفظ فاذر بر فارسی حریت که پای زهر
باشد و بر دوایی که حافظ روح و مقوی آن و دفع فرسنگند انرا فاذر زهر
خوانند آن مخصوص حجر التیس و حاجیت فاذر کانی چون فاذر حلوئی
است اما کیفیت او ضعیف است و سیاه او قلیل **فانیه** بقاریه کل حیا و
بندی مندی کی چون گویند او معتدل در گرمی و سردی و گویند
آن مقوی دماغ و روح و بدان حبه مقوی قلبت **فا و انیا** عود صلیب
طبع او معتدل و تلطیف و قبض تخفیف روست ازین حبه مقوی
روح دماغت و مسبل فضول آن و اسهال سودا و بلغم از جرم دماغ می نماید
و گویند مقوی روح و قلبت **فخ الحام** آن کبوتری که که انرا مختلف گویند
موسی بن میمون گفته که انما حرارت غریزی میکند و مقوی اولت و صا
تذکره موافق تر از وضعیت او سخن کرده و مقوی باه است و در خانه کبوتر
باشد این با شد اهل انجا از خرد و فالج و سکت و در این از خواص بد
فربختک قرنفل و شیشه مقوی حرارت غریزی و مقوی و مقوح دل نجایته

انجا

که در وقت واعانتی بر تقویت دل میکند بقوتی که در وقت وطبقه او کرم
 و خشک در دویم و او را بفاریه قنفل استانی گویند و او سه دماغ
 را کشاید و وجهه خفقیانی که از بلغم و سودا باشد نافع بود و دل و جگر را و
 معده سرد را سودمند است **فتق** بفاریه پسته و در وعطری و قبضه
 لزوجتی است و او منفرج و مقوی قلب است و غذای دل میشود و از زوخی حاصل
 میشود که آن خون غذای دل میشود و او از جمله تریاق است و مقوی حرارت غیری
 است و قوت معده و جگر و یاه را زیاد میکند و نافع کزندی هوام خصوصا
 عقرب و طبقه آن کرم است در دویم و خشک در دویم و بوی گفته اند در دویم
نصفه بفاریه لقه و هندوی روپه گویند طبقه آن کرم و خشک است و
 فعل او در تقویت ارواح چون یا قوت است و او منفرج روح و قوی میکند اند
 روح را و بدن را و صوف بدن قلبی و غشی را نافع است و اول مسخوق او
 بکار میسرده اند و او زورق او بکامی بریزد و او منور میکند و او را و
 روح را جمیعاً و منفعتش حرارت غیری است اکلا و مقوی طایر باطن
 است تملیکاً و نافع خفقا نرا و مقوی دل و احشاست و موجب صفای
 رونق دلت و طعام در طرف لقه خوردن و بختن مقوی معده است
 مقدار ما خود از او یکد انگشت **نوفل** هندوی سپاری گویند و او در قوت
 مانند سدل سندی بود و او سرد و خشک و قابض است و قوت دل میدهد
 و نفع آرد و مقوی است و دندان و معده بود **حرفه القاف** قافله بفاریه
 سیل و هندوی الاچی گویند و آن دو نوع است بزرگ و کوچک او کرم و

خفقی

فوق

فوق اعظم
 و در وقت اعانتی
 و در وقت اعانتی

خشک در دویم و مقوی قلب و منفرج است بوطریه و قبضه و طبخه که در وقت
 کوچک او لطیفه است از بزرگ آن مقوی حرارت غیری است و شیخ الرئیس
 فرموده که قافله را در تفریح دل نفع تمام است و بیاری دهنده است بر **نوفل**
 بفاریه میخک در هندوی لوتک گویند و آن کرم و خشک در دویم اگر میخک
 از آن سخت کرده باشد تازه بیاشا حد مجامعت را قوت دهد و بوی او مقوی
 دماغ سرد بود و کسی که بر و علت سودا غلبه کرده باشد و سوداوی خارج را
 بغایت نافع بود و مقوی دل و منفرج است و همچنین مقوی معده و جگر و
 جمیع اعضا باطن بود خصوصا اعضا ریه مقوی حرارت غیری است
 مقوی دماغ یار است اکلا و شامخی گویند **قرفه** کرم و خشک در دویم
 و او مقوی قلب و منفرج است و او مقوی اعضا باطن است و جرب قویا را
 نافع و در ضیاء عصب دافعت **قط** هندی گویند و آن با انواع
 است از جمیع انواع او مقوی حرارت غیری است و محرک باه و جماعت است
 است جهت استرخاء عصب چون بیاشا حد با شراب نافع است جمیع نوش را
قشر الالبج پوست ترنج مقوی حرارت غیری و منفرج است و گویند
 او نیز نافع است و مصلح فادیه ای و با است و او کرم و خشک در دویم
 و تریاقیت نیز در پوست و نارنج و لیمو نیز در یک است ترنج در افعال و این
 از اسرار طب است و مری او قوت در فعل قنب سید اسمعیل گفته در وقت
 او اختلاف است در مشقی گفته کرم است در دویم و خشک در اول و او را پیش
 نویند و خرو اعظم و شرنگ اسرار و بیط و اجزاء لایتنجری و کمال میگوید

و فقیر او را خنثی نام کرده است و او مفرح بود و طرب آرد و نیت
زیاده کند و مقوی یاه باشد و مقول است از حکماء **بشر البخیون بطل**
العمر و مداومت آن حافظ صحت است و از جمیع احراض نگاهدارد +
و قشک با شتهای کاذب را کار نکنند و فکر اقوی میکنند و در بزم می افزاید
اگر بسیار خورند تخلیط عقل نماید **جزو اعظم عبارت از پنج است** :
که کند عقل و فهم را جولات : و مداومت آن عمر است از جهت آنکه از المغم
و هم میکند گفته اند که دو دم بر عونت و حقی میکند این ضوری گفته
چون با شراب یا خمر مستی و نشط را زیاده کند و گفته اند که او فرات
زیاده میکند **قبوه** و آن سرد خشک است **طبیخ او در تسکین اوجاع و آقا**
نشط و دخلی تمام دارد و بیداری می آرد و در جهت قیام لیل با و را
می شود و تسکین ثوران و غلیان خون میکند در جمیات یعنی دفع تب
صفراوی و جدری و یرقان نافوت و طبع را نرم میدارد و بول را می راند
و مثه بر است که بواسیر را بسیار مفید و در اکثر انواع صداع نافع میدارد
و در حدر او مالغولیا را نافوت و اصحاب مالغولیا را بسیار مفید و اخلاط حرق
و غلیظ را دفع میکند و تب رنج و مخدرم را نافوت و بر تشنگی و کمر سیکه
صابر می آرد **حرف الکافی کافور** با انواع است بهترین آن قیه صوری
و ریاحی و پیمنی بود و امتحان او آنست که چون در آفتاب دارند یکبار از
خوب باشد و آن سرد و خشک است در سیوم بوییدن آن مقوی حواس است
یکدم از روی آب سب ترش از سم عقرب خلاص دهد و جهت کیسه قرن

در اخلاط

سنبلیله

سنبلیله خورده باشد آب انارین و شیره تخم خرفه آب سرد بنهند و او مقوی
و مفرح دل کرم است و او ملایم حکم دارد و جوهر روح را و کوی مزاج و کرمی که در دل
باشد و افعی آن بود و روح را لطیف و نورانی و شفاف می سازد و اصلاح
بمکنند و غیر میکنند **کباب چینی** مقوی حرارت غریزی و موده و اعضاء
باطنیت است **تذکره گفته اند** ایندین او خفقان سرد را مفید است و او
کرم و خشک در وجه دوم **کرم کرباج** کباب که دانیده فاضلترین آن از
مرغ فریه بود و در وقت کرد ایندن روغن بادام بخوردن آن داده باشد
طبیعت آن کرم و تر بود و کسی که ریاضت بسیار کشیده باشد و خواب کم زود
قوت گیرد قوت دل او بسیار شود هیچ چیز برای او بهتر از کباب کرد انیده
و بعضی نخود آب زیره یا بربین افزوده اند **کرم زره** بهاری که کشنیر طبیعت
آن سرد و تر بود بقراط گوید که در وی کیفیت حرارت و سردت هست که
آن مرکب القویست چرا که مرکب از قوت متفاده است آتش میدن او خفقان
را نافع بود و نجایته منع نجای از سر کند و شیخ الرئیس فرموده که کشنیر
که کشنیر خشک نهایت مقوی و مفرح بود خاصه ز فرجها و کرم و بواسیر کرم
را نافع بود و او سرد بود در دوم و در سیوم و او جوهر روح را ملایم و حلین
می سازد **کوب البقر کعب** کاو چون بسوزند و بصل بپزند و بخورند مفرح دل بود
و بدتر از فریه کند و قوت جگر بد بشیرتی از وی ۳ مثقال بود **کشنی** بهاری که
امرو و هندوی ناشپاتی گویند و آن انواع است بهترین آن شاه امرود بود
بقراط گفته امرود چون صلب بود صبر و فرمخت بود و شکم بندد و آنچه نرم و سبزه

و شیرین بود مسمن و مرط باشد و رنگم راند و مقوی دل بود و آن مقوی
 حرارت غیریت و او متین می کند جوهر و حرار و مری او نیز چنین است **کنند**
 گرم است در دویم و خشک در اول و مقوی روح و دل و دعاست و او نافع
 است بلاذی یعنی کندی و محقق و نسبان و رعونیته را و تریاقی در و هست چون
 او را در ایام و باد و دکنند دفع و یا باشد و خوردن او مقوی حرارت
 غیریت و خفقان بارد را نافع **که با مفع** جوهر و میست و آن سرد و
 خشک بود گویند و اندکی حرارتی هست خفقان نافع است و مقوی دل
 و مفع آن بود و شیخ الرئیس فرموده که گرم است در اول و خشک در دویم
 و او مقوی حرارت غیریت و او شعاعی میکند و اندک جوهر و حرار و نافع است
 بدان جهت روح را میگذارد که تحلیل یابد **حرف اللام لا جوهر** نیکوترین
 آن بدشی بود بجا صیغه تفریح و تقویته دل زیاده از حد کند سبب است
 اول و آن گرم بود در دویم و خشک در سوم و گویند سرد و خشک بود در
 دویم و آن سهل سوخت و در حلیط که با خون آمیخته باشد و ما لیسو لیا را
 دفع کند و او مقوی حرارت غیریت و شیخ الرئیس گفته که او را در تقویته
 دل قوت عظیم است حتی که دیدن او نیز مفع است خصوصاً که با طلا باشد
 و انگشتری او با خود داشتن فرید غرت و شمت است در میان خلق
لبن بفرایشیر و بوی دوده گویند بهترین آن حلیط بود طبع آن این است
 گوید گرم و تیر است و دلیل گرمی او حلاوت صاحب مناج گفته لبن سرد
 تر است و مفع گویند مفضل بود و روایه گوشت حیوانات بر جوده و رواه

حرف اللام
 ۵

البان

البان دلالت میکند و شیر حیوانی که رنگ او سفید بود قوت آن ضعیف باشد
 آنچه سیاه بود قوت قویار چون بانبات بیاض خند لونا رنگ و صاف کرد اند
 خاصه زنا ترا و فری آورد و باه برانگیزد و چون با جدر یا زنجبیل یا فلفل
 بیاض خند مقوی باه بود و هر کس که ادویه کشنده خورده باشد چون ذراغ
 در آب و خالق النور و سوکران با و بدند دفع سم ایشان بود و او تریاق زهر
 است حتی سم افی و شیر علاج نم و سواس و نسبان است رازی گفته لبن
 الحلیط از دو شیرین آن یکی است کدشته باشد مع و مسمن و مقوی باه
 است و مولد منیرت و نیز گفته دوام خوردن شیر که زیاده خورده شود حفظ
 صحت میکند و عمر را میگذارد و دفع فراد و میسهل میکند و حفظ رطوبات
 اصلیه مینماید بان قایم است حرارت غیرتی و جوهر و ما غر از زیاده میکند و
 عقلیکه سبب علیه سودا فاسد شده باشد فاد او را در و میکند و طبری
 گفته که شیر بشیر با اعتدال دیر سیری سازد و مانقی نیز برین است و لبنی که از
 ادویه قناله هم رسد انرا مفید است و شیر زنان غذا دهنده تر نافع تر از جمیع
 است بعد از شیر گاو و حضرت رسالت پناه صلی اللاعلیه وسلم فرمود اند که
 البقر البان شفاء و سمعیای یعنی روغن دوا و الحماد او و نیز این حدیث
 از آن سرور منقولست که فی البان البقر شفاء من کل داء قلیمک بالبان
 البقر و صاحب جامع گفته که شیر نطقه را زیاده و حفظ را زیاده میکند و
 حیات مینماید و مانندی را بر طرف مینماید که از امراض شدید بهر سیده
 باشد و هیبری برین است که از دماغ خرگوش مقدار دو حبه یا دو و قیه شیر گاو

از ادویه و سبب
 حفظ

هر که بخورد هرگز پیر نشود العلم عند الله در وقت گفته که شرب شیر نافع عمل
خفته سینه است **فایده** بدانکه شیر مع است و عمل هم ازین قبیل است
و بیخ نیز پس شیر برنج علی غذا لذیذه جید است که مداومت آن عمر را
دراز میسازد **لحم الغزال** ابن زهر گفته که گوشت ابومقوی حرارت غزیری
و نافع است غشی را بخاشیده و این مجرب است و حکما گفته اند که دین ابو
بره فریل نم است و گوشت او بدن کثیر الفصول را مصلحت و حکما
برین اند که اگر اسهال را بکشد و اندک برایش کرد اندک تا ابی چند که دارد بچکد
پس در عمل مری کشد هر که مداومت بر خوردن این کند گویند عمر او پایه
پانصد سال رسد العلم عند الله **النور** بشاری کاو زبان و آن کرم
و تر است و گویند نزدیک باعتدال بود و گویند سرد تر است در سوم خاصیت
آن تفریح دل و قوت است و علت سودا را دفع بود و اولی و نظیریت
عظیم می بخشد و مسهل سودا را رفیق است و منقح جوهر روح و خون
و مقوی حرارت غزیری و هرگاه او را در شراب اندازند سبب فرج و سرد
شود و او مندر میسازد اخلاط محترق را و نافع است سوطی را که از
صفرا متولد شده باشد و مسکن حده سودا محترق و وسواس
خفقان و فرغ و جس النفس نافع **لعل** و او از جبال بدخشان خیزد
طبیعت آن کرم و خشک در اول و افعال و خواص او نیز در یک فعل و
خواص یا قوت است و او مقوی حرارت غزیری است و دفع و محسن گوشت
و هر کس خاتم او با خود دارد همیشه با فرج باشد و هرگز محلم نشود و محبوب

دینا کرد

دینا کرد و در خواب فرغ نکند و از کس نترسد و او خون را بچوش می آرد و خوشحال
و مسرور میکند حتی که در دهن گرفتن آن مفرح و متور میکند روح را و برافروخته
میکرد اند چه را **العقبه بربری** نوعی از سورنجان و آن کرم در سوم محرک شوه
جماع بود و تریاق مفاصلت **لوز حلوناریه** با دام شیرین مداومت آن
در عمر زیاده میکند این زهر گفته او را خاصیت در حفظ جوهر دماغ و حفظ
میکند اعصاب رطوبت اید را حفظ قوی و اعدا رطوبت غزیره میکند و
خواب باعتدالی آرد **لولو** بشاری هر وارید و سبکی انجی و بنه ری خوبی گویند
طبیعت آن سرد و خشک است سحی بن عمران گفته معتدل و لطیف است و درد
دل را نافع باشد و خفقان را دفع و مقدار ما خود از روی بود و این زهر گویند
چون او را در دل نکند در اندک وقت دل دهد و او نورانی میکند اند دل را و خوف
و خرن را دفع و منور کننده ارواح است و مقوی حرارت غزیری و نافع است
خوف و مرع و فرغ را که از مره سودا باشد و صاف میکند خون غلیظ را که
در دلست محمود ابن الیاس گفته که هر وارید را نفع بسیار عظیم است در ایل
خرن نم **عبد اللدین** جنرئیل گفته که هرگاه او را بیا و نیزند بر بیماری قوی میسازد
دل او را این زهر گفته که اسکا او در دهن مقوی دلست بر سبیل عموم **لیمو**
خاصیت و منفعت او چون اترج است و در و تریاقی هست و بیان مقوی قلب
است و بوی او و ترشی او دفع و با و طاعت است و مقوی ارواح بود **حرف**
المیم ماء اللحم یعنی آب گوشت را و سودمندترین چیز است جهت ضعف دل و
غشی و خفقان را و نافع است که سقوط قوه دفعی واقع شود و او را این بهترین

خرف کیم

دینا کرد

و غذای دل و ارواح است و پیرین از گوشت کوسپند یک له بود طریق سخن
آن دو قسم یکی آنکه گوشت پشت تازه جوان لطیف را ریزه ریزه کنند و آنرا
در دیک اندازند و آنکه کلابی اضافه آن کنند و آنرا بر جراحی در زیر دیک
کنند چون جوش خوراید بشارند چند بار چنین کنند تا گوشت سفید بود و این
آب مایه گویند و طریق دیگر در قرح اینق مثل کلاب همکند و این تر بود
شیخ الرئیس فرموده که مایه گوشت این طریق چون طریق اول که زخم کلابی زمان
است و آن مقوی حرارت غزیری و پیچ علایجی برای ضعف دل را و او
افضل غذاست و غشی را بواسطه آنکه غذای لطیف سریع الهضم و سریع النفوذ
از بجهت منفعتش حرارت غزیریت و مولد روح بسیار در اندک زمانی
مایه الورد بشارس و هندوی کلاب کیند و آن کرم و تر بود و گویند سرد تر و گویند
معتدل و آنچه محقق است آنست که مرکب القویست و بوییدن و طلا کردن و خوردن
آن قوت دل و دماغ می باشد حرارت دل نشاند و چون بیاض اند غشی و خفقا
را نافع بود و آن مقوی حرارت غزیریت و همچنین مقوی موده و جمیع قوی
است و بوییدن آن فری غشیست و او منسبط خیر دار میکند حواس و نفس روح
را جمیعاً و بسیار خوردن و مالیدن او زود جویرا سفید میکند چنانچه گفته اند
س موی که سازند سفید از کلاب **س** سحره چرمی است از خضاب
مایه المطر آبیان عمر را زیاده می کند حتی سحانه در قران مجید او را اگر کرد
است و آنرا تا من السماء مایه باران را در قوس گفته آب باران خفیف
الوزن و لطیف و پاکست از لولای رضی و شیرین و مقوی و جمیع فضایل آب

در موجود است و از برای هضم بسیار نیکو و میرغیاث الدین منصور علیه
الرحمة فرموده اند که کسی در میان طعام آب نیاشامد موده او مقوی میشود و
صحة او نگاه میدارد و بنفاد سالت در میان طعام آب نخورده ام و همیشه
صحیح ام **ماء الخراف** بشارسی عرق بید آنرا چون کلاب کیند آن سرد تر بود
و گویند که کمتر با اعتدال بود و قول اطهر است و او بسیار قوت دل می بخشد و
و ضوفاً نافع و خفقا را دفع و باه را می افزاید و صداع کرم و سرد را
زایل کند **مایه البراج** بشارسی عرق بید مشک و این در نفع پتیراز کلاب و لطیف
تر از وی بود و او مقوی دل کرم باشد و در تب و حاره و حصه بسیار نافع
است و حلین طبع بود و مقوی حرارت غزیریت **مایه القاح** بشارسی عرق بسیار
و انوار بسیار نارنج کیند مثل کلاب و آن کرم و خشک و نافع است
صداع بارد و مقوی قلب و موده است و نیزه را دفع کند و جنون و غبسط کننده
روح است و مقوی ضوفاً دل و دماغ و دفع غشی است **بر ماه مایه لسان الثور**
عرق کاوزبان دفع بخار سودا و لیت و امراض سوداوی جمیعاً از قلب و دماغ
دفع میکند و خفقا و غشی و سواس و جنون و مالینولیا، سودا و ابرام نافع
و فرج عظیم و تقویة دل می بخشد و نافع است **مایه حبه** بشارسی سبزی است
و حکمای هند پیرین اند خوردن آن حبه طومر و دفع امراض و تقویة باه است
طریق است یکی آنکه از قلیه سازند بتدریج عادت خوردن آن کنند بایان
کندم دویم آنکه گوشت او را بطریق حکما و یونان در معاین کنند و بایان عادت
کنند سیوم آنکه بطریق حکما ریزه را در شراب کینند تا آنکه حل شود با دو سه مایه

ترباق پس نبوشند و قوت آن شراب صد و بیست سال باقی می ماند **ثلث آب**
 انکور که بچرخانند کف آن میکند تا چهارده دانگ بجزرد و در آنک باند پس
 فرو گیرد و بعضی باو چیزی دیگر مثل ادویه و مقوی اضافه میکنند و در فراب
 کرده در اقباب میدارند تا چهل روز خافه او نبرد یک غماض خمارت خون صالح و
 روشن از او متولد میگردد و قوت دل و غذا میدهد و مقوی حرارت غزیریت و
 مسرور و خوشحال میزند **مرطبی** سنگیست که بلا جرد ماند چون سخته کند از وی
 بوی خرمی آید اگر نوزن سه جزوی بیان کند در دلمر نافع بود و قوت دل
 ضعیف بخشد **مسک** باریه سنگ در بندوی کتوری گویند تیرین آن تبتی زرد
 رنگ بود آن گرم و خشک در یوم و بوی گویند گرم است در دویم این ماسکوبید
 خوردن آن عرق خوشبو کند و قوت دل دهد و شجاعت زیاده کند و مره سودا
 را زایل سازد جماعتی از حکماء فارس ذکر کرده اند که در رطوبتی هست که بر آن
 باده را یارید رازی گوید غشی و سقوط قوت را نافع است و خفقان را دفع میکند
 رئیس گفته است که او اصل ترباق است مریش قوت السنبل و پهلار او
 مفع بود و توحش سودمند و بعینه خواص و عفران دارد و موجود است و
 مقوی حرارت غزیریت و مقوی دل و دلیر میکند و اندو جبین و ترس را زایل
 میزند این ماحه گفته در تفریح لطیف دارد و مقدار اخذ یک قیراط است
 و قیراطی چهار جرات و جمیع حواس را صاف و تیز و ذکی میکند اگر با دوی سه
 مخلوط کنند تنقیه تر میکند و نافع ضعیفی را که از مهمل واقع شده باشد این را
 دو میری گفته اند که ابوبره که مشک از او تمیزند رنگ او سیاه و دت او سفید که

از اسفل بیرون آمده همچو ناب خنبر بر و حقیقت مشک آنست که خونیت که
 جمعه در نافع او در وقت معلوم از هر سال بخندله مواد است که میریزد بر
 و این ناف حق تعالی مودن مشک در آینده است و این مثل شمریت که در هر
 سال همچو شجره که خنبر میشود در وقت موین باذن اللہ **مصطکی** مقوی حرارت
 غزیری و همچنین مقوی دل و حائیدن او بلغ از سری کت و اشتها می
 آرد و نافع جگر و موده را و آحتی این حسن گفته که حفظ خن را زیاده
 میکند و نیان را نافع است و عیسی گفته که مال تویلیا را نیز نافع شراب و
مضغ هندوی دوائست نهی که در کشتیا و برنج میریزد جوگیان میگویند
 هر که روز یکشنبه بیارد و در سایه خشک کند و پنجغقال از آن هر روز با شکر
 و شکر چهل روز بخورد نفع بسیار یا بدخیا بخند و شیاطین بدو رام گردند و اطاعت
 او کنند و قوت باه او از حد زیاده شود و گفته اند هر که بدو در اومت نماید چون
 چهار سال گذرد البتة بحفرت خضر علیه السلام ملاقات واقع میشود و مشایخ
 نند از موم اند این را حبه صفا و باطن و عداومت او جوانی را موی سیاه
 نکا دارد و نکار دارد که موی سفید شوند و حکماء و نند را اعتقاد بر شمریت که عداومت
 این بدویت و سیصد سال عمر میرساند و هر کس پنج خندی عداومت کند
 چنانکه یکال بخورد سده شود یعنی کامل شود و حاله در آب عرق نشود و در
 آتش نسوزد و عداومت او جمیع علل را نافع و دافع بود و حفظ صحت کند
 و بمقصود در ساند **مو میایی** سنگ تیرین آن معدنی بود که از ولایت فارس
 ارب جو خنبر و شیخ رئیس گفته که مت در درجه دوم و خشک در اول و آن

بوارط اند
 حرارت در
 حرکت می آید و موه
 حرارت باغت
 حرارت او
 مبعوث آن
 باعث نفع است
 و اشتها را در او

مقوي روح است و قيراطي از بابت بیره سودمند بود عيانا و چون قيراطي
از ان با شراب بياشامند كز يدكي عقرق نافع بود و روح متين و ملايم
ميازد و استخوان سگته را هم مي پوزند و جهت تقويت حرارت غزيري مادر
است محمود ابن الياس شيرازي گفته كه مرورا را خاصيته عظيمه در تقويت
ارواح و لزوجه او معين است بر متين ارواح **حرف النون ناخواه شيرازي**
زبان و هندي اجزاين كويند آن كرم خشك در سيوم چون بياشامند كز يدكي
جانوران موزي را نافع بود و طعام را بهضم كند و در دل كهن را سودمند
بود و حكماي هند برين اندك هر كس كه هر صبح يك گندت از ان نفوف كند جواني
و قوت و صحت را نگاهدارد و زوجه پير بگردد و حوي دير سفيد بود و عمر دراز كند
امين الدوله گفته كه اسم او فارسي است معرفتي طالبان و ان مقوي
حرارت غزيري و خوردن او چند روز در ايام تقابته رنگ دورا بحال خود
آرد و برافروخته كردند **نارمش** بفارسي مشك الرمان و بندي ناكس
كويند منفعته ان چون سنبل بود آن كرم بود در اول و خشك بود در
سيوم و لطيف بود موده سرد و جگر سرد را عظيم نافع بود و ملطيف اخلاط
غليظ بود و محلل آن باشد و مقوي حرارت غزيري **نفاع** بفارسي
پودنه آن نجاصيته تفرج و تقويت قلبه بخشد و مقوي حرارت غزيري
است **نمام** در فارسي سينه و ان مقوي مزاج روح و دماغت خصوصا
از كسي كه بلغمي بود و نيز مقوي قلب و مفرج آنست **نيلوفر** بندي كتول
كويند و ان سرد در دويم اگر كليم از ان بياشامد با شراب خنك شيريني

حرف النون

بنده نجاصيتي كدر و بهت و او حرارت دل و طپش از ان تند و خفقان
كرم را نافع بود شيخ الرئيس فرموده احكام او نرديك باحكام كافر الا اينكه طيبه
اين زياده است و مصلح سردي و تري او زعفران و دارچينه است چون
مخلوط سازند تقويت و تفرج او بيشتر ميكرد و كلايه كرم روح و دماغيرا
از برودت و رطوبته او حاصل ميشود بطرف كند و عرق او دفع حرارت دل
و تشنه كرم چون مطبق و محرقه و حصيه و مقوي دكرم اين از اسرار
است **حرف الواو** بفارسي كلنج ميس گفته سرد در دويم و خشك
سيوم و شيخ الرئيس گفته مركب القويته او مقوي اعضاي باطن است
و بوييدن تازه او صداع كرم را سود ميدهد و قوت دل مي بخشد و او
بعطريته ملايم جوهر روح است و غشي و خفقان كرم را ناصحت و آب
او مقوي جميع اشاعت او و امين و مطب و تازه ده درم ده مجلس عمل ميكند
ورد اللوز بفارسي پيار بادام و ان سرد تر و مقوي دل و دماغ **ورد سفوف**
بفارسي پيار بيه و او نيز سرد تر بود و مقوي دل و دماغ و موده است **حرف**
الباء بلييه بفارسي بلييه زرد سرد در اول و خشك در دويم و خوردن او
خفقان را سود دهد و او مهمل صفر است باندي از باغم و مقوي موده و دماغ
است **بلييه اسود** بفارسي بلييه سياه و ان سرد تر در اول و خشك در دويم
و كويند كرم است لون را صافي كند و جذام را سودمند بود و او مهمل سودا
و دل را پاك كند از خلط سوخته و مدار و مت آن جواني را نگاهدارد و خون
در اوصاف ميكند و مفرج و رنگ روي را نيكو و براق كرده و مدار و مت آن

حرف الواو

حرف الباء

نمیکند از که زود پیر شود **بلبله کالی** سرد و خشک گویند کرم با اعتدال عقل
 و حفظ بنیاد و خفقا نرا دفع کند و حفظ بدن و جوانی کند و بلیجات
 جمیعاً معزله اکثر اطبا متفق اند که هر که هر روز یک بلبله را در دهن نگاه دارد
 تا یکدوازده و فرود دایم برین مداومت نماید دیر پیر شود و حفظ جوانی
 کند و لثه قوی گردد و دندانها را که بیخ چینه علاج نمیافتد باشد بهتر کند
 و مقوی دماغ و مغز را از غلیان نشاند و برهنه و خدام و توحش را نافع
 بود و عقل و حفظ را زیاده کند **هند با نبار** کالین سرد تر بود و گویند
 سرد خشک است و بری آنرا طر حشوق میگویند و او در فصل اقوی بود و
 دفع سها کند چون بیاض متخاصم عقرب زنبور و آب او چون بیاض
 پاد زهر او بسیار کشنده باشد و مقوی قلب معده و سده مگر کن بود و حرار
 دل کشند و صفا کردن او خفقا نرا نافع بود **حرف الیای یا قوت** سیکو ترین
 آن سرخ رمانی بود و سوسا سوداوی و خفقا نرا و صوف را نافع بود
 و اولبغایه مفرح تا بحدیکه چون در دهن نگاه دارند دفع نجسند **الریس**
 فرموده که اشبه است که طبعه او معتدل است و او در تقویت قلب و دفع موم
 عظیم النفع و او منور و منبسط میکند **ارواح** را جمعا و جوهر انزلی او فراید
 و تملیک آن حتی دیدن آن نیز مفرح است و با خود داشتن حرمت و عزت و
 محبت و مهابت در دل جمیع ناس بهم میرساند **شیخ الریس** فرموده که مقوی
 حرارت غزیریت و مفرح خواهد نبوشند خواه بیا و نیز در اسطوخودس که خاتم او
 یا قلاده آن مورت مهابت است در چشم آدمیان و اسان میشود قضای

در کالی

بر کالی

خواج و او در دفع وبا و طاعون می نماید و اکل او نیز همین فعل میکند و منع مجوی
 خون میکند **تیمی** گفته داشتن او با خود تقریبا بر طرف میسازد و این از خواص
 جلیله است شریف گفته بس او فریل صحت است **باب پنجم در ذکر مرکباتی**
 که مقوی قلب حرارت غزیری و معرو و حافظ صحت و دفع امراض اند مبتدیان
اللاف مشتبا الی الی **حرف اللاف** **آنا ناسیا** آن مرکب شریف و معنی او خلص
 دهنده از زهر ضها و او در جگر و معده و سپرز را کشند و در وقت روع طبع نماید
 و پنجه شدن و غشی را نافع بود و سینه را پاک کند همچو مرهم جرات را و
 شته بتی از و دانی تا نیم مثقال منفه زعفران مرایقون چندند **النج** قطره
 خنکاش سبیل طیب غاقت جگر که کشاخ طرف راست نیز سوخته شده جمله
 در وزن مساوی کوفته و پنجه در شراب کشیا نر و زنجبیا نر و در عمل کف
 گرفته و وزن او و به بر بند بطریق متعارف **اصغر سلیم** و آن عجوبت که
 ترکیب کننده او را نام سلیم بود است و او نافع مره سودا را و خفقا نرا و امراض
 قلب را جمعا **ص** آن فلفل سفید زنجبیل ملح نهی هر یک ۶ درم انیسون فرفیون
 چندید ستر قنقل زعفران مصطکی عاقر قرحا زهر یکی پنجم ۶ درم
 فاشرا فاشرستین اسود زر نیاد درونج عقربی زراوند طویل هر یک ۶ درم
 روغن بلدان مای الکافور از هر یکی چهار درم ادویه کوفته و پنجه در شراب
 نجیاستند و بس کف گرفته و وزن او و به معجون سازند **اطریفل** **افتمیله**
 امراض سودا و پیرامقید و مهمل سودا و دل و جگر است و جوهر دیر سفید کند
 و سیاهی خونکها دارد **ص** آن بلبله سیاه پورت بلبله کالی و پورت بلبله زرد

مرکبات
اللاف

و پوست بلیل آمله خنقیه و اقیقون از هر یک درم لاجورد ۳۰ لبتاج فستق
 ۲ درم کشمش خشک درم شیطح نهی درم غاریقون لم درم مصطکی ۲ درم
 مشک نیم ل کوفته پخته بعل کف کوفته سه وزن او و پسته پسته شربت این
 ۳۰ مثقال است **اقیقونی** و آن مجون اقیقون است بیک بعد حبه مالخو لیا و و
 و هرزه و سپوده کفتن و مصل سواد مختلف بود و خون دل را پاک کند و قوت
 آن بخشد صفت اقیقون افراطی بچاه درم کوفته پخته در آب کین صاف صدف
 بیست درم بجوشاند چون بقولم رسد لاجورد ۳ مثقال اسطوخودوس ده
 غاریقون ۲ مثقال غیر شیب نیم مثقال کوفته در آن داخل سازند و بوجع درق
 نقره بچاه علاه داخل میسازند وقت حاجت پنجه ل از آن بکار برند **آمله مری**
 آنرا آمله پرورده نیز گویند آن مقوی معده و دماغ و دلالت و ضعف معده
 غشی را و حفظ انزاع و مضع قلب و مضم طعام است و اشتها پیدا میکند
 خصوصاً آنچه بکلای شسته باشد و بوق نقره پچیده **حرف البایاد** در مرکب
 جهت دفع سموم قاتل و تقویته قوت اصل و باز آوردن قوت رفته و تقویته
 روح حیوانی و نفسانی و طبعی و شهواتی مجرب و ضعیف و غشی و خفقان را نافع
 و از هوای بد و با لکارداد و اخلاطه محرق و سمیه بدن را دفع کند طریق خوردن
 آن خنقون است از استاد کامل و مرشد فاضل الملته السیاری عماد الدین
 بتاند در اول تحویل حمل فاذر هر حیوانی نیم مثقال یا قوت ربانی نیم درم
 زبرجد یک درم مصل بد شیب نیم درم و درم طلا ۲ علاه ورق نقره ۴ علاه مشک
 یکجو غیر آنچه عود نهی نیم درم مصلکی یک درم کوفته پخته بکلای شسته

حرف البایاد

سازند

سازند و سه حصه کنند بر روز یکجه فرو برند و در عقب آن یک پیاله کلای یا عرق
 مخلوط نبوشند و قریب لبطر خود آب بخورند بکوشت جان مرغ قریب بدار چینی و گاه
 قدری بربخ اضافه کنند و آخر روز شربت نبات با عرق کل یا عرق بید مشک
 تخم بالنگویا تخم شریته نبوشند و مری سید جوارش مصطکی و جوارش غیر
 و جوارش عود نهی و پسته قندی و بادام قندی و فندق قندی تنقل کنند و
 یک هفته پیش از تناول و یک هفته بعد از تناول پیر پسته کنند بطریق مذکور و از
 تر شیب و سنبری و دروغن و لبنیات و حبائش احتراز واجب دانند
 اگر از خوردن یا ذر حرارتی غالب شود بکسور استراحت کنند و روز دوم بخورند
 و غذا لطیف سازند و در اول سایکه خورده باشد در آن سال سموم و شیب
 فرزند و حفظ محبت نماید و از امراض نکا بدارد **بر شختا** لفظ سریانی
 یعنی بر و الیوم و او مقوی حرارت غیری و قلب است و اکثر امراض یارده
 را و جمیع درد های باطن را و جمیع سموم را نافع و پاک کننده دل و حفظ راز را
 می کند و نسیان را بر طرف میسازد و باه را بر می انگیزد و دفع و سواسن سودا و
 میکند و سستی و ضعف را بر طرف میسازد و قوه می بخشد و سوسه مزاج سرد را
 دفع میکند و کمزردگی مار و کزردم و جمیع هوام و حشرات را مفید و منبسط
 میکند و از ارواح راض آن بتاند لفل ابيض افیون مری از هر یک بیست درم
 زعفران ندر البیج ازرق از هر یک درم و فیون عاقره صابریک دو درم کوفته
 پخته بعل کف کوفته پسته شربت از نیمه آنک تا دو قیراطی بود **بر حوشیخ**
 ابوالبرکات او را از تریاقات شمرده اند و او را خواص قایم مقام تریاق فاروق

نظر بر جوارش
عقب آن

دیده بر شمار دارد و منفوت او عظیم است و جمیع امراض را دفع میکند و منبسط
و نورانی و براق میسر جمیع ارواح را و دفع بیش از حد می آرد و حاصل است
از برای امراض قلبی و وسواس و مالنجی لیا را تا فحوت صفت آن نزدیک
است که بشما اینخبر رسیده باشد که در زمین بند و بیاد در کوچک متناسب در شکل و
متساوی در مقدار اندکی از این چنین است و آن دیگر جو نیست روی از یک
از آنها مقدار معلوم و وزنی محدد و از تخم سفید آن کمایی که آنرا خدا عتبه الرجال
حکمویند یعنی فریب دهنده مردان مقدار متساوی اول و در موضع جاری از
دیده سپان مثل وزن آن دوا اول بعد از آنکه پیدا از آن مقدار یک آن
مقدار اضافه کنند آن متساوی اول میشود و از شعور صفایه اگر نوا حی بلاد
ایشان غیر و بی مقدار یک نسبت او بمقدار ثانی از قبل نسبت مقدار دوم باشد
با اول و از دوائی که در کتب کوفه سفیدی نهند بودیوت و آنرا حافظ اللطفا
می نامند و از سنج گوهر که کیفیت آن گرم است و فعل او در زبان آدمی ضد فعل
اولت در سایر اعضاء بدن و از سنجی که بر آن دروغ بسته اند و خوشبخت
از هر یک از این دوا را یک مقدار یک اگر اضافه کنند و با در سنج فریب متساوی
مقدار اول میشود که مفروض بود و از چیزی که نه جماد است و نه حیوان و مشرک
است میان نبات و حیوان در اتخاذ نهر و وطن او با برح است و میکند از
مسام صیق بود از ساختن بطریق متعارف نهند در ظرفی که باطن آن املس باشد
و سر او را نیک پوشد **بزرگ دارو** شبیه است در خواص و منفوت بتر باق فاروق
و مقوی قلب و روح است و این ترکیب حکماء فارس است و بسیار جلیل القدر

ک

کثیر النفع من آن زعفران بدر النج سفید از هر یک چهار مثقال فلفل سفید و دو مثقال
اقیون فریون از هر واحد سیرت مثقال سبیل الطیب مع سالیله هر یک از مثقال
سافرج نهی و فلفل از هر یک چهار گرم تولوی تا نقته نوش در تخم سدای بربری
مشک کاغذ قاقله سفار در چینی سیخ از هر یک یک گرم تخم سپندان در فلفل عاقر
از هر یک چهل گرم بکنین چندید شتر جاوشید از هر یک دو گرم کوفته بختیج بوسل
کف کوفته سرشته بعد از ششماه استعمال نمایند **سیرون رس** ترکیبی که چوکیان
ساخته اند و بان مد او مت نمایند و اعتقاد این آنست که این ترکیب
است چنانچه برویت سال بلک سبصد سال عمر میرساند و در امراض جمیع
فرم است چون جذام و غیره و حافظ محبت و تقویته قلب می بخشد و
قوت را از حد زیاده میکند و حواس ظاهر و باطن را صحیح و قوی میسازد من
آن بتانند فلفل سیاه زنجبیل از هر یک دو مثقال بیش یک مثقال فلفل
هلیمه پسته پسته بلبله زرد پسته بلبله کابلی آمله کشنیز خشک از هر یک یک
مثقال و نیم عاقر قرحا ۳ مثقال نوشا در نیم مثقال زیره ناشخواه از هر یک یک
مثقال فلفل چهار انگ کوفته از چاه صفت سیرون آرد و این را
با نکت سیاه بر میدارند و به نهار بر کام می مالند و اگر خوانند بوسل زنجبیل
ساخته حب بندند بقدر فلفل و بوضع بجای بیش چنانک میکنند و آن قوی تر
میشود **حرف التا تریاق فاروق** شیخ الدین معنی نماید که بهترین مرکبات در
بسیاری منفوت در دفع زهر که کندگان مثل مار و عقرب و رسک دیوانه و زهر
تقاله مشروب و فحوت بر فضای باغی و سوداوی و دوسواس و خون و بر من

زهر

و در لایه میگذرد و ذرات را نیز میگذرد و حرکتی شیهه بیهوده میکند و طبعین و لایه
 لکنین دهد و جمیع خاصیت او بواسطه تقویت روح و حرارت غزیری که در
 از نخبه جمیع قوی قدرت می یابد و اصل نسخه او از اندر و ما خ حکیم است
 که او باین مضمون شده و بوی حکما در تغییر و تبدل زیاد کرده اند چون جالینوس
 و غیره و او قوه دل میدهد و او را تریاق کبیر نیز میگویند و این حرکت حلیل
 القدر و عظیم النفع و توحش و صفت لرادور میکند و مفرح قلب و تقوی
 اعضاء ریه است و مشهور کرده اند که از روح است جمیعاً و دفع هموم و
 غم سید اسمعیل گفته که مدروج و مد حرارت غزیریت و محافظت است اگر
 مد اومت بدو کنند جمیع قوی را قوی میسازد و از حوادث ایام که مضربند
 و روح را نکند دارد و همچنین محفوظ میدارد بدن را از هوا و برف و باد آن
 و او بسیار ملایم مزاج انسان است و هوا و حمت آن ایمن میکند از نوابیفات
 و بانیه و از حرکات اخلاط رذیله از نکایت سموم قاتله و عمر است و گفته
 اند که حرارت او در آخر درجه دوم است و قوت او قاصد و سیرت سلا باقی
 میماند بعد از آن چون معاجین دیگر میشود و خواص او از حد حر بیرون
 آنچه نهارب این را بود ذکر کرده صفت ساختن او قرص اسفیل چهل
 هشت مثقال اقرص افعی و قرص اندر و خون فلفل سیاه رقیون دارچین
 کلسنج نیمین تخم شلغم بری اسفوریون ایرسا غار رقیون رب السوس رقیون
 بلان از بریک بیست و چهار مثقال زعفران زنجبیل بنطافلی پودنه
 کوبی و الیون فطرا الیون اسطوخودوس قطران فلفل سفید در فلفل

سکه از

سکه شلغم کندر فلفل از خرجه صمغ سلیخه سیاه سنبل طیب بریک شمش
 مثقال میوه سالیله تخم کرفس سبب الیوس حرق سفید ناخواه گماردوس سلفیو
 عصاره لخته الیس سنبل روی شلغم جلی سافج هندی جنطیانار از زیانه
 کل محتوم فلفطار سوخته حماما باد روح حب بلان هونار رقیون فو
 صمغ عربی فردمانا نیون آفاقیا بریک لم دو تو باز در فقر الیوس و جاوید
 فطوریون باریک زرا در طول و مدح از بریک دو مثقال سبب جنطیانار
 از بریک لم عمل ده رطل آنچه خیسانندی یا شد در شراب خیسانند و
 کوفتنی را بکوبند و بنیزند و بعل کف گرفته بپزند و در ظرف آبلینیه یا چینی
 یا نقره چنانچه بپزند کباب دارند و پیش از چیل روز بخورند و بعد از ماه خانی
 در و بسیار پیدا میشود **قرص افعی بکیر ماده افعی جوان اشقر سبب**
 و ماده را بدان بدانند که او را چهار نشین بود و نر را نوش بود و جوانی او جوان
 بود اندک بغایت محرک باشد و سر برداشته و چشم سبز بود و باید که در بسیار صید
 کنند و در زمان از سرد نیال او مقدار هم آنکست بکیر فوم جدا کنند و بنیزند
 و باقی را پوست بکنند و بشکافند و پاک بشویند و در یک نوکه آب رسیده
 باشد شند آب درو زینند و نمک شاخه شست در آن انداخته بچینند
 تا هار شود و گوشت و استخوان او از هم جدا کنند و گوشت خاص او را در
 خون سنگین کوفته ربع آن آرد خصیه الثولک در چینه آمیخته بوق
 آن بپزند و دست بار و عن مبلت چرب کنند و قرص سازند و در سایه
 خشک کنند **قرص اسفیل** آنرا غصیل گویند بطریق او آنست که غصیل او در

خنک کننده و بریان کننده پس از خمیر برآوردند آنرا سحیح کنند و با هم چندان دقیق
 کمرسته بیاختارند و دست بار و عن بلان چرب کنند و قوس سازند **صفت**
 قوس اندر و تخم معطکی در شیشوان قصب الزریه سیخه فراسیون
 عود بلان از بریک شش مثقال قفاح اذخر زعفران هر یک ال انخوان
 ال در حینی حماما از بریک ۲۴ کوفته پنجه شراب ریجان برشند و دست برین
 بلان چرب سازند و قوس سازند **برش عشق** ترکیب مختصرات میرباده الدوله
 بغایت نافع بود و اجاعا جمیعا مقوی قلب ارواح است **صفت** معطکی کلا
 در چینی از بریک دو مثقال فلفل یک مثقال زعفران زعفران و افیون تیزرم
 کوفته پنجه بعمل برشند وقت حاجت در کار برند **لقاحی** بخوبی است که درو
 تقویة دل و موده و مهم نظیر ندارد **صفت آن** قفاح شامی منقی زردانه سرو کرده
 دو رطل عمل کف کف قوس مرطل عود فلفل سکه المک چیز بود از پنجه از بریک ال انخوان
 یک مثقال مشک نیم مثقال سیب بریده بکوبند و عمل بقوام آردند و ادویه باقی کوفته
 اضافه کنند شربت بکرم **ترنج** مری خرفه و مقوی قلب بود طریق ساختن او آنست
 که ترشی او دور کنند و پوست زرد او با مغز سفید دل باب به بخت تند ترش آردند
 بعد از آن بجلا بجلاب چاشنی کنند و بوی مردم پوست زرد او دور میکنند و آن
 خوب است بواسطه آنکه قوت تفریح و تریاقیت حر پوست زرد او است **حرف الثانی**
 ترکیب عظیم القدر که بیکی عهد جهت مایه بود و دیوانگی و بانگی که زرداده باشد و
 حاکر زیده و احراض مره سودا راوشن از بریک میفرماید که اجزاء این با هم حناسی نرارد
 اما خواص این مجرب است ازین جهت این را چون العجایب گویند و او نافع حقا نرارد

حرف الثانی

جهت کسی که عقل او زایل شده باشد مقید وقت این تا شست و هفت سال باقی
 ماند و خواص این بسیار است اما اینجا این در کار است **صفت** ساختن آن سنگ
 حماما حری فرقیون حرف تخم کرفس تخم سداب احتیاء البقر او من
 سوس حلتیت کبریت کافور خرق ابیض سود میوه مایه ان چینی بلیون حب کلب
 اسفند اسفید عیدان بلان تا شرفا شرفین از بریک ۴ درم لولو غیر
 منقوب زعفران ساج خود بواجند بیدر تخم جرجیر زوفا اذخر از بریک ۴ درم
 ورق طلا ورق نقره زرب حب بلان معطکی زاج شونیز خرد اشعلی اصل کبر
 تراب طرق از بریک نصف درم حریر خام سوخته زرباد در روغ عطر بی
 زنجبیل فلفل سفید زردا شیت اصل الشیت جنطیا ناقح اذخر بلع بندی اصل
 عاقر قرحا بذر قطونا زرد چوب لب خاصه از بریک ۴ درم فلفل سنبلیله سیخه قسط
 قاقله فوه پرسیاوشان بسیاره پرسیا حری حلتیت از بریک ۴ قفاح ده عدد پوست
 سیخه پنجه قال از زبانه زوفا خشک از بریک ۴ درم باد آور زرد و زرد عقد **الکلبین** جنطیا یا
 از بریک هفت درم فلفل دار فلفل افیون زراوند مدحج زراوند طویل بندر البلیغ
 از بریک بیت درم بندق بندی چهار انگسین کاسین هوم المکس تخم انجلیان
 از بریک چهار درم و یکد انگسین تیم اکلیل ۴ درم بذر الجملار چهار درم و دو دانگ
 القوی اندر شیت اصابع الصعکرت برکت از بریک ۴ درم قصبتان
 الجملار فنجک شیب خیر زرد از بریک ۴ درم سبب قرومانا از بریک ۴ درم بکوبند
 و بنیزند و بستر عمل کف کف قوس برشند و بعد از شش ماه بقدر یکسوز بخورد عمل
 بنقصا و شش دروست **ثاویروس** از ایاج کبیر است و معنی ایاج دوا شریفی یا

دواء البیت دافع امراض راس و نافع است تا یکی چشم و امراض سر را چون چو
 و صرع و سوساس و دوار و جذام و جمیع امراض مره سودا و و صبح آنگید و
 طحال و اختناق الرحم را نافع و این سهل بود که بر مشقت **صفت** صبر قهوه طری
 بنفشه درم غاریون چهار درم زعفران دو درم ریوند چینی ۳ درم اسارو
 سون اسما کون اسقورویون روغن بلبلان عود بلبلان حبلیان از هر یک
 ۴ درم قسط ۱ درم و ج بیت درم مصطکی قرنفل دارچینی از هر واحد ۱ درم
 اقیقون ۱ درم کما دیوس برشت درم مودود درم برشته فلفل قرنیون از هر یک
 ۴ درم ققاع از هر دو درم خطبایا نام درم حماما سقونیا از هر یک ۱ درم عمل
 منزه مرغونه مقدار حاجه شربت این چهار درم بطبخ اقیقون نافع است و
 این دوا نیست نفیس که دفع بخار و کدورات اخلاط متحرق از دل و دماغ است
حرف الجیم جاویدی بقراط گوید جب درم از آن کسی که این معجون را بکار برد
 و محتاج بطنیب گردد و شیخ رئیس فرموده که هر که این معجون را بکار برد آن طفل
 و نور بیاورد و کونه او صاف کند و قوت دماغ دهد و مولانا علاء الدین فخری
 که از جمله فضلا و کاشف بود حکایت کرد که این معجون را حکماء هند وضع کرده
 اند مولانا مذکور گوید که من را دیدم که سیصد سال و چهار صد عمر داشتند بعد از موت
 این معجون ز تبار هند ز تبار که از راسین نگاه دارند و از اجبا دینغ دارند و این
 معجون قوت می بخشد بر سه قوی را با روحها و جمیع امراض را می بیند و حفظ
 صحت میکند و حورادیر سفید میکند از جمیع امراض بلغمی و سوداوی را دفع میکند
 و دفع سستی و ضوفا میکند و قوت می بخشد **ص** دارچینی مساجع هندی قرنفل

۲۰

حرف الجیم

۱۰۹

جز بجا بلبله کابلی از هر یک یک درم فلفل ۱ درم زنجبیل ۱ درم بلبله زرد ۱ درم بلبله
 سی درم آمد شصت و چهار درم ناخواه صد و بیست و هشت درم زیره دولت و
 پنجاه و شش درم شونیز یا نهند و دوازده درم سیاه لانه و سرکه برابر کنند مجموع
 گرفته بچینه بکشند بقوام آرد و سیصد و شصت حبه بند و هر روز یکی بخورد و از
 تریخ و لبنیات پرهیز کند تا نافع او عم و اطریا شد **جلاب** بفارسی شربت قند و
 آن مقوی حرارت غزیریت است منساج گفته که حفظ صحت میکند و مقوی قلب است و
صفت ساختن او چنانست که یکین قند سفید را با دو من کلاب و پنج من آب بپزند
 و بقولم شربت آردند طبقه آن معتدل و بوی گفته سرد تر است **جلاب جیمین** بفارسی
 کلقت و آن مقوی حرارت غزیریت و مقوی موده و جگر و دل و معده **ص** آن
 و ساختن آن چنانست که کلیمه ورق کنند و از غزال بگذرانند جهت مبر و عمل
 وجهه محروم و قند بکوبند یا بمانند یا باش بقوام آرد تا نافع یابد و این هر چه کلت و
 بوی کلر مساوی قند کنند و بوی کل را دو برابر قند سازند **جوارش** معروف است
 این جوارش بخوارش خسروی و آن امراض سوداوی و بلغمی دفع کند و مقوی
 اعضای ریه بود و کرده را قوی و گرم کرد اند و باه را برانگیزد و خفقان را نافع و
 حفظ را زیاده کند و دین را شیر کرد اند و رنگ روی را برافزورد و تقویت قلب
 بخشد و دماغ است آن صحت را نگاه دارد **صفت** آن قاقلین بسیار زنجبیل
 دارچینی هر یک یک درم دار فلفل قرنفل زعفران از هر واحد ۱ درم اشته فرقه
 مصطکی از هر یک دو درم جوز بجا پنجم درم بند بلغم اقیقون تلک هر یک ۳ درم
 روغن بلبلان ۱۲ درم عقیق شهب ۳ عمل کف گرفته ۳ قرن ادویه بطریق

متعارف معجون سازند و همچنین اندر خواص جوارش مشک و جوارش زرغونی و
 جوارش جالینوس و جوارش فواکه و ساختن ترکیب اینها در کتب طبی مذکور است
حرف الحاء حافظ الصلح ترکیب از مختصرات میر بیاد الله و الله و او حافظ الصلح
 و دافع امراض و مقوی قلب و ارواح و نفع طبعی آرد و فرج بخشد **صفه** فلفل
 دارچینی بادیان جوز بود از هر یک سال مشک سیبی یک مثقال مصطکی ۶ مثقال تخم
 تره تیزک حرف کند از هر یک لم جوز مانل برابر جمله کوفته پیخته بوجل کف کوفته
 معجون سازند یا جوی برابر خودی بسته بکار برد و قوت این معجون بجز طبع میر
حب جدوار از مختصرات حکیم عماد الدین محمود شیرازی که جنبه مرتضی قلنجی
 ساخته بود منشط و منبسط روح و مقوی آن و قلب و ضعف دل دفع میکند
صفه آن لعل جدوار یا قوت مشک دارچینی زرنبا در فریون از هر یک و مثقال
 ورق طلا پنجم در ورق نقره ده عدد عنبر اشبیک مثقال فلفل اگر ترکیب بفل
 سنبل طیب اسارون صمغ عربی از هر یک چهار مثقال در روغ عقریله عقر
 قافله زعفران کرویا آمله مصطکی عود هندی هر یک ۳ ال افیون بیست مثقال
 کوفته پیخته بشیره نبات معجون ساخته حیات سازند **حیاتا** از مختصرات شیخ
 نوربخش منافع او آنست که در جمیع امراض عموم دارد در حفظ صحت خصوصاً
 مداومت آن بجز طبعی میرساند **صفه آن** زنجبیل اجرو ریوند چینی ۲ جزو خورمال
 ۳ جزو کوفته پیخته بوجل کف کوفته بشیرند **حیات** اسم مغزی که بخشنده حیات
 و از جنبه خفقان و ضعف قلب جگر و معده نافع است و تحلیل کننده یاد
 غلیظ **ص** مشک سیبک سنبل طیب باغ هندی لک مغزی ریوند چینی جنطیانا

روی از هر یک دو درم زعفران ناخواه تخم کرفس اسینون مصطکی هر یک
 ۴ درم زرنبا در صمغ سه درم عود هندی قرنفل مرکبی از هر یک درمی و نیم
 دارو کوفته پیخته بوجل کف کوفته بشیرند **حرف الحاء** لایحه جدید فی **حرف**
اللام دلگشا آن مفرحیت که در اوقات دین و لوش و وسواس و خفقان
 رازایل کند و نفع طعم آرد **ص** ترکیب آن مرورید یا سفته تخم بادرنجبویه
 پورت پروت پسته پورت اترج ضدک سرخ فرنجک ضدک سفید سود ورق
 کلسف از هر یک سال بسکریا از هر یک یک درم لعل کیمشال یا قوت زرد نیم
 مثقال شبت یک درم قرنفل یک مثقال زینیم سین سفید دو درم کبابه چینی سین
 سرخ ساغ هندی دارچینی از هر یک یک درم زرنبا در روغ عقریله از هر یک
 نیم درم کافور بان ۹ درم کشتیز خشک و درم ورق نقره ورق طلا از هر یک ال
 آمله مقشر پنجم طین از زینی دو درم طیار شیر سفید ال عود خام مثقالی
 کافور قیصری نیم درم زعفران ال عنبر اشبیک نیم مثقال مشک سیبی دو دانگ
 دارو کوفته پیخته بشیره فواکه بشیرند **دواء المسک** شیرین مرگبست مستعمل جنبه
 خفقان و امراض سودا و پیرانجات نافع است و ضعف لرامقید و دلرا قوت
 و دلیر حکید اند و تفریح عظیم می بخشد **ص** آن کبریا بسکریا نیم مفرض زرنبا در
 در روغ عقریله از هر یک ۶ ال عین سنبل قافله قرنفل ساغ اشته از
 پروا حد یک درم چند کیم درم دار فلفل زنجبیل مشک خالص از هر یک نیم درم
 کوفته پیخته بشیرند **حرف اللام** کف کوفته بشیرند چون مرورید یا سفته دو مثقال
 اضافه کنند **دواء المسک** بلوی کونیدان وقت نطف و تفریح آن زیاد

شود چنانچه گویند تفریح این بیشتر از تریاق فاروق بود و اکثر فعل او در دولت و او انباش روح و حرارت غزیری نماید و دافع سموم شود به خصوصاً بیش و این بهترین دواست چه غشی و خفقان **دوا**
المسک نافع بود چه خفقان سوداوی و سودا المراحی که از ضعف دل حادث شده باشد و مقوی و مفرح قلب و اخلاط محترق و غلیظ و سودا را از دل دفع کند و تفریح آن زیاده از دوا **المسک شیرین** من سبیل طیب و صافی مسک ترکی سازد هندی از هر یک ادرم زعفران ناخواه تخم کزک از هر یک چهار درم صیرافستین روی از هر یک شست درم روی چینی ۶ درم چند یکتیم درم اجزا کوفته بچینه ای چندان عمل کف گرفته بپزند شربت او از درمی تا یکم شقال **دوا القفا** و دوا الملوک و دوا السنیه نیز گویند و آن ترکیب که افلاطون چته اسکندر روی ساخته است چون مداومت بد آن نمایند در ماه اول موی سیاه بر آید و سفید بریزد در ماه دوم رویش چشتم زیاده کرد چنانچه ستاره بر وزید و هرگز در چشم نم بیند و با فخر بسیار قوی کرد اندر ماه سوم کویا فیض کرد و خلل و ضوضی علتی جمیع اعضا دور کند در ماه چهارم قوت عظیمی بخشد در ماه پنجم و اندوه و اندک و هم و سواس و فکر و دیدن خوابهای ناخوش بر طرف کرد و درایم خوشدل و خرم و شادمان باشد و ناط عظیم در وید آید در ماه ششم حافظه و عقل و هشون و ادراک او زیاده شود در ماه هفتم علتها فرین چون خدام و غیره دفع شود جمیع در ماه هشتم بادای بپاز بدن او دور شود در ماه نهم نسیان بالکل

راستی و کانی
 در ماه چهارم

بر طرف کرد و صبح المراج کرد و در ماه دهم جنون و دیوانگی و سودا با لکل رود و در ماه یازدهم قوت باه او از حد گذرد چون سال تمام کرد در روی او چون ماه تابان کرد و حرارت غزیری در بدن او زیاده کرد و قوت قیل در او پیدا کرد و در هر کس که مداومت این ترکیب کند هیچ دردی و مغزنی مبتلا نگردد و همیشه با قوت با و هیچ دوائی و طبیبی محتاج نگردد با مرخص **آن** بلبله زرد بلبله سیاه بلبله کابلی بلبله آمله از هر یک سی و شش شقال مغز تخم خیارین مویز طایفی هر یک یک لفل در لفل فلفل مویز قله صغار نار مسک سودا نندی از هر یک دوازده شقال بذر البزج ۴ ل شونیز سیت و چهار شقال شق ۲۲ ل هم را جدا جدا کوفته بچینه کبابچه بلاد هر یک ۶ ل مفرغ کنند و بگویند فانید سقید سیصد و شصت شقال بقوام آورده بچون سازند و سیصد و شصت حبیه بنهند بر روزی یکی بخورند چنانچه در میان فراموش نکنند و در ماه نهم ۲ و یکتیم داکت بنده در ایام مداومت نماید و از تریخ و لسنیات پر سیر کنند **حرف الال لایو جذ فی شوی حرف الراء رس** لفظ هندی و آن عبارت از ترکیبی که در آن زهر را به پاز هر یکند و آن مع و قوی قوت دل بخشد و دافع امراض غریبه با و غیر طبیعی رساند **هفت** بیش زنجیل فلفل در لفل عاقر حوا مویز هر یک یک شقال بعسل که در قرنچیل پرورده باشد بچون سازند **حرف الراء زر عونی** از حاجین کبار و خواص او بسیار است لیکن خاص است چه قوت باه و کرده و لثت و دل و دماغ و جگر و محفوظ و منبسط ارواحست **ص** ساختن آن تخم کرفس تخم کدر تخم شیت را زیاده مغز تخم خروزه

حرف الراء

حرف الراء

مفرغ خیار یا لنگ از هر یک پنج مثقال بسا قرض فلذمور کباب چینی عاقر قرحا
 هر یک ۳ قرض زعفران کندر مصطکی عود هر یک لم شش قاض مصری بوزیر
 بنشیند تودری سان الوصافیر از هر یک در بنجیل تخم شام تخم جرجیر تخم
 ترب تخم پیاز حلیه شاد کز تخم کند ناخونچان جوز لوان کل قرض در لقل
 مکه ۳ بصل الفار مشوی یکیم درم مغزب القلقل مغزب الزم مغز چلوغره
 مغز ناخونچیل از هر یک ۵ ل خفیه الشعاب قضیب کا و سونگ مکرده مغز داغ
 کبچک که در وقت پیمان گرفته باشد خشک هر یک خرم از هر یک ال غیر
 ال مشک ترکی ال مجموع کوفته بخته با یک برابر لعنه بربری و دو وزن
 عمل کف گرفته لیر شد شربت آن گرم فرا جاد و درم بکاشه شیر نوشند و
 سرد فرا جاد بچیدم میا و العسل **حرف الین سفوف** ارسطاطالینس
 پیرا کنند و می ساخته ذرت تپای موده وزردی و وسوس و نیان را باغ
 بود و طعام بضم کند و بوی دهن خوش کند و آفریح دل بخشد و مداومت
 از امراض نکادار در حافظ صحت بود **ص** قرضه ساخج سندی عود کل لوان
 اسارون مصطکی بلبله کابلی فرخجند نار مشک زبرک کرمانی در چینی است لقل
 در لقل قرض لوان از هر یک دو درم مشک سیتی عینر اشیب
 از هر یک یک درم نبات ۶ وزن ادویه شربت او از یک درم تا ۳ درم **سفوف**
 جدواری غنی و خفقات و ضوق دل سرد را نافع بود و مقوی و منفح و
 مبی **ص** دروغ عقری سان الثور از هر یک ۳ م زینا جادو فرین از هر یک
 دو درم مشک و درنگ کافور درنگ کوفته یا نبات ۳ وزن امیخته سفوف

حرف الین

سازند

سازند شربت این نیم مثقال بود **سفوف** مقوی از مختصرات میر ساج الدین
 نو بخش مداومت آن دفع و مقوی قلب حافظ صحت و دافع امراض بود
صفت در چینی با دیان مصطکی انیسون زرنبا و سبب متساوی نبات سفید
 پیرا جراسفوف سازند **سفوف** کبریت چه تقویته بدن بخورد در آن روز
 سرکه و ماست و چیزهای تر نخورد و بسیار قوت دهد و طول عمر بخشد چنانچه طبیعی
 رساند و حرارت غزیر پیرا فرورد و فقیر از شیخه که یاد گرفته او بدین
 مداومت مینماید و در او بیفتاد و هفت سال رسیده بود قوت بسیار از ظاهر
 حید با صافی بشره **ص** کبریت اصفر ۲ زرنبا ۳ جوز لوان ۲ زنجیل
 لقل مکه نیم کوفته یا نبات ۳ پیرا سفوف سازند شربت این از دو مثقال
 تا ۳ است **سکنجبین** سفر حلی تقویته معده و کبد و دل کند و مقوی حرارت
 غزیریت **صفت** آب سی یکین قند سفید یکین سرکه لطیف یکرطل یا کمتر بحسب
 ضرورة و حدس طبیعت تقویم آرد **سکنجبین** رحانی حمیات حاده و ضعف
 بدن و قلب نافع بود و ارواح را خنور و براق و منبسط کرد اند و منفح و
 تقویته دل بخشد **صفت** آب انار ترش و شیرین یکین قند سفید یکین سرکه
 بقدر حاجت **سکنجبین** افتیمونی دافع سودا بود و مالینو لیا و گوش
 و جنون و فکر فاسد را دور کند و در لوان از اخلاط محترقه پاک کند **ص** افتیمون
 پنجاه درم در دمن آب بچوشانند تا به نیم آید صاف کنند پنجاه درم سرکه بقدر حاجت
 اضافه نمایند و قند سفید بقدر حاجت اضافه کرده بقوام آرد شربت این ده
 درم است بعضی بفاخ ۹ درم کاهربان ۵ درم پنچ کاسینه بفتند کم کوفته در کرکه

بی خیبانند این تهر است و بقیع عار یقوت ۳ درم اضافه میکنند **سکنجین**
 به لیموی موده و جگر و دل را قوه دهد و در تریاقی هست که دافع جمیع سموم است
 و بلغم را قطع میکند و اشتها آورد و دماغ را پاک کند و سده جگر و ماساریها
 میکشد **آرد** آن آب به لیمو پنجاه مثقال سرکه صاف کلاب ایلیو از هر یک
 ۳۱ قد سفید یکین بچشانند بطریق معهود بقوام آردند **سکنجین تفاحی**
 یعنی سیب افق دل بجه و از رادویه قلبیت و مقوی دل و روح بود و ناط
آرد آن آب سیب نیم من قد سفید یکین سرکه صاف بقدر حاجت کلاب ۵۰ دل
 بطریق متعارف بقوام آردند و بقیع غیر اشب نیم ل اضافه میکنند و آن
 نافع **سقا طی** و آن معجونیت که ترکیب کننده آن سقا طست لسیان
 و مالینولیا و صرع و بیهوشی و برص و اوجاع مفاصل و درد موده و دانه
 و داء ثعلب داء الفیل و تقطیر البول و سرفه کهنه و تب ریح و تبیاء
 بلغمی و عسر البول و بواسیر و یرقان و سوء طحال را نافع بود و نافع عمایله
 آن کند و دل را قوت دهد و یا هر از زیاده کند و حی القرح را بکشد و سنگ مثانه
 بریزاند و حیض کشاید جمیع امراض بلغم و سودا و یرا سود دارد و پیرانرا
 بقایه مفید و صحت را نگاهدارد **ص** جنطیانا قردمانا نارنگ تخم فرخ
 حب الفارز راوند طویل هر یک الی انیسون چند سینه عود بیلان سلخه
 اسارون مصطکی از هر یک یک مثقال هر یکی و ج درونج عقرب زرنیاد کرس
 اجموعه است تخم جبر صیر تخم پیاز تخم کندا هر یک دو درم صبر سقوطی ده
 درم ترب سفید ۲ درم عود خام ۱۲ درم جوز بوار یونند چینی قرنفل قاقلیسیا

اشته سبیل طیب زعفران اسفیل بریان کوه زرنب شیطنج نهدی افلنج دار چینی
 هر یک ۳ درم ورق کل بادرنجبویه لک مغول هر یک پنجم درم سعد حب المصلب از هر یک
 ۴ درم بلبله سیاه پورت بلبله آمل از هر یک ۶ درم کوفته پنجه باروغن بادام
 چرب کرده بیه چندان عمل کف گرفته برشند و در ظرف چینی کنند و ۴ روز
 در میان جویبار در شربت آرد و درم تا پنجم درم **حرف الشین شاهی**
 و آن مفرحیت که مختص آن میریایا الدوله نوحش است و آن مقوی اعضا
 ریه خصوصاً قلبی ارواح مله و قوی مله است و ناط و فح می آرد و دافع جمیع
 سموم است و مداومت آن حافظ صحت و دافع جمیع امراض است بدینجهت عمر
 است **ص** فاذر حیوانی ده درم جدو را پانزده درم زعفران پنجم درم از هر یک
 محرق بلور نجبویه از هر یک هفت درم لعل ۶ درم کانیان ۳ درم عنبر اشب ۲ درم
 مشک ۱ درم ضدل سفید درج عقری هر یک چهار درم آله مقشر زرنیاد از هر یک ۳
 نیم درم کلینج ۱ درم عرق بیدامقدار که جمله اجزای آن سرشته شود کوفته پنجه
 بعرق سرشته و نیم خفگ کرده در شربت سینه سین مجون کنند شربت این یک
 مثقال **شربتیه به** قابض است و مقوی قلب موده **ص** فقهه به رسیده را بکارد
 چوب پاره کنند و دانه آن در در کنند و در خون سنگین بگویند و بچشانند و نقدند
 بقوام آردند و رانی قوی الفولت **شربتیه** سب مقوی قلب موده و مفرج و
 اسهال و قی و تبوع و کربان نافع و ضوق قلبی خفقا نراد افغ و طریقی ساختن
 آن چون شراب بی یا **شربتیه** انار مقوی قلب جگر و موده و دماغ است و ارواح
 را قوی میکند **شربتیه** حواکه مقوی قلب موده و مفرج و شور کننده ارواح جمیعاً

حرف الشین

۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

ص آب به آب سبب آید این آب سماق آب مرده آب سرکه آب سرور آب بنق
 آب یواس مساوی هم گرفته بخوش تند و یا قند در حاجت بقوام آرد
شربت لیمو مقوی قلب معده و نافع سمس اخفی و عقاری و دافع خفقان
 را و خفقان بالغیمت و حلاطه و مقطع اخلاط علیظ و دافع ضووف معده
ص بکیرند آب پوریا پورت آن و بقند بقوام آرد **شربت** عود هندی
 سکه خدای از هر یک پنجاه مثقال سنبل طیب فضل مصطکی جوزوا از هر یک
 گرفته اند صره بندند و در یک کلاب بخوش تند و صره را مالند و تمام شیر
 آن بکیرند با یک شکر بقوام آرد **شربت** آن دو اوقیه **شربت** غیر تقویته
 دل بخشد و روح ابراق و منور کردار و مدد و حقت محبت مینماید
 ان معمر است **صفت** آن قند و کلاب یک کیم آب من بقوام آرد پس غیر
 اشپه و خفقان زعفران ال دران اضافه سازند و ورق طلا و ورق نقره از هر یکی
 پنجاه عدد دران اضافه و حل کنند **شربت** مشک مقوی قلب جگر و معده
 و اندامها و باطنی را تقویته می بخشد و چهار بیای بلغمی دافع و پیران و
 مردان را موافق و مناسب **ص** آن انگبین امن شکر سفید امن آب صافی آن
 خوشنیده بقوام کنند شربت ۳ درم **شربت** کانزبان در اقوی کند و خوش
 سوداوی و مالیحولیا و عشقرا نافع **صفت** آب ان الثور مقطر یکین
 آب بادرنجبویه مقطر نیم من بنیزند و بقوام آرد پس درم زعفران دران حل
 سازند و شربت این ۲ درم است و بعضی آیتازه ان الثور داخل کنند
 و اگر کان الثور نیابند خشک آنرا در کلاب بخوش تند پس بنفش آرد و بیالایند

این آب را در کلاب بخوش تند
 و در کلاب بخوش تند

تازه ۱۲

این

شربت بادرنجبویه و لرا قوت بخشد و خفقان سرد را نافع و خوش و غشی
 سودا و پیرا را یک **صفت** آن بادرنجبویه تازه نیم من پاک قند سفید بقوام آرد
 اگر تازه نباشد خشک آنرا بکلاب بخوش تند و بقند بقوام آرد **شربت** ابرشیم
 مقوی قلب و مفرح است و از احراق ابراق و منسبط میکند اند و مسمن و مقوی بدن
 و باه است و خفقان را دافع و در اقوی کند **ص** آن ابرشیم خام با یک مثقال
 چغندر محروم سفید و چغندر شیرین نیم من عود سوخته یک مثقال صندل سوخته
 ۲ آب پورت برنج مصطکی سنبل قرقرنیل سبیل ساقی هندی از هر یک یک کوفته در
 کبسه گمان کنند و ورق طلا و نقره عنبر هر یک یک مثقال عرق کانزبان عرق بید مشک
 کلاب سبب شیرین مصفی آب مرده مصفی آیتاز شیرین مصفی از هر یک پنج
 رطل نبات سفید قند سفید از هر یک نیم من عمل شد مصفی ریخن طریق آن
 ابرشیم را یک کلاب آب میوه ۴ و مصفی و عرق بید مشک و عرق کانزبان و آب یاران
 دو من بخوش تند تا وزن آیتازه آید پس ابرشیم را بیرون آرد و بنفش آرد
 و دران نبات و قند را اخته بندد و در قمارا در ظرفی علیحده بعمل حل کنند و
 مشک بقند را بند چون شربت نزدیک بفتور رسیده یا شد باقی را متعاقب هم
 داخل کنند و در ظرف چینی یا طلا یا نقره یا طری یا کبیره دران اندک عمل عالند
 و عودا عودا و قند کند تا دو و در ظرفی دران طریق کند و شربت این
 بقدر ده مثقال در کلاب عرق بید مشک عرق کانزبان حل کرده بیاشامند
حرف الصاد لایو جده فی شئی **بمجانان فساد و طاء** لایو جده فی شئی **حرف**
الطاء محج لایو جده فی شئی **حرف العين** عصمت مرکب عظیم النفع که اورا

حرف العين

کنند الحکما نیز گویند عصمت بدانجهت ناهیده اند تا آنکه از یکدیگر بپوشند و این
 سریت از اسرار طبی و آن ششملک چند دارد و هر یک جدا نفع بسیار است و فریاد
 بی شمار و این ترکیب از مسطوخ ذکر کرده جسته اسکندر در کتاب بسیار در تندرستی
 معروف است اسرار نقل کرده که بدست که من اعتقاد کردم که هر چه بتو یاد
 دارم مشهور شود و افشای یابد نتوانم بنیانکنم تنویر و اوستی بوجهی
 و این کتب سرت حکماست اما عمداً کسی را که اول بار این را که ترکیب کرده باشم اما
 طایفه خبر داده اند که آدم علیه السلام وحی کرده شده باین دو و طایفه دیگر
 همان چنین است که اسفل حوس و زیاده سیوس و هر س و مرقی سالی در اسطر
 و اثلوق داد خوس و خاطر از حکماء ثمانیه که اطلاع پیدا کرده بودند و بدبر
 علوم خفیه و بر سر صیغه و علوم ما بعد الطبیقه از خل و طلا و نهایت اتفاق
 کرده اند بر ترکیب این دوا و جلیل القدر عظیم انان بدین جهت قسم کرده اند
 قسم و طایفه دیگر از عجم خیالت که اخنوخ که بر سر اکبر است که رو میان
 او را پنجه نام کرده اند با و نسبت میدهند جمیع حکمت سری و علوم علوی
 الحاصل **صفت** عمل این ترکیب بگرد عصاره انار شیرین ۲۰ رطل عصاره
 انار ترش ۱ رطل عصاره سیب بخوش ۵ رطل عصاره سیب شیرین ۵ رطل
 آبی را در یک سطلین کنند و آب سیبک با آتش نرم بجوشانند که دو سطل بگذرد و کف
 بپندارند تا بقولم عمل غلیظ آید آنگاه نکاهد از **صفت** دوا اول کلسف
 خشک بگرد کل بنفشه ریح رطل هر دو را بجوشانند و در ده رطل آب شیرین
 و اضافه کنند با و آب با در نجبویه رطل آب فجاج تازه ریح رطل آب حزر گوش

الرحل

ریح رطل آب کهنه بان بگرد آمد و اوقیه قرظفل بکوفیه هم را در آب نجیاشانند کثباته
 روز تا قوه او دوی بر آید پس با آتش نرم آبسته بنزداد و نلک کم شود و نلشی بماند
 پس فرود آرد و بدست بمالد و صاف کنند و از غسل مذکور ۳ رطل درین آرد
 بقوام آرد پس بکنیم درم شش خالص بگردم غیر ۲ درم عود هندی سختی کرده
 بکلاب دران ریزند و فرود آرد و خاصیت عمده این دوا تقویه معده و دل
 و دماغت **صفت** دوا بی دویم بلیله کابلی بگفت بگرد رطل مغز خیار شنبدر
 ریح رطل اصل السوس خراشیده زرد اعلا تازه دو و قویه کوفیه بختیه در ده رطل
 آب شیرین نجیاشانند کثباته روز یکبار در پس نرم نرم بجوشانند تا نفعی بماند پس
 صاف کنند و از غسل مذکور در رطل اضافه بقیه بقوام آرد تا غلیظ شود بعد
 از آن مصطکی طباشیر از هر یک بکوفیه اضافه نمایند خاصیت این دوا تقویه
 معده است و این دوا بی افشرد معده و عفتت آنرا اخراج میکند سگی گواه
 و مشقت و تقویه میکند اعضاء را و سینه و دماغ **صفت** دوا بی سوم بگرد
 آمده منقی بکنیم رطل بلیله سیاه نیم رطل در چینی خولجان جوز بو از هر یک بکوفیه
 کوفته در ده رطل آب شیرین نجیاشانند کثباته روز پس با آتش نرم بنزدانند تا نفعی برود
 پس بمالد و صاف نمایند بعد از آن ۳ رطل اضافه کنند و بقوام آرد تا غلیظ
 شود خاصیت این دوا تقویه جمیع اعضاء باطن خصوصاً اعضاء **صفت**
 دوا بی چهارم بگرد پودنه تازه دو رطل و از شاخهای علق با ریک آب ریش ها
 کرده از هر یک دو رطل و از آب کرفس نیم رطل و آب کاسیه بگرد و از آب باسه
 بگرد پس بجوشانند افسنتین ریح رطل و از زوقا و تر و سپستان هر یک ریح

یکشان روز یکبارند و پندار تا نصفه بماند پس صاف نمایند و از غسل مذکور دو
رطل تا سه رطل اضافه نموده با بش نرم بنزدان بقوام آورند خاصیت این قفص شده
است و نافع آلات سینه و تشنه را **صفت** دارو پنجم اسطوخودوس تازه
نیم رطل زرد شک نیم رطل کل اذخر سه و قیه کوفته در دو از ده رطل آب شیرین
نجیبانند و اضافه کنند بیان از انیسون سه و قیه یکشان بر یکبارند و پندار
تا نصفه بماند صاف سازند و از غسل حدید رطل اضافه نموده بقوام آورند
خاصیت این دوا دفع مالنجولیا و اصلاح معده و دفع سودا و بلغم
نماید و قفص شده بود و دفع باد کوبه **صفت** دوازدهم لعاب بند قطونا
نیم رطل لعاب سبانه نیم رطل کشنیر سه و قیه جمع عربی سه و قیه طمبارا در
کلا چکنند و سه رطل از غسل حدید اضافه سازند و بقوام آورند خاصیت این
دوا نرم کردن سینه است و نفع کند سسل را و اصلاح میکند جمیع آلات
تنفس و تسکین التها میکند و سح را بر طرف میکند و تقویت اموات میکند
صفت دوازدهم بکیرند سبیل بندی یکو قیه در چینه قرفه هر یک یکو قیه
زراوند طویل و مدحج هر یک او قیه بر پنج رطل آب شیرین بچوشانند و
بگذارند تا قوه ادویه بیرون آید پس مالیده صاف کنند و اضافه کنند
از غسل حدید سه رطل و با بش نرم بنزدان بقوام آید خاصیت این دوا
گرم کردن معده است و دوانیدن و تسکین کردن باد کوبه است **دوا**
هشتم بکیرند لیون در چینه سه و قیه در پنج عقرب یکو قیه یک منقح یکو قیه در
سرخ زرد از هر یک او قیه همرا کوفته آب شیرین ده رطل در آن ریخته

کوشانند

از تقویت دل کند چنانچه تقویت مفع **دوا** **صفت** بیست و نهم از تصفیه و تنقیه است
و بهترین علاج جهت خوش سوداوی و او مهمل سودا و بلغم لریخ و خلط
غلظت مفع یا قوتی تقوی قلب ارواح و دفع حقائق و ضوفا و سوکس
سودا و بیا نافع و تقویت اعضاء ریسه احشامید و دفع و انت بط تمام
می آرد و نافع امراض قلب تمام و مسی **صفت** نهم اصل و خمیره و حنظل
لو لونا سفید یا قوت ربانی و یا قوت کبود بکبر یا عمل بد خشی از هر یک پنج
قیرونه یکم شقال زبرد نیم شقال یا قوت زرد دول عقیق مینی سه شقال
یا زرد حیوانی سه ل یا زرد کانی سه یا قوت سفید یک شقال زبرد نیم شقال
ابریش مقرض سرطان نهدی محرق از هر یک ل کانیر یا نه ل سخاله ذبیب شقال
تخم قزنجک تخم باد ریح تخم باد رنجوبیه از هر یک سه شقال کلخه درم سه بنین
عود هندی جزا منی جزا جورد مغول کل محتوم مصلکی سیخه در چینه پیل لورا
قافله کبار قافله صغار از هر یک سه ل زعفران سه ل کبابه چینی یکم شقال اخیون پنجیم
مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک سه ل تربجین سه ل مشک و حنظل کافور یکیم
شقال سبیل ساخ هندی از هر یک و درم و این نسخه اصل و خمیره است در
معدن المراج و زیاده میکند نزد علاج گرم کلخه سه ل تخم خرفه سه ل طباشیر
پنج شقال کشنیر خشک سه ل بزر انخن سه ل صندلین از هر یک چهار شقال و کم
میکند آله منقح زعفران و مشک را و بدل اخیون شایه سنا کمی زیاده
میکند و در فراج سرد زیاده میکند بسیار جزوا پور است ابرج عود بدلیه
عود هندی زنجبیل زرباد جودار فلفل از هر یک درم چند بیدر دو

شغال کافور را کم میکنند جمیع دارو که گفته بخیه بعمل آید بکورت ادویه عمل
بلبله مری بکورت شربت انار بکورت ادویه شربت سیب عمل مکه بکورت
ادویه بقوام آوردند بکلاب پس بطریق متعارف معجون سازند و این معجون
را جوهر بنیز گویند **حرف النون نوشدارو** ترکیب از حکماء هند و آن مفرج و
مقوی دل و بدست درنگ روی اقراید و نفع بسیار بجزکری بخشد و لذت
ترکیب مغزی نیست ظاهر پیش از طعام و بعد از طعام تناول نمایند
کلسف شش درم سود کوفی پنجم قرنفل مصطکی سنبل طیب اسارون
از هر یک ۳۴م قرفه زرب زعفران بسیار قافله جوز ابو از هر یک دو درم آمله
رطلی که نود حشقال باشد آمله را در شیر بکشبان روز پنجشنبه پس در بخت اطل
آب شیرین که با بجزش انداد و دانگ از آن باقیماند پس قند سفید سیصد
حشقال انداخته بقوام آرد و عمل دو وزن ادویه اخل نمایند و بطریق متعارف
معجون سازند و بعضی اطباء شک بکنشقال و مر و آید یافته سوده فرخ بکنگ
سافج هندی از هر یک ۱۲ درم داخل میسازند بعد از آن نام او را نوشداروی
لووی میکنند و بعضی ورق نقره سمیت عدد اضاف نمایند و شربت اشغال
تا ۲۱ **حرف الباء بدیهه** معنی که او را معجون کاشی خوانند و این ترکیب از هر یک
امین از حضرت رب العالمین بواسطه محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بطریق بدیهه آورده بدین جهت نام او بدیهه رسول شده و جمله اطباء متفق
اند که غیر از مرکب جمیع امراض علاج است و شربت او ۳ درم تاده درم
و مشقولات که هر یک بخورند بمشغول آن برسند و او حافظ صحت است و دلرا

حرف النون

حرف الباء

قوی

قوی میگردد اند و مقوی حرارت غریزیت **صفت** آن خونچکان مری زنجبیل
دارچینی سلانی کبابه چینی هر یک دو درم جوز بومطکی قرنفل عود قماری
عاقه قرح از هر یک یک درم با سه چندان شکر سفید معجون کنند بکورت ادویه
عمل خالص داخل نمایند هر چند که گفته تر شود بتر گردد **بلبله** پرورده
یعنی بلبله مری مقوی معده و خاصه است اگر یک بلبله مری پرورده صبح بخورد
موی سیاه نگاهدارد و سفید کند و قوت جوانی بخشد و بخار را دفع کند و خون دل را
کند و بواسیر را نماند و قوت بصر نماید و درین اضاف و تیز کند و امراض سوداوی
را نافع **حرف الیاء یا قوتی** خاص و این مفرج و مقوی اعضاء بر سه خصوصاً دل و تنقیه
دل از اخلاط محرق و تنقیح روح از نجاسات میکند و منور و براق کننده روح و حافظ
صحت است و نفع بسیار آرد و نفع بسیار بخشد و سر و میسازد مجرب از برای
ملوک و سلاطین و جمیع علل سوداوی و امراض قلب ناقصت و ضعف قلب
بطرف میسازد و تقویت می بخشد بدین نسبت جمیع علل فرجه را قلع میکند و علل
دماغ و معده و طحال و جگر و معاصر و اوجاع آنرا و جمیع فرجه را نافع **صفت**
یا قوت رحمانی ۳۱ حجر کیم یک درم عقیق عینی ۲ درم ذریت بوطه بمرد استک تا حیر حج
کرد پس سخی سازند اشغال از قند متر حج لاتی سخی کرد لیسری کانی صلابه
کنند تا آنکه خشک و مکرر این کار کنند ۳۱ غاریقون فلفل زنجبیل قرنفل مرزنگوش از
هر یک ۴ درم جراحی ملخ لفظ زرباد دروغ عقرب بنین لسان الثور از هر یک ۳۱ سنبل
طیب تار دین حماما و ج ساخ دارچینی حاشا زون فاکون هر یک دو اشغال مسکط رایح
قطر اسالیون حجر الیوه هر چندش فلفل سفید از هر یک یک درم استخوان عجاج ۱۲ ال

حرف الیاء

مردارید سعه کبر باید بر کیم مقصود خردنک سوخته تخم شاه پیغمبر از هر یک سال
 عود قاری لاجورد مغول مصطکی زعفران اسطوخودوس اقیتمون
 افریطی جدوار از هر یک ادرم مشک اذخر بنجدرم عنبره درم یازده حیوانی
 عمل شربت برید عمل هلیله بری از هر یک یکوزن ادویه بطریق متعارف مخزن
 سازند **باب هشتم** در خواص و تفسیر از ادعیه ادویه مفروده و مرکبه و حکمت
 و غیره که مقوی قلب حرارت غزیری و روح و مع و حافظه صحه و دفاع
 امراض اند میتدیا من الالف مستیا الی الیا **الالف ادب** در کتاب حسن
 الحیوة مذکور است که ادب یا عفت زیادتی عمر بجزیره برده که بی ادب خرجوانی
 فانی میشود چنانچه گفته اند **تدبیت** بهرجانی که بی ادب باشد که بر سپری رسد
 عجب باشد **تدبیت** بی ادب با سماوات او علی غنزل نیست با ادب با زمین تا بزرگ
 شوی **تدبیت** از عقل سوا می کردیم که بگو ایمان چیست : عقل بکوش دلم
 گفت که ایمان ادب است : و ادب یا عفت مقبولی حکم در دوزخ محققا
 و صاحب دلان زینجهت است که گفته اند ادب تاج سردانست و از برای
 ادب بود قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که مراد ادب بخواست پروردگار
 کار من سیک ادب ادبیه ربی فاحسن نادیه یعنی که حق تعالی از رویف
 پیغمبر علیہ السلام نسل را بطرف ساخت که نسبت به پرورد خود چه خلقت
 بجا تیاورده بود **استفراغ و احتیاس** هرگاه با عمدان دفع شود یعنی
 انجیری که فضل باشد و فکند و آنچه بزرگان احتیاج باشد نگاهدارند بر این
 تقویة حرارت غزیری و حافظ بدن و عمر خواهند بود **اسم اعظم** محققان

ادب

استفراغ و احتیاس

اسم اعظم

دین گفته اند هر کس را حق تعالی اسم اعظم بخشد او را مستغنی سازد از ماسوا
 خضر بر کات برین اند که اسم اعظم درین دو آیه است اللهم الله واحد لا اله
 الا هو الرحمن الرحیم و اکثر مفسران برین گفته اند که اسم اعظم در سوره
 سوره قرانی است و آن سوره بقره و سوره آل عمران و سوره ط است و
 خبری میگوید که منقولست از ابوذر غفاری که حضرت رسول علیه السلام
 فرموده اند که سوال کردم از رب العزت از اسم اعظم جبرئیل علیه مخزون آمد
 و گفت اللهم ربی اسألک باسم المخزون اتمکتون الظهور الطاهر المقدس
 المبارک المحی القیوم حضرت امام حسین رضی اللہ علیہ فرمودند که حدیثی
 مدید از حضرت باری غراسمه سوال میکنم از اسم اعظم در خواب دیدم که
 شخصی گفت که بگو یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ یا اللہ لا اله الا انت العظیم
 رب العرش العظیم از ابی یقویطی منقولست که گفت عمر سوال میکنم از حق
 سبحانه تعالی اسم اعظم شبی در خواب دیدم که بر کوهی این اسم را نوشته اند که یا
 بدیع السموات و الارض یا ذو الجلال و الاکرام یا نور السموات و الارض یا قریب
 یا مجیب بدانکه محققان علما مینویسند که اسم اعظم جنبری نیست که ملفوظ باشد
 پس بریت مستور در دل صافی از شواهد التفات بسوی ماسوا و این اسم اعظم
 بمثل درایت که در صدق تربیت یافته که آن صدق در بحریت که بگرد او است
 و آن صدق دل آدمیست و آن اسم اعظم که اطلاع ندارد بران هیچ احدی تغییر
 ذات حق تعالی و چون کسی خواهد که بران مطلع شود بی باید که مطلع شود بر حقیقت
 لا اله الا هو ان زمان شایدا و او را بر اسم اعظم اطلاع شود و اطلاعی واقع شود

بقدر قابلیت و استعداد او و همچنین هر کسی که مطلع شود بر حقیقت الوحد
الاحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد و همچنین هر کسی که مطلع
شود بر حقیقت الحی القیوم بحیث شاید و حیوت الاحیاء و قیام
الاشیا شاید که بقدر قابلیت و واقف شود بر سر و حقیقت اسم اعظم و
صوفیات یا صفا گفته اند که هر کس که اسم اعظم را از طوایر اشیا میگوید
مثل او مثل کسی است که روغن را از پوست جوز میجوید از نیجه که شیخ احمد
اردبیلی فرموده در جواب آن کسی که سوال کرد از ایشان اسم اعظم را ایشان
فرمود که تو دلالت کن مرا بر اسم اصغر تا دلالت کنم من ترا بر اسم اعظم و
مراد شیخ ازین توبیح سایل نموده از برای آنکه طلب اسم اعظم از صور اسما
صورت ندارد و چون کسی بتوفیق رحمانی اسم اعظم را دریافت مدامت
او بمطلب میرساند **الباء** **بتر الوالدین** یعنی تنگویی کردن بپدر و پدراز
معرات است در تعلیم معلم آورده اند که تنگویی بپدر و پدراز را میکنند
و همچنین معرات **دین روی مادر و پدرا** چنانچه حق سبحانه تعالی فرموده
الشکری و الوالدیک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده
یر الوالدین افضل من الصوم و الصلوة و الحج و العمرة و الجهاد فی
سبیل اللہ و یر الوالدین واجب است چون بمقتضای عقل و نقل شکر
منعم واجبست بعد از نعمت الهی بیچ نعمت در حق فرزند چون نعمت مادر
و پدرا نیست چنانکه سبب صوری و جوارت و بوردان و سبب تربیت
نمودن راه حق و آموختن نبر و ضاعت **بالمین تره** یعنی خانه دلگنا

خارج قلب ارواح اند و مقوی دماغ و عروهم از نیجه فریل امر ارض فرمناست و
بودن در آن شرط آنکه عمارت عالی در آن بود و خفه نبات و معرات و حافظ
صحة **حروف التاء** **ترک الاذی** معرات از نیجه آنکه اکثر ناس نیک و بد دعا
میکنند **تلف المال** حلف العونی ضایع شدن مال اقربونی عمر خصوصاً تلف
جانداري و روغن و ظروف منقولست از ترکان که اگر جانداري تلف شود بلا
آن دفع شود و این بجز بر سیدیکم بر سر چهار کبوتر و مرغ میاید اندر رود
صحت می یابد و همچنین است قربانی بدک چنانچه در حروف قاف انک اللان
ذکر خواهد نمود **حرف التا** لا یوجد فی شی **جیم جبال الخفرا** دیدن کوه سبز
مفح دل و مقوی حرارت غزیری از نیجه معرات و دفع امر ارض غریب و بودن
در کوه ابدان را صلب قوی میکند **حرف الحاء** **حرکة کون** تقریظ فرموده که معتدل
آن مقوی حرارت غزیریت و همچنین است سکون معتدل بعد از ریاضت حرکت
و سکون نفسانی و قتیکه باعتدال باشد مقوی حرارت غزیری و منوش اند و
تقویت ارواح و اعصاب ریعی بخشد **حرف النفر** بفاریه گرفتن نفس باعتدال
مقوی حرارت غزیری و معرات از نیجه بعضی از جوکیان کامل حرف نفس را
بجایی رسانیده اند که در شبان روز زیاده از بسیت و چنان نفس غزیر تند
ایشان حساب عمر آن نفس میداند و حرف نفس دفع امر ارض فرحت و امر ارض
بلغمی و خلط بد را دفع میدرد و جوکیان برین اند که معتدل المزاج در شبان غزیری
دوازده هزار نفس میزنند **حفظ قران** از معرات و همچنین است خواندن
قران در میان حج و عمره **حرف الخاء** لا یوجد فی شی **حرف الالد** بفاریه

مالیدن بر کاه که دگک با اعتدال باشد منوش حرارت غزیری و مقوی آن خصوصاً
 دگی از دست محبوب بشا و او معین است بر فهم و اخلاط را لطیف میسازد و
 بدن را رنگین میکند و آن تنویر حرارت می نماید بدان جهت بدن را گرم میسازد و نطفه
 می افزاید و دگک از دست محبوبانه ریاضت معتدل است که مقوی حرارت غزیری
 و سمن بدن است نیروی و مقوی و مثل سایر ریاضات متعین است
 و منعوظ و مقوی باه **دعا** الذي یزید فی العز از حضرت رسالت پناهی
 صل الله علیه سلم منقول است در کتابی که القلوبی بر کس بر صیاح و ما
 بخواند آن بار سوره اخلاص و سه بار صلوة و سه بار این آیه و من یق
 اللہ یجعله مخرجا ما قدره بر این عمر و بعد طبعی که صد و بیست سال است بر
 و نیز منقول است از شیخ اوجده الدین که مانی که هر کس بعد از هر وضو بخواند
 اللهم اجعلنی محبوبا فی القلوب المؤمنین و یلقی و بشر فی الی مایة عشرين
 سنة قاله فی حقا و هو ارحم الراحمین عمر او بعد و بیست سال برسد
دود سرکین گاو بمذیب جوکیان معراست و دفاع طاعون و وبا و فاد هوا
 باشد و محافظت و رطوبات فصلیه از بدن دفع میکند و بدن را قوی سازد
 و روح را متین و محکم سازد و همچنین است مالیدن سرکین گاو **حرف الال**
 لایوجد فی شیء **حرف الراء راحت** مقوی حرارت غزیری و معرو و دفع غم
 و هم است در نیاب احادیث بسیار از سید ابرار منقول است که هر کس
 رضا بقضاد از جمله بلاه امین شد و هر کس هم و غم بد و ترسد و مخزون
 نشود **رکوب خیل** اسحق ابن سلیمان گفته سوار شدن این معتدل از

ایلاف

ریاضت معتدل مرید ترا و مقوی حرارت غزیریت و او میگوید که من شخصی
 را که ضوفا معده داشت و بیخ چیر صحت نمییافت پس حوالی او را بر کوب خیل
 کردم بیشتر شد و نیز گفته اند لطافت دنیا را چیر است رکوب اللحم و اکل
 اللحم و اللحم فی اللحم **ش الماء البارد** پاشیدن آب سرد بروی خصوصاً در
 حمام گرم و ایام گرم منوش حرارت غزیری و دفع غم و کرخصه صابا کلاب
 آیتجه **ریاضت معتدل** مقوی حرارت غزیری و معده است هرگاه هر قسم
 ریاضت که با اعتدال واقع شود فایده میکند با ستختن انباش حرارت غزیری
 و تحلیل رطوبه غلیظ می نماید و جوده به فهمی بخشد و حرکت از پیش طعام
 اوقتی و بلوغ در حفظ صحت بر اصحا و یوز از طعام او شوق انباشت بر ازالم
 صحت **ریح الطیب** بهاری بوی خوش بد آنکه جمیع بویها و خوش مقوی
 حرارت غزیری از سلیمان گفته بوی خوش معتدل قوی میسازد قوی را
 جمعا خواه نفسانی باشد خواه طبعی و حیوانی و از بوی خوش جمیع ارواح
خفتن میشود و قوت بهم میرساند چنانچه از روائح اطعمه لطیفه بدن قوت
 می یابد زیاد از آنچه از خوردن آن حاصل میشود مثل رایحه بان گرم و رایحه
 کباب رایحه شراب قوی جمعا قوی میشود و منوش میکند و آن مقوی روح
 نفسانی است بقوه قوی شام **المراء زراعت** منقول است که آنکه که زراعت
 میکند عمر او زیاد میشود چنانکه بواسطه غم و هم دفع میشود و وجه نفع غیر
 قبح کامل می بخشد و نیز انهایی که نفع می یابند دعای میکنند و دعای
 مسکین مستجاب معراست و نیز کان گفته اند که المزروع خیر الناس لانه النفع

اناس و در حدیث است خیر الناس من نیفح الناس و تهرین نفع رات
است که حافظ جان و بدن است **خزوالین** مقوی حرارت غریبی است
آنکه فریل غم و هم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود تا فراتحوا لغموا و از
حضرت امیرالمومنین علی رضی اللہ تعالی عنہ منقولست **شعر** تعریف عن الاوطان
فی طلب العلی **شعر** فرقی اسفار خس فواید نفع بهم و کتاب معیشت و علم و
ادب و صحبت ماجد و بزرگان دین گفته اند که برکت ده جزو است نه جزو در
سفر است و بکنج و دریای کسب و بسیاری از رفیضان که بیج چنین علاج نیافته اند
سفر علاج ایشان کرده و نیز از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم منقولست فعلمکم با
جبهه آنکه جمیع پیغمبران سفر را اختیار کرده اند و از برکت سفر جمیع که حضرت
خضر علیہ السلام آریات را یافت و بسیاری از غریبان **حما** از می شوند و آن
باعث فرج و هم نیز است و در تعلیم متعلم آمده که سفر زیاده میکند عمر را **سکو**
زیاده میکند عمر را از حضرت علی رضی اللہ عنہ منقولست که من از زوایر
کلمه اختیار کردم که من سکت سلم و من سلم نج و نیز از قول امیر کبیر است
اذا تم العقل نقص الكلام و بزرگان دین گفته اند که عافیت ده جزو است
نه جزو او در خاموشیت و یکی در ترک مجالست سفها و لغمان علیہ السلام
فرمود که الصمت حکمة **بیت** در زمان حلوائی گفته صمت عادت کن
که از یک گفتنگ می شود زنا تحت الحنک و احادیث و اقوال بسیار
در تعریف سکوت واقع شده است و این دلیل روشن است که گوش در
وزبان یکی که یعنی دو شنو و یکی بگو و حکما گفته اند که سکون در کلامی که می خواهد

کلیلا

که بگوید اول فکر کند که دروشکی یا فخر و اخروی از و متصور میشود البته
سکوت اختیار کند و حکما گفته اند که کلام چهار قسم است یکی آنکه فرح محض
دارد دوم آنکه نه ضرورت نفع بیوم آنکه ضرورت نفع دارد چهارم آنکه نفع محض دارد
و در مرتبه اول سکوت واجبست و در قسم چهارم نیز بواسطه آنکه تواند ریائی
دوان بابا شد **سکر** معنی آن معرست جبهه آنکه پنجه میکند از اوجاع و المها
و تسکین آنها میدهد اما افراط آن مفرتست و حکماء ما تقدم در بقیه یکی روز
سکر هم میرسانند اند چنانچه پنجه شد بواسطه آنکه روح نفسانی همیشه در
بیداری و خواب در فکر است اسودن روح فکری این کار میکند و اندیش
مقوی روح نفسانیت اگر چه او مشوش است و سکر عبارت است از آنکه
چون کسی شراب خورد و معده او گرم شد بخاری چند از آن متصاعد میکند
بجانب دماغ و فراهم و مشوش روح دماغ میکند و روح را از آنجمله حرکت
مضطرب واقع میشود این نوع تشوش عبارتست از **سکر سماع** یعنی آواز
خوش مقوی حرارت غریبیت و مفرح درین باب شیخ سعدی فرمود است
بیت به از روی خولبت آواز خوش که این حظ نفس آواز قوت روح
و آواز خوب خالی است از ضرر و افلاطون گفته هر که نشنود آواز خوش سماع خوب
دلیل او بر آنست که دل او مرده و گوش باطن او کور شده چنانچه حق سبحانه
تعالی فرموده اند لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء و اینهم مفردون و
تیر فرموده حق سبحانه و تعالی یزید فی الخلق ما یشاء الصوت الحسن سلام علی
المؤمنین در حدیث صحیح وارد است که معرست و معنی او سلامت است یقین

که دعای برادر مومن که خالی از ریای باشد مستجاب است **حرفی از نیشکر** باعث فریاد نعمت
و در حدیث وارد است که معرات و حکما گفته اند که هر که شاکر است منع است
حرفی از الصاد حکما مقوی روح و عقل و در حدیث صحیح است که
صحبت با عالم عامل عمر را زیاده میکند چنانچه در تعلیم المتعلمین مذکور است
که همانیزید فی العمر صحبت با العلماء و اکل و شرب یا بیاغت فریاد نعمت میکند
صدق در حدیث صحیح از حضرت رسالت پناه منقول است که الصدقة
رد البلاء و تزید العمر **صحبت** بهترین عطایا و الهیست و مقوی حرارت غریزی
یکی از اکابران فرموده است **فرد** چرا نالد کسب از دست است که کج بیفایس
است تندرستی **صحبت** سلطان عادل مقوی حرارت غریزی و حضرت
پنجامیر علیه السلام و صلوات الله علیه سلم فرمود که ملک العادل ظل اللدنی
الارضین **بیت** شاه عادل سایه لطف حق است هر که عادل داد عدل
لطف مطلق است و آنکه درین زمان عادل و عالم است سلطان السلاطین
منقر العالمین محمد علی قلی قطشاه است حق سبحانه تعالی سایه او را از سر
غریبان هرگز کم نکنند بحرمه النبوی و آله الامجاد **صحبت** شیخ کامل مکمل
عمر را زیاده میکند و فرج را می افزاید و بطلای علی و اعیله میرساند در تعلیم
متعلم آمده است که همانیزید فی العمر توفیر الشیوخ و **صحبت** حکیم حاذق و
اکل و شرب ایمن بودنت از جمیع امراض بانخاصیه و این جهت حضرت
داود علیه السلام صحبت لقمه ترا اختیار کرده بود و در ایام با و طعام و شراب
میخورد و اسکندر ذوالقمرین همین بار سوط صحبت میداشت و جمیع همای

بدو و انداخته بود و بمصلحت و نصیحت او کار میکرد و اکثر ملوک ماضیه بحکما
صحبت میداشتند و در خلا و ملا از ایشان نفعهای یافتند **صحبت** صبح
الوجه مقوی حرارت غریزی و منوش و مفرح است و هیچ چیز ستر از منظور محزون
نیست از نیجه است که حکما اختیار کرده اند پیران نیکو رو و پیران خجسته پادشاهان
و حکما حسن صورت را از عنایت عظیم باری تعالی میدانند و چون حق تعالی
او را دورت میدارد بدین محبوب قلوب شده اند ان اللاجمیل و بحیب الجمال
و حسن خوی قوه باهره را قوی میکند و همچنین است صحبت با ذخران
با کرمه و جمال که نفس ایشان مقوی حرارت غریزی و منوش و مقوی
است و دیدن روی نیکو دافع امراض فرجه و حافظ صحت و فرج و نطف
می آرد در زمان حلا و گفته کل من لم یحقی الوجه الحسن یقرب الیه
والحسن یعنی آنکه نباشد عشق با او پیر او پالان افشاری بیار
سینه خلی زهر کلر خان گفته انبانی بود پیر استخوان **صلوات** از عمر است
حکایت منقول است که حضرت یونس علیه السلام در آن روزی که در ذریا
بتکم مایه در آمد بود در هر چه در طباق سیع سموات و سیع الارضین بود
حق سبحانه در نظر او مشکوف کرده بود تا قار و نرادید که هر روز بقدر از قد
چو در شن بر زمین فرو میسزد قارون نیز بام حق بحال یونس علیه السلام
اطلاع یافت از سوال کرد که از پسر عم موس علیه السلام چه خیر داری
و کیفیت حال چیست یونس علیه السلام فرمود که او از در قناریا رقیبا
رحلت نمود حق سبحانه تعالی نفرشته که موکل بود بفرود بردن قارون

خطاب کرد و فرمود که یک قانون را از نیام فروتر مبر که او حق صدر جم بجا
 آورده است و از کرم من نشود که این عمل او را ضایع کنم اثر این عمل
 در دنیا غزوة و خرید چشمت و عمر است و در آخره وصلت و قربت **فرد**
 رو بسپردن بر خویشان خویش تا که کرده دیدن ان عمر پیش **صلوات**
 بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرستادن دافع بلیات و حافظ صحت
 و حدیث صحیح از حضرت خلاصه موجودات آورده است که هر کس شب
 چو سه هزار بار صلوة فرستد عمر او بصد و بیست سال میرسد و بسیار
 از اولیا الله و محققان دین از خود اند **صو لجان** بازی چو کان مقوی
 حرارت غزیری و فایده او چنانچه تجلیل رطوبات میکند از بدن بچنان
 نفس خوشحالی و منبسط میازد و او بهترین ریاضات است و این را
 حکیمان چته پادشاهان پیدا کرده اند بر که کوی تواند در تجرب نیز توان رفت
 و با اصطلاح کردن این را جنگ **چو جنگ** میگویند **عید** یعنی شکار منوش حرارت
 غزیری و دفع دل و مقوی آنست و تفریح که از آن حاصل شود غیران دشوار
 است و دافع امراض مزمنه است مقوی بدن و ارواح جمیعاً و بهترین شکار
 پادشاهان را است که چره باز است و دیگران را شکار رسک شکار نیز از ریاضات
 متعارف است و دافع امراض تجلیل بلغم و فضلات و مقوی قلب خوشحالی
 و طرب **حرف الفصاد** لایوجد فی شی **الطاء و طرب** خوشحالی است بطریقیکه
 واقع شود مقوی حرارت غزیریست و دافع امراض مزمنه و عمر **وف الطاء**
 لایوجد فی شی **العین عدل** زیاده میکند عمر را از برای آنکه نفع او عام است

مجموع مخلوقات را چنانچه حق سبحانه تعالی فرموده و اما ما نبتغ الناس فیکتفی فی
 الارض و نیز حضرت رسالت پناه فرموده من عدل ملک من ظلم ملک و نیز
 حضرت علی رضی الله عنه فرموده اند من کثرت نعمته اللاد علیه کثرت حجاج الناس
 الیه و افلاطون گفته که عدل باعث بقای ملک است چنانکه ظلم باعث زوال
 ملک میشود از فضا یل عدل آنست که عادل محبوب جمیع قلوب است و بر حسب فایده
 عدل نرسیده باشد با ایشان و ظلم معقوض جمیع الناس است هر چند که از آن ظلم
 نرسیده باشد با ایشان و مصداق اینچنان و حقیقاً من این مقال قصه بیشتر از
 عادل و حجاج ظالم است که با وجود کفر تا این زمان او را احمد میگویند **سبب عدل**
 با وجود شرف اسلام حجاج را لعن میکنند او را تا این زمان لعین ظلم از سبب
 بوی حکما گفته اند **الملك سبی علی الکفر و الی سبی علی الظلم** **عصا** در دست
 که رفتن در پای آن نوشته اند بوسنته الانبیاء و لدفع الاعدا و قوة الاعضا
 و برکت التزق و خیر العر و گفته اند هر کس عصا در دست دارد قوت مکر و پای
 او زیاده میشود و از مودیات و از عدد و نمیشود **عمار** کردن و دوام
 آن عمر ای فراید از نجات است که اکثر نیرکان بان مشغول اند و بواسطه آن فرج
 بدک میرسد و از آن نفعی خلق خدا وارد میشود و دعاء خیر میکنند **علم**
 اند که اول علم عمر است و مقوی قلب مفرح آن و محققان دین گفته اند هیچ
 لذتی در عالم بهتر از لذت علم نیست و لذت آن مقوی حرارت غزیری و عمر است و
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در غزت علم فرموده اند من طلب الدنيا
 فلیتجر و من طلب الآخرة فلیتزر و من طلب کلها فلیتعلم و احادیث بسیار

درین باب از حضرت منقولست و نیز در فضیلت این احدی المومنین علی رضی
الله عنه فرموده اند **رضیاً** قسمته الجبار فینا لئلا علم وللا عدل حال
فان المال یفنی عن قریب : وان العلم باقی لا ینزل **حرف الفین غذا**
معدن حرارت غریبیت و حافظ صحت بدن بدانکه حفظ صحت از اہم
احورات خاصہ درین زمان بواسطہ آنکہ طبیعت جاذب کہ واقف باشد بتدبیر
امراض و تشخیص آن نمیشد این کلام عملی الیست در ان زمان کہ بوقت
درین زمان معدوم حلق است مثل عتقا و کیمیا و یدن را ناچار است
از غذا یا از جیب احلاف یا از جیب تمین حکما گفته اند تراوار است کہ در
غذا گری و تری غالب باید کہ باشد تا در طبع مشایط بدین باشد بر چند
کہ غیر مقاد باشد و مختصر باشد از جنس یک جنس طبع نبود و مختلط فر
از نفع چه پیش است و بی برتری از جمیع متفادین **دانش** اراده کرده
حفظ صحت را بر و واجب است کہ اختصار کنند بریان پاک از نو آید
و گوشت حویلی گوشت و گوشت کوسا حاده و نیز عالم شیرست و مرغ
جوان و کبک و تیبو و شیرینی ملایم چون قند سفید و حوت خراسانی و
از فواکه انگور و انجیر و رطب در زمستان چینی و کرم یا بفعل و بالقوة
خورد و در تابستان بر عکس در بیار و شیر حاه نیز غذای معدن خورد
و باغذیه دوائی هرگز حلقفت نشود مگر کجیت تعدیل خراج و غذا و اشتبا
را از خود دفع نکند و بنور اشتبا باقی باشد کہ دست از طعام بردارد و
غذای محمود لا بد است و جالینوس گفته کہ علم بقوی اغذیه انفع علوم

بلدین

طیبت اینرا حاجت بغذا ہیست است در حالت صحت و مرض و مداومت بر سیرت
را میگذارد **غسل** با یکدم محلل فضلاتست و منوش حرارت غریزی و نگاه
میدارد حرارت غریزی از تحلیل مفرط و غسل کردن آب سرد نافع در تابستان
در جوانان صحیح المزاج را کہ قوت ایشان قوی و مزاج ایشان حار باشد و
مکث در وی مزاج و احتمال است و او منوش حرارت غریزی و محلل
فضلات و منقولست کہ غسل روز چهارشنبه و سر ترا شنیدن عمر را زیادہ
کند و بسیاری از خودہ **الله الفرافراغت** عمر را زیادہ کند و حضرت رسالت پناه
صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ کہ نعمان معیون فیما کثیر من الناس الصحتہ و
الفرافراغت پس اگر در زمینی فراغت صحت باشد بر تو یا دیگران تفال کنی این
زمین بجای دیگر کما قال اللہ تبارک تعالی یا عبادی الذین استخوان
ارضی واسعون فایا نفا عیدون و حضرت احدی المومنین علی رضی اللہ
عنه فرمودہ فلا تمنینا ببلد لا انتفاع بها والارض واسعہ والترقی
مبسوط و بوقعی گفته اند کہ الفرافراغت سنن المرسلین و نیز بوقعی گفته اند کہ
مضاج الفرافراغت قلتمہ المعروفہ بالناس **فرج** اعتدال در آن انباش حرارت
غریزی میکند و مقوی اوست و روح را منبسط میکند و اندر روح و حوت
را بجانب بیرون حرکت میدهد و فرج لادہ کامل حاصل است کہ ادراک میکند
بقوت مدرک مثل احساس حلوا بحسن ذائقه و بوی خوش بحسن و
خبر خوش بحسن و صورت حسن باصبره **اللقاف قربانی** قربانی بد
اسرار عجیب غریب اگر کسی ہم کشتن خوب باشد از ظالمی یاد شنیدنی بیارند گوشتند

یا از رضی ۱۲

ترکه در آن هیچ عیب نباشد چنانچه برای اضمحی می آرد یعنی سخت لاغر و کوش
بریده نباشد و کور و معیوب نبوده پس در مقام خلوت برد که آتی او را کی
نه بیند و روی بقیل آرد بکار دینتر آنرا خارج کند و در وقت فرج کردن
بگوید اللهم بذا فدائی فتقبلته منی و دم لیدی و لهما بلحی و جلدی
بجلدی و شعری و عصبی اوصیائی از نسیم فتقبله بود برود
جایز است و کوی بکاود و خون کوسند در آن جمع کنند و بکل پوشند
تا بچکس پایمال نکند و آن کوسند را نسبت پر کاله کنند سر را یک پر کاله بود
یکقطره و شکند با معاویة یک و بر عصفور یا نیز یک یک کش و جگر کرده
را نیز یکان یکان شمارد تا شصت پر کاله شود بیشتر و پای دو دست
یکوشت فرود آرد و یکان یکان قطره فقرا و مسکین دهند که واجب
النفقه باشند بر کسی که کوسند فداء او کرده اند از خون و مرض خلاص یابد
و پنج مکروبی بدو نرسد بحسب **حرف الکاف کرم** بمعنی سخاوت و بترین
صفالت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه سلم فرموده اند الکریم صیب
اللذو لوکان فاستفا و انجیل عدو اللذو لوکان زاہد و کرم صفتی است که
با سانی سپید لبها بدان میتوان کرد و دعای خیر بدو بسیار گران میکنند **حرف**
اللام لوب شطرنج منوش حرارت غزیریت و مشغول میدارد بدینرا از
افکار رویه از نیجه نافع مایخولیا و سوانس و جمیع اعضا که از اعضا
بهم میرسد و قوه ذکر را ذکی میکند **لقا محبوب** دیدن روی دوست مقوی
حرارت غزیری و مقوی و مفرج دل است و نفیخ او از جمله مفرجات بیشتر

است و شفاء جمیع امراض است قرنی گفته که از جمیع معالجه بیشتر اثر را
و القاء مجرب است **حرف المیم ما و الحار** دیدن آب روان روح با مره و ارواح نفسیه
را قوت میبخشد و خوشحال و مسرور میآرد بدینجهت مفرج و مقوی حرارت
غزیریت و محققین حکما گفته اند منشی بجانب مخالف حرکت آب مایخولیا
و جنون و امراض سوداوی را دفع میکند و حرکت بجانب موافق حرکت او
در امراض سوداوی می آفرید و این سریت از اسرار حکموم **سپیل سودا**
چته اصحاب سودا و مایخولیا و انبارا که فکر فاسد میکنند و بر علاج کسانی
که سودا غالب شده یا ناعوت و مقوی قلب و مفرج آنت و از حرکات **سپیل**
سودا و اخلاط سوخته ایارج لو غازی با بفت گرم و ایارج فیترا پنجهتقال
و مطبوخ افیتمون و حب افیتمون و حب لاجورد و حب شبیار و حب سبطو خدوس
است و از مفرجات لاجورد و غار لقون و افیتمون و اسطوخودوس است **حرف**
اجبار من یملی القلب الیه حافظ قوه و صحت و قوی قلب ارواح است و
دوام آن مفرج و منشط است در تنگ روی آفرید و امراض فرجه را دفع
میکند و حافظ صحت است در تقویت قلبی نظیر **حرف النون نغمی** یعنی
آواز خوش و ساز خوب مقوی حرارت غزیری و روح طبعی و حیوانی و نفسانیست
و دفع غم و هم و غمرازد و میبانی نیز و مقامات موسیقی که کش او زده و ده
او زده مقام و بیست و چهار شعبه چیل و چهار گوش که در میان اهل علم حد او
و در پیش حکماء هندش را که کش را کنی و پر یکی را کش خوانند و کش
دکتیا و سنت که جمله شهاد و چهار باشد اگر بوقت بخوانند یا بنوازند دفع

امراض و حافظ صحت بودند و غم و هم را دفع کنند و مقوی قلب و حرارت غزیری
 باشد چه مقامات را در نفوس تا شیره مختلف است چه بعضی موجب بسطی
 تمام مجیدین و واسطه باعث شجاعت کرده مثل عشاق و بر سنگی و
 نوادر بندوی بار و از بیخاریت که انبیا با طبع ترکان و اهل چشم و نریخ
 و سکنان جبال مناسبت بیشتر دارد و بعضی موجب بسط معتدل کرده و
 بدین واسطه سبب لذتی لطیف کرده و مانند راست و نوروز و عراق و
 اصفهان و در بندری پر پی و دهناسری و بدین واسطه سکنان اقلیم
 رابع و ثالث و اهل وسط عمارت مایل باینا بودند و بعضی موجب بسط ضعیف
 و تنگی نفس کرده چنانچه از آن حالتی شبیه بخرن و قنوق قبض حادث کرده
 مانند بر سر در هوای وزیر افکنند و زنگوله و حسینی و بندوی لوری دست
 و بعضی ترانین و خواص موسیقی بسیار است بعضی از نوع باشند که موجب استجابته دعا
 کرده از آنچه گفته اند که موسیقی شوالیه است از سحر و ملا در چون نیک خوانند
 باران باریدن گیرد و همچنین دیکه چون خوانند اش در چراغ افتند و
 خواص بر مقامی جداگانه است و درین مختصر بیشتر ازین ذکر نتوان کرد
 که موجب ملال کرد **دماغ** بالتعظیم و تالی میسر است چنانچه در تعلیم معلوم مذکور
 است **النوم** و **القیظ** یعنی خواب بیداری با اعتدال مقوی حرارت غزیری اند
 و بیداری بجز کتله است چنانچه خواب بکون و خواب بیدار کردن فریب بر کرم
 منوش و مقوی حرارت غزیریت و همچنین است بر روی او خواب و نوم
 معتدل الفع است **حرف البه و وجه الحن** دیدن روی نیکو مقوی حرارة

آبزی

غزیری و روحست و منفی قلب دوام او معر و حافظ صحت است وصال محبوب
 بهج مفری و دافع غمی و مثل وصال دوست یکجست نیست و دافع امراض غریبه
 و فرشته است **حرف البه و هوا معتدل** اصل و قلب ارواح است و به اول معتدل
 مقویست حرارت غزیری را و عمر از یاده میکند و به اول معتدل آنست که صافی
 لطیف شبوزد و در بخار و دخان و غبار خالی بود و خشک و گرم نبود و
 اینچنین هوای مقوی ایران و اخلط را صاف میسازد و در احوال انورانی
 میکند از بود اسطه آنکه با کثر مذیب غذا روح هوای معتدلست و به هوای
 معتدل معین بر سهیم است و جالیوس گفته که روح متولد از به اول و مستشوق
 است پس او روح حرارت غزیریت **باب سیم در مضافات حرارت غزیری**
و مفرقتات **عمر** از آنجمله هم است و فرق در میان اینان آنست که تخم در
 مکره و اوقات و هم پی واسطه است یا انتظار مکر و بهیت علی ای حال
 معوت سینه قوای اند و قویر استبدک میکند و اند سبب عوارض نفسانی و
 تصورات و همی از آنچه که طبیعه مشغولت باین برود و او همینما بیدارند بیدار
 پس ایشان مضعف حرارت غزیری اند و اکثر اطباء بر آنند که فرغم دریدن اسخ
 از زهر است بواسطه آنکه غمی الحال موثر است و فرزند بر بعد از مدتی بدلی میرسد
 و علاج زهر و احتیاز از وسایل و اسانت اما علاج غم و احتیاز شوار است محمودین
 الیاسن گفته که غم مضعف دست بواسطه دو امر یکی ضووف قوه طبیعه است
 از جهت کثرت تحلیل و استیلاء حار غریبه بواسطه اضطراب نفس از اسباب غم
 دویم سگانف شدن روح است بسبب برودتی که از انطفا و حرارت غزیری حاد

مضافات حرارت غزیری
 و مفرقتات غم

شده باشد از جهت شدة انقباض و احتقان این بسمل گفته که غم و هم منفاصل را
 میسازد و زود پیر میکند ابوطیبت گفته که اگر غم و هم نباشد سبب پیری میسر است
 باصل طبعی صد و بیست سال است و گفته اند که حرف مرادف غم است چنانچه
 حرف مرادف هم است و شیخ الرئیس فرموده که غم و هم روح را بمنزله تیغ
 بدینرا و پیرین دوائی که حفظه صحت مینماید از الاله هموم و غموم از دل است و
 تقویت و تفریح دل داد است بمفرحات و معجزات بواسطه آنکه غم ختم قلب است
 و هم عدو روح و فرج قلب دو قسم است روحانی و جسمانی بمفرحات و
 معجزات و جوارشات و اغذیه موافق و اثر لطیف است و روحانی دیدن
 روی نیکو و استعمال بوی خوش و رضا بقضا و التذلل و بول موقوف و منقول
 مقوی قولیت و بهترین مقویات روح دیدن آنکه که دل مایل دیدن است
 و مصاحبت اجداب الاله هموم و غموم **غرف** مضموف حرارت غزیریت و حاشق
 روح در حال میگذرد **فرف** مفروض مرث غشی یا موت است بواسطه انبساط
 توجه و حرکت روح و حرارت غزیری بجانب بیرون بیکد فوج بواسطه اخذ لذت
 ازین جهت خالی میماند دل از روح ازین سبب غشی یا موت حادث میگردد
غضب مفروض از مضادات روح بواسطه آنکه روح حرکت میکند بخارج محو
 بجهت دفع مودی و علیه کردن ازین جهت غشی که در لذت میجوشد و فوران
 میکند و التهاج ذل احداث میشود و قرین گفته که مضموف قولیت و محو
 غشی یا موت **فرف** از فواقص حیات اند بواسطه آنکه در برود و امر و فرج
 متجمع میگردد و متحقق میگردد در باطن و مرکی که ازین حادث میگردد آنرا مرک

مفاجات

مفاجات میگویند یعنی دفعه واحداست **فجالت** و **انفعال** از منقصات عمراند
 بواسطه آنکه حرکت روح است بداخل بدن اولاد پس بنجای نگاه باشد که از کثرت
 انفعال بکجا میاید واقع نشود و اکثر باحتقان اینجارج فاسد میشود **طع** از
 نواقص عمر است از برای آنکه موجب انفعال و فجالت میشود و این موجب
 نقصان حرارت غزیریت و هم عمر است چنانچه اسد اللله انغالب علی بن
 ابوطالب فی اللدعه فرموده الطع مرض و السؤل تفرج و الحرمان موت
فرد بگذر طع که آفت جان و دل است طاع هم جاوار هم کس منفعلت **شخ**
سوی گفته طع را از حرف سبر است بی از آن نیست مرطمان را بی و علاج
 قناعت است چنانچه در باب قناعت حدیث صحیح وارد است که القناعت کثر
 لا یفتنی و بزرگی گفته **فرد** ترک طع کثیر خود شرم دارد تا نشوی چون خجلان
 شرم را **فرد** از مضوفات حرارت غزیریت خصوصاً در امور دنیا بواسطه آنکه
 فکر در امور دنیا مورث هم غم و این برود و مضموف حرارت غزیری اند و علاج
 آن زهد است و آن ترک دنیا است این بسمل گفته که فکر فاسد و متغیر کننده
 مزاج و حسرت بدان جهت مضموف و مبهلک **حد** و **حقد** اطفاء حرارت غزیری
 میکنند از فواقص عمر اند بدانکه حد از بخل تولد میکند بواسطه آنکه بخلیت بحال
 غیر و حاسد میخواهد که مال خود بیکدی دهد اگر شخصی مالدار در زوال نعمت او را
 طالب است و هرگاه که حد زیاده شهو و حقد مفروض میگردد این صفات نیز محو
 و نقص است و این نقش را از همی باشد و علاج او این است که بدانند **شخ** آنکه بنیاد
 خلاق را نهاد بر کسی را پنجه بی بایلت داد بدانکه دنیا را قدری نزد اهل

و اسقاط شهوت طعام و باه میکند و تسخین قلب و ضعف آن می آرد و مودی
بعینه و کربت و ضعیف میسازد اعضاء را برآید و محدث دق و ذلول و رطوبت
اصلي را تحلیل دهد و بر آمدن از حمام دفعه موجب امراض و کمی حرارت غزیریست
و جماع در حمام از قهر اشیاست حرور حرا و سردی آنست هر مستحرام که مجالست
کند در حمام یا محبوبان و نذما و طرفت آب حمام را خوشبو سازد بگلای و
صندل و بهوا و آنرا خوشبو سازد بروای لذیذ بارده که با سرکه آمیخته باشد
و بسیار مکت کردن در حمام ضعیفی آرد **موی** بریدن کدانش موجب
احتقان حرارت غزیری و احتقان او موجب اطفاء حرارت اصبغ است
و موقوف آن و از آن موجب قوت قوی است بواسطه آنکه هر چه غذایی
موی میشد حالا غذایی بدن میشود از بیخ است که گفته اند تراشیدن که
کردن را غلیظ میسازد و تراشیدن موی زرد را و نیز بیست **خانه** تاریکی
و سیاه وید سکونت آن موجب خوش روح و حواس و خوش روح خوش
امراض و امراض باعث ضعف دل میکند و بسیار شده که بیمار را از
خانه تنگ تاریک بیرون آورده بخانه خوب برده اند و او فی الحال شفا
یافته **خوردن** بقیه طعام بیمار را شراب مخصوصا گیسو او را سگد نیوانه
گزیده باشد نعوذ بالله مفسد حرارت غزیریست و ضایع کننده فراج روح
است بجهت عدم توصیف و تنفراز و همچنین خوردن چیزه و بدبو که در معده
فاسد میشوند محدث امراض و مضعف حرارت غزیری اند و نیز خوردن
چیزه ترش زود پیر میسازد چیه آنکه غذایی آن کم است و مضعف حرارت

آزنی

غزیری و مجفف اعضا و خردن بزاز و تولد میشود و همچنین است خوردن اشیا
ماله و حریفه ابن سبیل گفته که اشیا و حریفه زود پیر میسازد و اکل بقول بر
سبیل غذا چیه آنکه تولد فضول اند و موجب نقصان حرارت غزیری میکند
روای منته و او تغییر میکنند جوهر سوارا بجان فساد و عفونت و از آن جهت
و اصل میشود بروج و آن مفسد روح و دل و حاصل میکند امراض صوب
انجیره جمع بخار و آن جسمی مرکب از چغندر و هوای و ادخه آن جسمیت
مرکب از اجزا و ناری و ارضی هر دو از نواقص عمر و مضعف حرارت غزیری اند
بواسطه آنکه هوا بمخاط است اینها مکرر میشود و وفا میکند تب و روح و تعدیل و اطلاق
فروجه که تولد البخار و الدخان موافق الان ایام طوبیة **و توقف** بسیار
در اصاب محلل رطوبت غزیریست و تحلیل او موجب تحلیل حرارت غزیری
میشود **کثرة** حرکت و سکون از مضعفات حرارت غزیری و مضعفات عمرا کثرة
حرکت از جهت موجب تحلیل رطوبت غزیری و کثرت سکون موجب احتساق و
انقمار حرارت غزیری **ریاضت** بسیار رطوبت اصبغ را دور میکند که آن حاصل
حرارت غزیریست بد آنجهت که میشود و کثرت غزیری که روح بدان قایم است
خواب بیداری کثرة اینها محدث امراض بد و مضعف حرارت غزیری اند
کثرة بیداری مضعف مانع غمشی بهم است و محلل قوی و ارواح جالیسون
گفته اگر میخواهی که دشمن خود را بیا ریزی او را بیدار دار و بسیاری خواب مطب
میدرد و آن اطفاء حرارت اصبغ میکند و خواب بر خلاف محلل ارواح و همچنین
ناقص میکند رطوبت اصبغ را **کثرت نوم** عمر را کم میکند و همچنین خواب صحیح

از نقصات عمر و زرق است چنانچه رسول اللہ فرمود نوم الصبح تمنع الزرق و کثرة
کلام مضمون حرارت غزیری و محلل رطوبتہ اصیل و مشوش دماغت **بیماری**
قی موجب نقصان حرارت اصیل قرشی گفته اند که معده پر میسازد و قی میکند
تا بار دیگر باز بسازد او دشمن خود است و این فعل زود پیر میسازد و در
امراض ردی می اندازد **کثرة عیال** فضیحت الرجال از نقصات عمر و محدث
غم و بیم و آن موجب تحلیل روح است **بیمار قرص** عمر را کم میکند بواسطه
آنکه حرارت کم میشود و غم اضافه میشود **انتظار** موجب غم و بیم مضمون
حرارت غزیری چنانچه بزرگان گفته اند که الا انتظارا شد من الموت **قطع**
صله رحم از لواحق عمر بالخاصیت **قطع و قلع** اشجار طیبه و متمره عمر را کم
میکند حکیم فردوسی گفته است **فرد** درخت افکن بودم زندگانی **بزرگ**
کش نجیب بانی در تعلیم متعلم آورده است که مما ینزیدی العمرا ن تجیران
قطع الاشجار طیبه الا بالضرورة **کشتن مودی** از نقصات عمر و محلل
ارواح چنانچه حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اقلوا المودیا
قبل الایذاء و مرویت که واجب است قتل آدیسی **ترک حب** از لواحق
عمر بالخاصیت چنانچه گفته اند **فرد** به جوانی که بی ادب باشد که به پیری رسد
عجب باشد اگر جوانی باین عمل مشغول مشکل که به پیری رسد حکما گفته اند
احتیاج بمخلوق بطریق سوال و این فقر صورت قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کاد الفقرا لیکون کفرا و ایضا قال نوح باللامن الکفر و الفقر و تحقیق
در دنیا کج پیری رفته **شور** حرکت حاجتمندی از حرکت طبعی برتر است کین بر سر ک

لحظه باثبات آن بجز یکبار نیست **زماه** حورث فقر و عمر را کم میکند چنانچه گفته اند
اگر جوانی باین عمل مشغول مشکل که به پیری رسد حکما گفته اند زناه و العیون
النظر **سوکند** دروغ منقولست که ده روز از عمر کم میکند چنانچه گویند راست
یاد کردن بیک روز از عمر کم میکند **کذب** و دروغ گفتن بیادوی انگن میبرد
و عمر را کم میکند **معاذ السوء** مع الناس کم میکند عمر را و بی قیمت میسازد قدر
انگن **خلف العهد** خلاف وعده موجب نقصان عمر و حتی سبانه تعالی فرموده
در قرآن مجید که در قیامت از شما از خلاف وعده سوال خواهد کرد **جراغ** راجع
کشتن و بوئیدن بوی چراغ کشته مضمون روح و قوت نفاسی و محدث سکت و
سرام **ادخال** طعام بی در پی خوردن طعام منقص عمر و حرارت غزیری و
پیدا میکند امراض صوب فرمن را **اکل** در شی مضمون معده و حرارت غزیریست
هوا مفروضه گرمی و سردی منقص عمر اند چیه آنکه سردی هوا انجامد
حرارت غزیری میکند چنانچه حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وسلم فرمود
انذا محرقودی و البرد یقیل و حرارت محلل رطوبات اصلیه پس حرارت غزیری
کم میشود از اینجهت که عمر ابل جت زنگبار کم است از جهت کثرت حرارتی که در بلاد
ایشانست **جس** فضلات از لواحق حیات است از جهت آنکه احتیاج موجب
کثرت رطوبت و کثرت رطوبت منفر میسازد حرارت غزیری را و باختناق حرارت
غزیری تصرف او را ضعیف میسازد از اینجهت حکما گفته اند اعرض نفسك علی
النجلاء قبل نومک و نیهامات بدن بسته میشود و کم میرسد ختم لبوی
که در دست پس باختناق حار غزیری افعال او را ضعیف میسازد و این

کلیه کبریه و او را با بعد از ان العبد
کلیه کبریه را

هنگام حار غریب بر بدن مستولی میشود و احداث عفونته میکند قرین در شرح کلیات
 گفته که بعضی از قضا بول را حبس کردند از این جهت مناظره که در آن بودند بول
 از عاتق و رانها و ایشان بیرون آمد و همان روز در **کثرت استفرغ** بمسئل
 و بقی و عرق و رعاقد غیره از منقصات عمر اند حیه آنکه ضعیف و دست
 میسازد قوی و قوت بدن را بجهت استفرغ اخلاط صالح و استفرغ خلط
 مستلزم اخراج روح بسیار است و این موجب ضعف جمیع اعضاء و حرارت
 غزیری و قوی و ارواح میشود ایلیاتی گفته که استفرغ در بدن صحیح خودی
 میشود یعنی بجهت آنکه در راه نگاه راه نیاید در بدن خلطی را که خاص است
 با و بر آید خون و رطوبته اصلی را اخراج خواهد کرد **فصد و حجامت** در محتمه
 از منقصات حرارت غزیری و منقصات عمر اند بول را طه آنکه استفرغ خون
 مفیی استفرغ روح است و مقتضی ضعف حرارت غزیری پس واجب است
 حافظ حجت که از هر دو محتمز باشد و فصد کردن بی ضرورت خطای فاسد
 است و ضعف حجامت بیشتر از فصد است **امراض** از نواقص حیوة و عمر و
 حرارت غزیری خصوصاً امراض فرمته حیه آنکه مرض ضعیف میسازد قوی
 و ارواح و حرارت غزیر را و حوده را ضعیف میکند و بنهم را بر طرف میکند
غزل از اعمال مضعف ارواح است از جهت آنکه عمر بدان فرم است و کمی عزت
 را کمی لازم است **اخبار** موحت و اصوات دلیل از منقص عمر اند بول را طه آنکه
 موجب احقان روح و حرارت غزیری بجانب باطن میشود چنانچه مولوی
 معنوی گفته است **بیت** جانور فریب شود از خلق و فلوش آدی فریب شود از راه

کون

کوش **فراق** احباب از موت حقیقی شمرده اند بول را طه آنکه مدغم است بغم و هم و
 آن روح حیوانی را کم میکند و مضعف حرارت غزیری است و بدینرا میگرداند **شما**
اعد گذشته است حاجت بیان ندارد و همچنین است دیدن روی دشمن که
 آن روح با مره را نیز کم میکند با بجهت روح نفسانی را تحلیل میدهد **اختلاط** یا
 عوام منقص عمر است از بجهت حکماء بنده کلیها انزوا و عزلت اختیار کرده اند
باجب هم در ذکر سموم حیوانی و نباتی و معدنی بطریق اجمال حیه اختصار
 این مختصر بدانکه سموم کلیها منقصی عمر اند خواه با جامد روح و خواه با جامد
 حرارت غزیری **ذکر سموم** نباتی بطریق اجمال بیش بندوی پس قوشیون
 قسمی از بیش است قرون سنبلی نوعی بیش است مویزج افسیون شوکران
 نذر البیج بیاری قنب سیرج القتم لجاج جوز مائل نذر قطن ناگفته آب کشنیز تر
فطر کما شیخ فریون تیوعات سیوم ما زریون سقونیا شیدم کرم دانه دند
 دقلی زغیره بلاد زفسنا بذرا منصل تم ایخه کبوب زخه خرپوزه بوجل
 هر سه با نار کنندش قاقلی جبلا سنگ خرق سیاه خانق الذیب خانق
 التمدوق بقم عنب الشعلی سیاه تریب سیاه غار بقون سیاه عصاره قنار
 الحمار کست خروع ازاد درخت ارارانی وادی سونیز بد مرزان ما زریون
 سیاه شیدم سقونیا خری عطینا شاه ندر سداب بری سداب مستن کنگر زرد
 قشر شجر الثوت زعفران بسیار صغ زیتون بری کبکج قشر الاقر سودیو
 عصاره بوم فمتمد سید شم منقل **ذکر سموم** حیوانی بطریق اجمال ذریاع
 مراره التمر مراره افعی طرف تب الایل عرق دایه سمک مار و چند بید تر ازرق

باجب هم در ذکر سموم

عمل در این بجزی عقرب بجزی و در غم سام ابرص جرابی فی الحما با لاله مندر
 صفاح حراره الکلی خون کاوتانه خون شیر لبه شیر فاسد شوا و مقوم
 عض نیش کرب عض دلای کرب شیت عض سام بندی ترک عض ابرص
 نیش کرب عض چپار یا پان عض شیر و یوز مراره کلی الماء عض پک
 عض میمون جمد الجاد عض رک ای عض تمح عض مای سیاه عض
 سبور عض کرک عض ابن عرس عض تین عض کلی عض آن **ما بزر**
 و آنرا حکماء بندجه پادشاهان میسازند طریقی آنست که کثیر کویک عادت
 نبر خورن مینمایند و چون چهارده ساله میشود برای دشمن می فرستند
 بدو جماع میکنند در حال می میدود موشش کرم سبز صنوبر کرم مار خورده
 عقرب کبکوت زنبور رتیل عمل قمله النسر عض اریه و اریه **در کرم سوم**
 مودنی اجمل زریق مقبول اما سن سک زنجفر ترک اسفیداج چسبن توره
 زرنج خبث الحیدر شب زاج سنگدق مصلوح حجر احر در سنگنه **باب ناز در کرم**
امراض قلب علاج آن بطریق اختصار **سوی المراج قلب** آنچه محکم بود علاج
 پذیر نیاشد و آنچه محکم نباشد علاج دشوار پذیرد و سوی مراح مفرد میباشد
 مرکب شیر و یا مال میباشد و آن نیز مفرد می باشد و مرکب نیر و اسباب سوی المراج
 کرم پنج نوع است یکی اعراض نفسانی چون خشم و اندوه دویم تنگی نفس و
 کرفتنگی منفذ نسیم هوا سویوم در هوا و کرم و کرمه کرم بسیار بودن چهارم طعمه
 و اشره خار دایم بکار داشتن پنجم پیوسته عطارد و کرم خجوه نزدیک داشتن است
 و نبض او عظیم و سریع و متواتر می باشد و ملس کرم بود و بسیار شده شود

ارض قلب

استراحت بهواء سرد باید و قبول در و پیدا بود علاج او غیر دانت و قرص کافور
 شربت ریاس و شربت انار و شربت صندل و طلا نمودن بر دل صندل و کافور
 کلاب آب کشینز **علامت** سوی فرام سرد صغر نبض و بطو او است و ضعف نفس
 انحلال قوه و استراحت یافتن بخیر با کرم و فرج و ترس بر و غالب بود و از رو
 نصارت برود علاج او خوردن دوا المسک و مفرحات کرم و شربت کانربان
 و شربت باد بخوبی و شربت عود و شربت مسک شربت عین و خوردن زعفران
 و سنبل طیب کلاب نافعت و غذای و قلیها که در آن ابازیر حاره چون زعفران
 و زیره و عود کرده باشد و ضمائر بر سینه مالیدن نافه بود **سنبل طیب** سود
 در چینی و قرصل و کلسنج آب مرگوشن یا آب اسفرم باید بخوبی **علامت** سوی
 خراج شک صلابت و صغر و نوان تر نبض است و کداختن بدن و لاغری و فرج و غضب
 در و بچوقت نبود و غم و خوف همیشه باشد علاج او آتش خوب روغن بادام و خرد
 سبزی و سرطان نبری و نوشیدن شیر و حریره که با کج و شکر و روغن بادام
 پخته باشد و مایه فرافنی بر روغن بادام بریان کرم و قلیه و نافع و بر سینه موم
 روغن بمال که بر روغن بنفشه بادام یا روغن نیلوفر یا روغن کدو که آب کشینز
 تازه و آب کاهو و آب خیاره و آب کدو و آب لسته و آب کاسنی در آن کرده باشد
علامت سوی مراح ترلین و بطو و اختلاف نبض و سرعته انفعالات
 نفسانی و زوال او سر بها علاج او تلطیف غذا و یکی آن ادویه محققه قلبیه بکار
 برد مثل قرقل و زعفران و باد بخوبی و زرنیاد و جدوار و کل مختوم و ریاقا
 معتدل نافعت **سوی مراح** مرکب علاج آنها تبدیلت ترکیب سوی المراج و یکی آنست

پوش دارد در یافتن و علاج کردن آن آسان باشد حاجت تطویل نیست و
اگر سوء المزاج مجامده باشد علاج آن استفراغ بجزیری که موافق باشد
بفصد و مسهل و تجدد استفراغ تبدیل خراج کنند **حققان** طبعین دل را
میگویند آن اختلاج دل جسم فرغ مودعی علامت حققان کرم تشنگی
بسیار است و چون هوا گرم بود نزدیک آتش و گرمایه رفته متفرجه و از چیز
غای سرد و بویهای سرد راحت یابد و گاه حققان کرم با تب بود و عمر صاحب حققان
کرم کوتاه باشد علامت حققان سرد فصد علامت حققان کرم بعد و رنگ
روی او مثل ارزین باشد علاج آنجا که علامت خون ظاهر بود سخت رنگ باسلیق
بکشید از جانب چپ و شریبا و بویهای خشک بگارد آرد و بویهای خانه خشک
سازند و آب سرد بر روی او پاشیدن و رایب بهترین علاجست و ضمادی از
صندک و کافور و کشمش تازه و گل مختوم و سرکه که بر دل و جگر او نهند و پیران
مصنک پوشیدن و شراب صندک و قرص کافور بنوشند و طلا از کلاب یا آب سیب
ترش و آب ابی و آب سبکمران بپارچه کتان بمانند بر دل و جگر گذارند و پیران
کتان بکلاب کافور و صندک مالیده پوشند چون خشک شود باز بکلاب یا
عرق بیدمشک تر کنند و شیر تخم خرفه و تخم کدو و تخم خبازی و تخم خیارین و
شراب سیب طباشر بنوشند غذا آشجو بکوشند سرطان نهی و از ترشپناه
آب انار دانه ترش و آب الوی سیاه و آب ترندی و ترشی ترخ و آب لیمو و
آب غوره مناسب بود **سقفوف** نافع مرارید ناسفته کبریا برب
الشوریش میانی گل مختوم طباشر کشمش خشک سرطان محرق هر یک یک مثقال

کافور

۴۴ کافور انکی نبات ال کوفته بخت آمیخته سفوف سازند اگر بعد از فصد استفراغ
حاجت افتد بمطبوخ بلیل و شرب الو استفراغ کنند و آب انار مرشم و آب بندوانه
نافع آید و لوی السیخول النفع اشیاست در حقیقی که با تب بود و اگر تب نباشد
دوخ کاو سود مند بود و غذا ماهی تازه لیس که بخت و فروره انار دانه آتش غوره
خزوره روی اس جمله بی گوشت و نان یا شراب سیب یا کلاب یا شراب بجان
شریبه کرده بخورد و ترشپناه که ذکر نموده با قند آمیخته نان شریبه کرده نافع آید
اگر قوت ضعیف بود یا شریبا و ترشپناه مثل کباب خنی و قاقلم و پوست
ترنج و زعفران بپاییزد و کازبان و عرق او و قرص کافور سخت نافع آید
علاج حققان سرد شراب صندک ریختن آنکی موافق باشد و بوی مشک و عود
خام و عنبر سود دارد و عالی در روغن نارنج بر سینه مالند و خوردن میوه
دو اء المک و کوارش عنبر و تریاق فاروق و مشرو و بطوس نافع بود **نقاد**
نافع سو قسط سنبل طیب دارچین که آب مورد شراب ریختن لیسند **سقفوف**
مغرب کبریا چند از هر یک یک گرم پوست تخم نیرم تخم فرخ خشک چهار دانگ بسجود
قرنفل از هر یکی دو گرم کوفته بخت آمیخته سفوف سازند غذا نخواب نیرمه
و دارچین و زعفران قره مانا ناخواه و گوشت کبچک و کبوتر بچشم و تیغ و دراج
برای موافق و علاج حققان سرد تر چون علاج سوء المزاج سرد تر است و
علاج حققان سرد و خشک کرم و خشک چون علاج دق و دق الشیخوخه
است چنانچه یوسفی گفته **قطره** از خون چتر اطا که کردد تیز شیرین صنی
طلبگنه و شور انگیز خوش در بر خود کش و هر دم کبری در حقا و زرشاق

مرجان میریزد و اگر خفقان سوداوی باشد بر یک کانریان و پنج او را در
شراب کتان بجوشانند و بقوام آوره بر روزان بنوشند و این دواست
حجرب محمد کربا گفت که خفقان گرم که بیخ دوا بشود قدری اقیون
بخورد مجرب است و علامت خفقان سوداوی فاد فکد و تفرغ و وحشت
و حالتی قریب بالینولیا علاج او چون علاج بالینولیا است و گاه
خفقان از کثرت نرف الدم مثل بسیاری آمدن رعاف یا فصد یا
در پی یا سو و تدریر و ماکل و شارب هم میرسد علاج این بر دو کتاب
خون نیکوست نخلانای محمود جمید الکیوم و خفقان کاپی میسار که موده
حاصل میشود علاج تنقیه موده بقی و اسهال پس خوردن اطر فیصل کشنیری
و مرایا هلیله و کاپی از بسیار حس و ذکاء دل هم رسد علامت او آنست از
ادنی اذی ای اینا مادی میشود باسلامت یدن و عظم و قوه بنف و علاج او
تقویت قلب است یا دویه قلبیه خوشبو ملایم لذیذ و غذای لذیذ باشد چون بریسه
کله و پاچه و گاه از سو و مزاج سرد هم رسد علاج آن چون علاج سرد است **حجرب**
صدوست نشط و نشاط و وحشت و ترس و لرزه از مردم بود و سبب این
استیلاء سودا است بر دل و روح حیوانی در درازنجا سودا هم رسد علامت
او علامت غلبه سودا بود و ترسیدن از مردم و تنهایی را دوست داشتن
چون این مرض مستحکم بود بالینولیا انجامد این مقدمه است علاج او بر یک
کانریان با پنج او بجوشانند در کلاب یا آب غلب نوشند و پنج حله درخ
اعتن یا جوش تیدن و رقوق آن نیز نافع بود بر یک یا در جویو و تخم او

و تخم بالنگ و تخم شنبلیله بسیار نافع آید و کلفند و کانریان از نافع اشیا است **حجرب**
ترس و وحشت و رسیدن از مردم این دوا نافع مر و اریذ یا سفته سودا طلا
نقره محرق از هر یک یکا تک حب بجلاب نوشند دل را قوه دهد و وحشت را دفع
کند و همچنین نافع بود و وحشت را همچنین کشنیر خشک سعد از خر لوط ترنج
و مرزنگوش و ریحان و بادرنگوبه و زرنباد و جد و ار مفرد او مرکب و شربت
کانریان د شویه و بالنگ و نافع آید اگر سودا بسیار غالب شود استفراغ آن
سجیلا جود یا حب غلابیون یا ماء الجبن سکنجبین اقیونی لازم داند **صفت**
الصدر و صدوست الشراخ صدر سبب این غلبه سودا داند عظم بر مزاج است
از پنجه همیشه صاب این مرض در عبوس است و علاج او دفع سودا است بماء
الجبن و اقیون **ص** مغزی که خاص بان مرض مجرب است زعفران ۳ در او بریدم
۱۲ یا قوت رمانی ۳ مغز تخم خرنوبه هفت ل حد و در مجرب یک مثقال قرنفل اول
کل کافور یک مثقال کل سون آسمانکون و از اراد و نیم مثقال کوفته پیچیده
بجمل هلیله بری سازند و این مغزی غنیزه دفع امراض سوداوی **مجموعه**
الصدر و او را بر دالصدر نیز می نامند و آن برودة عضلات صدر و حجیب
است پس این باط و انقباض بر مجری طبعه واقع نمیشود و کاپی چنان میشود
که نفس منقطع میگردد و بسیار است که این مرض میگردد و کاپی که غالب
میکرد و بر دل و مزاج و روح سبب رسیدن سردیت بر دل از سهولت سرد یا بر ف
یا در آب سرد د فوسه در آجره در هوا سرد یا بعد از حرکت و جماع و فعلیکه او را
گرم کرده باشد و بسیار است که این مرض حادث میشود از خوردن اقیون

و همچنین بهم میرسد از بخار سُرک و فوخته بدماغ آوریده باشد علاج این
 تسخین سینه است بروغنیاء گرم مثل روغن قسط و روغن سون و روغن
 چند روغن فریون هماد نمایند بر سینه آمده حاره مثل سداب و صفت
 و فوخته و حلتیت و افستین و چند فرغوان و سنبل و حیدر و زرنبا
 و زنجبیل مفرداً و مرکباً و روغن جوز و بجز کنند شراب عقیق میگویم
 یا حلتیت یا مقل و حیدر زرنبا و زنجبیل در چینی از مجربات **وج الفواد**
 او را وج القلب نیز می نامند و این وجی است که عارض میشود مومعه
 را و سبب او سوء المزاج حار که عارض میشود مومعه را یا خلط ماری
 که منصف میشود بر و نیز که و قریب چهار دل نیز متصرف میشود علامت این شده وج
 و ذکا و حس دل با این می باشد غشی شدید و بر اطراف علاج این تبدیل مزاج
 است بکافور و صندل و ورق نقره و شربت نیلوفر و شربت صندل و شربت
 نارنج و شربت ایبو و استغراق خلط ماری بهفت میوه کنند **ص آن عناب**
 سپستان ترندی الوبخار الوی سیاه کشمش قشی اصفهانی بخیا تند
 هر صبح بخورند و بعضی روز سوم یا بهفت سناکی کل نیلوفر و بنفشه اضافه میکنند
شفاق انقلاب اماس جوهر دل یا غلاف است و اکثر حکمی بر نیند که جوهر
 دل درم قبول نمیکند چرا که این یا گرم باشد و آن در حال بکشد و سرد نادر
 افتد و اگر افتد پیش از یکروز حملت ندهد از پیرانکه اماس از سوء المزاج و
 تفرق اتصال بهم میرسد و از الم خالی نباشد پس در حرکت اینها و انقباض
 باز دارد بدین سبب زود بکشد و آنچه اندر غلاف قلب افتد مدتی است

دهد و آنچه که از افراط حرارت ترسد که اماس یا برده تو که کتد این سفوف
 دهند که بسیار مجرب است **ص آن** فریون نیمه آنک تخم نفاق یکله آنک و نیم کافور یک
 طسوج مسک زعفران از هر یک یک طسوج ترکیب کرده دهند و اگر درم یقین
 بود که دارد علامت بی سببی بلکه و خفقان باشد و گاه غشی واقع
 بود و نیشن نشاری باشد علاج محلات و منقیات دهند بعد از آن
 مجلیات و منضجات و پس از آن مغزیات و ملجمات **غشی** بیوش شدن
 را گویند و آن معطل شدن جمیع قوی محرکه و حساست و اسباب آن تحلیل
 یا خفه شدن روح است با وجع شدید استغراق بسیار و اعراض نفسانی چون فرج
 مقروط و غضب مقروط و گاه از نخ و سوء المزاج قلبی گاه از ارتقاء بخارات
 الکلیفیه چنانچه در اختناق روح بهم میرسد و گاه از گرم سردی عارض دل میشود
 و آنرا غشی قلبی میگویند اسباب خفقان چون قوی بفریون انجامد بدانکه
 غشی قوی را علاج نیرت و اگر غشی بشارکت عضو دیگر چون از بخار حده
 بهر سرد علاج پذیر باشد و علامت مطلق بر اطراف است و ضعیف و ضعیف
 و صفره لون و و قشیکه فریاد کنند بفریون چنان بشود که گویا از دور آواز میدهند
علاج کلی اول در عین غشی چینی را خوشبو بویانیدن و بچاق او چکانیدن
 در خداوند مزاج گرم کافور و صندل و کلای آب خیار و خیار یا درنگ آب سرد
 و شراب قیق و ماء اللیم و دفع سرد در حلق او چکانند و بر سر او بمالند و
 آب سرد تنها یا کلای بر روی او یا شین در مزاج سرد مشک غایم و دوا **المک**
 و روغنیاء گرم چون روغن نارین و روغن مصلک بر مومعه بمالند اگر

سبب غشی استنفاع قوی از بر قسیمی که باشد که بخوردی شده باشد آب سرد و کلاب
سرد بر و نباید پاشید و بوی کبابی بوی مرغ بریان و کشتی خشک بر و مالیدن و بوی
سیب و ابی که برایش افکنند و بوی نان گرم علاج باید کرد و خم حده را بر وزن
گرم مالند و ماء اللحم شراب در حلق او بچکانند اگر غش بعد از هفته افتد مسک
و مشک اندازد آب بی و ماء اللحم در حلق او با شراب بچکانند اگر سبب غشی عرق
بسیار باشد اطراف او بماء سرد بمالند و بر کمر و در خشک مازد و مانند آنها
کوفته بر بدن بچکانند اگر اندک حال غش متشن کشتن و فواق بنیند بوی طعام
از وی دور دارند و پر مرغ بچاق او فرو برند و جمد نماید تا قی کند و خم حده
او را بچینانند و با او از صوب چون بوق و طبل او را بیدار سازند و بمعطیات
چون کندش عطسه اند اگر سبب غشی در وی یا جمعی چون وجع قوی بوی بوی آنرا
بمخدری تسکین دهند پس علاج او نمایند اگر سبب کزیدن حیوان یا خوردن
سمی باشد مثل ایفون بتریاق او یا پذیرد علاج کنند اگر سبب غشی اعراض نفسانی
بود بعطای موافق مزاج او بحال خود آرزو در اکثر انواع غشی قی نافع است و
بسیار است بعد از فصد غشی و اقشود و سبب ضعف معده و کثرت صفرا بود او را
پیش از فصد شرابهای سرد و مقوی معده بدهند چون شراب انار و سیب
آبی اگر سبب غشی اختلاج باشد بوی عطر ازود و در اند چون بوی سیر و
اشترنار و انکزد و آنچه بدین مانند بویانند و دلگ بر جمیع انواع است
و دواء المسک آب سیب از نفع اشیا است و تخریک در نیز و تیر نافع **علیه**
سودا بر دل احوال خداوند تبارک و تعالی همچون احوال خداوند تبارک و تعالی است و

علاج

علاج این بهیچو علاج اوست و اول نفع باید داد آهسته آهسته و در فوج فوج
مسبل باید داد تا جمیع سودا را دفع کند **مسبل** مسبل سودا که مجرب است از قسم
سودا که باشد بلبله کابلی و سیاه اقیقون اسطوخودوس و عود خام معطیج
از منی مغول حجر لاجورد قرنفل عاریقون کافور یان کل لاری از بر یکی دو در یک
کوفته یا چهار شقال دواء المسک آمیخته بعد از سه روز شراب بچکانی حلند
سه شقال ازین دوا نوشند و بعد از استنفاع دواء المسک نافع باشد و ماء
در دفع کردن سودا نافع است و **اختناق** القلب محمد ذکره که گوید که بسیار
باشد که در آن ناکاه بیفتند و پیچد شوند و احوالشان در نفس او مختلف و ضعیف
گردد و این را اختناق القلب که بند سبب یا سده نام در شریان قلب که در
از و بجان میگیرد و اقشود یا بیکر فوج خلور و ج از قلب گردد و بوی اسطوخودوس
فوج یا غصت یا غیر آن علاج کردن بقوت پدید فصد کنند و این مرض اکثر در
جوانان و اقشود و اگر شراب بچکانی یا دواء المسک یا تریاق فاروق حلند
در کلویش چکانند و شربت سبب شربت کافور یان و شربت بالنگو و قی لقره
و طلا مشک غیر اشباب کلاب ماء اللحم خمیره کافور یان یا دوزیر حیوانی جوار
خطائی مفرد امربا نافع **از سقط** القوة دفعه واحده چته حیرت
یا تحلیل روح یکبارگی و علاج او ماء اللحم است و تریاق و دواء المسک
سبب کلاب شراب بچکانی مروق و پذیرد حیوانی و مر با سبب و بوی کلاب
از نفع اشیا است و همچنین است آبیار مغیره **م القلب** کابلی و اقشود
بعد از امراض حاره و تبهای مزمن و حالت او چون حال کسی است که غشی دارد

و باین صفت و بیج جسمی باشد و علامت او آنست که بی باید علیل نزد فرم
 معده و صدر و ریه ثقلی و حالت او شدید بحالت غشی است بر سینه انبساطی
 یا بد انقطاعی در انبساط او و علاج او آنست که بمانند از بیرون دل بر سینه
 ضمادی که محلل و ملطف باشد و همچنین نطون کند تا باین و ترک ریاضت
 کند و اکثر علاج او چون علاج ورم است و هرگز سهل بی ممکن ندهند
ورم عروق القلب علامت این غشی و ضعیف است و صغیر نفس و سستی آن و
 علاج این حریره است که زرباد و زخمیل و کلایان انداخته باشند و بهترین
 علاجیت شراب ریحانی بقرق کاسینه و ملطفات و محملات از بیرون دل
 بماند و باین علاج احتیاط است **ضغوط** القلب چنان احساس میکند که گویا
 دل او را ضبط میکنند پس عارض میشود غشی ضعیف و سیلان میکند از
 دل او و علاج بسیار و سبب این ریختن خلط سودا و کرم برداشت علاج او
 استفراغ کردن خلط بلغمی که محترق شده و سودا کشته باشد بعد ازین
 خوردن تریاق فاروقست با استفراغ خلط سودا و محترق و بهترین علاج
 او تقویت قلبست **تقرح** القلب احساس میکند صاحب آن که گویا دل
 او را میفشاند از مازود بر طرف میشود و سبب این انصباب خلط خارج نیست
 از سیر بجانب دل و نزد ظهور عیوس پیدا میشود و عرق بسیار میکند و بسیار
 است که وقتیکه اسهال صفراوی تمامی شود و این مرض بهر سرد علاج
 این بتن است و اصلاح غذا کردن بر طبایع تا خون محمود بهر سرد **تقرح**
 القلب احساس میکند صاحب آن گویا که دل آن بیرون میروند و بسیار

حسب آن ۱۲

سودا

سو و مزاج حار است و علامت خلطیکه از آن بهر سیده در حالت قذف رنگ آن
 خلط بر طرف ظاهر میشود علاج این اگر خلط غالب باشد فصد کنند از بار سابق بعد
 از آن تقویه بدن نمایند پس اصلاح غذا کنند **جذب** القلب چنان می پذیرد
 حب او که گویا دل او را بپایین میکشند و سبب این حصول خلط است در عروق
 کیسه پس میکشد عروق بطریق تمدد و بعد از آن غشی حاصل میشود علامت آن
 خلطیکه حاصل شده این جذب قلبی آن در وقت ظهور آن معلوم میشود علاج
 این اولاً استفراغ اخلاط است پس تبدیل و تقویه آن کند **احتواء** رطوبه
 علی القلب چنان میداند که آن که گویا کیوتیتر بچه در آب افتاده است و
 محیطید و اکثر این علت بمشاکت معده بهم میرسد علاج او ریاضت و تنقیه بدن
 و معده با یارجات کبار فیه چون ایاج لوف غذا یا و ایاج شاد و یطوس و حب
 اصطخه قون و حب قوقایا اگر قوی توانند کرد بهترین علاج است و بعد از
 استفراغ دواء المسک تلخ و شیرین و نوشدار و وصفحات کرم بکار در شراب
 افستین بسیار نافع و ضما دکنند بر سینه او اضمده حاره مثل کلدغ و سنبلی
 طیب و عفران و بادرنجبویه **عقب** القلب خرن القلب غصیب مفرط مرض
 دلست و خرن مفرط همچنین و این بر دو کشته اند خود و غصیب حرکتی در
 جهت طلب تمام و مصباحیت روح میشود یعنی خون و حرارت غریبی بکشد
 قلب خالی میماند درین هنگام انقطاع نفس بهم میرسد و حرکت روح حیوانیت
 بداخل قلب جهت ترس شیخی دلیل پس روح مختلف محتسب می شود در قلب جهت
 منقطع میشود نفس و دل کرم میشود پس از حد پس زود هلاک میشود علاج

تفریح و قطع سبب خرن و سخن چند که دفع غضب و خرن باشد بگوید چنانچه اگر خرن
از ترس اینک خواهد مرد بهر ساند و بگوید که مرکب خرنی سهل است و بدین فانی و نفس
باقی ماند و خبر نای که مسرور باشد باور ساند و بگوید چه غضب آب سرد
بخورد و بر خنیرد و بنشیند و وضو کند و کلاب بر روی پاشد و در خرن چنبر نای
که تفریح افزاید و سرد باشد چون کافور و زعفران بهم آمیخته و مفرحات معتدل
و سرد بخورد **فرج القلب** شیخ بوعلی سینا گفته که فرج مفرط از اراض سرد
قلبست و کشنده بمرکب مفاجات فرج شدید حرکت روحست نجای یا نبیاط علم
گاه از فرج روح جمیع آردن بر می آید بدینجهت در حال بعبود فرج مقابل خرنست
و علاج این روحانی ازت چنانچه اگر فرج از حدن عدد و پیرسیده باشد خاطر
نشان او کند که نوزده نخواستی ماند اگر از پیدایشن فرزند پیرسد چنان
خاطر نشان او کند که این فرزند خواهد مرد اگر حصول مال دفعه و آنچه شود
باید که براند چنبر فانی که حاصل او شده این فرج باعث دوم و پایدن
او خواهد بود علی هذا القیاس **ضوف القلب** انواع و اسیاب آن چون انواع
اسیاب سوء المزاج و غشی و خفقان است و علاج آن تقویة قلب بمفرحات
و مقویات قلب آنچه ضایع و دفع دست و بهترین علاجی جدور است و تریاق
فاروق و پاد زهر حیوانی و شراب یحیی و ماء الیم و شربت سبب و ورق طلا و
نقوه و مرورید سعه و یا قوت ربانی و عمل بدخشان است و نافع است دواء
المسک تلخ و شیرین و مشرد و یطوس و مفرحات یا قویة از سرد و گرم معتدل
و سهل و قابض و مسهلان سودا و از مقویات قلبست و فقیه در شیراز حرما

انواع و اسیاب آن چون انواع
اسیاب سوء المزاج و غشی و خفقان است
و مقویات قلب آنچه ضایع و دفع دست
و بهترین علاجی جدور است و تریاق
فاروق و پاد زهر حیوانی و شراب یحیی
و ماء الیم و شربت سبب و ورق طلا و
نقوه و مرورید سعه و یا قوت ربانی
و عمل بدخشان است و نافع است دواء
المسک تلخ و شیرین و مشرد و یطوس
و مفرحات یا قویة از سرد و گرم معتدل
و سهل و قابض و مسهلان سودا و از
مقویات قلبست و فقیه در شیراز حرما

الذات

الله تعالی عن الآفات شحیبه را که ضوف قلب داشت و بان سرفه و خراش
سینه بعد این نسخه آن کردم نافع افتاد دواء المسک شیرین نیمل ورق
طلا عددی پچیده فرو برند از عقیان خمیره بنفشه شربت نو که شیرین
شربت زرقاق بید مشک عرق کاوز بان نوشند **باب دوزیم** در مقویات
جماع و حبسیات بطریق اجمال و ختم این رساله برین نمودم و ضوف است
امراض ضوف شہوت است یا ضوف بدن یا لاغری و نحافه آن یا قلته می
یا برودة آلات منی یا حرارت آلات منی یا طویله تنها یا یورسه تنها غالب
باشد یا مرکب دوزخ مخالف بود و بهترین فراخی جهت باه گرم که مفر یا ضوف
این امر جهت زهد یا کثرة فکر در علم یا دوری ازین کار ایام باشد یا مفعول
بدین شکل بود یا محتشم بود یا حیای مانع شود و عشق غالب باشد مری از
امراض مستولی شده باشد چون خفقان و غشی و ضوف قلب و ضوف حوده
و ضوف کبد و ضوف دماغ و ضوف آلات منی و ضوف کلیه یا از استرخاء اللہ
باشد یا جهت سردی اعصاب قضیب بود و مانند آن و علاج اینها بقدر است
و در کربانین یا درین مختم دشوار آنچه مقوی باه و جماعت تقویة بدنت بتدیر
و زیادتی در غذا و طعامها و لذت خوردن و خواب زیاده کردن از اعتدال و
بویبای خوش بکار بردن و سرد و ولهو و نوب مقویات روح و قلب بکار بردن
و بسط نفس النعاش حرارت غیری و ترک جماع ایامی و بجمام رفتن و اند
زمانی در آن بودن و با مشوق باز نکردن و سخن شنیدن از زبان خوش لجه
و خوش اواز و سماع و احادیث جماع و نظر کردن بسا فحش و حیوان و ضوف

نصوبات جماع

که حکیم از قی در خدمت طغانش بود و مدح او میکفت و او را ضعیف باه
بهر رسید چنانچه طول آن بده سال کشید حکیم گفت چکنم جهت شاه خانه ترتیب
داد و یکطرف او را متبک ساخت و زبان و پسران مقبول الطرف جمع کرد و
بر یکی را بطریق و شکیله بجماع فرمود و پادشاه را از این طرف تماشای نمود تا
بیکبارگی شهوة او بکمر آید و از حلیله او برابر نیم نخود منی بسته بیرون حیت
بعد از آن بدین امر قادر شد بدین سبب غرت و حرمت حکیم افروزد و او را بسبب
کتاب الفیه و شلفیه تصنیف ساخت که در اینجا سی و شش شکل جماع ذکر نموده اگر
لطف پادشاهی شاهحال این غریب و دقیقین که درین باب کتابی تألیف مایم
که بر صفحی آن شتمل بر جمیع فواید الفیه و شلفیه باشد و صد و بیست و چهار شکل
ذکر نموده مصور سازم ان شاء الله و نافع است استعمال مروحات و دلوکات و حقیقتا
و شایفا و صیبات بکار داشتن و تراشیدن حوی عاتیه نجایست مقوی باه
است و پوشیدن دیبا و حریر و خراکین بر قفا و نظر کردن در اسافل حیوانات
و نفخ خوب شنیدن و تنها در آمدن در خانه خالی که فرس بسیار و خوب در آن اندر
باشد و دیدن فرج و شنیدن اشعار عاشقانه و شعریکه شتمل باشد بر
قد و خد و خال و لب ذکر صیبات از مفردات اجمالاً مجربان گفته اند که موی
۲۲ در بعد از فراغ از جماع بعمل نموج ساخته بخورد آنچه از منی خارج شده باشد
اضاف آن پس آرد و صغرا را میل کند و جمیع ارواح و قوی را قوی نماید شراب الکوی
مثلت حراره افزون اسقیل اسارون اشنة شقاقل اطموط اسون انجنا
کوشت ایل با قلابا دروج بندر الکفس بندر الرطب بندر الجرجیر بندر الرمان البحر البری

کوکب صیبات

بندر خندق بندر الهلیوت بندر الانجره بندر الکرات کندا بندر اللقت بندر العلق
بندر القشد بندر القشایندر البطنج بندر الثبت بسیار بصل بصل الزیر و ان بلکوس
است بطنج بندر الشیش لب بوق بوق لبون الابل بمنین زرده بیض مرغ خاکی
بیض مرغ آبی بیض شتر مرغ بیض لب بیض کنجک بیض کبک بتبول رطب
پسته تخم مسو ها مالیدن تودری کاکون و زرد و قنقار تین رطب بین
یابس ثوم جد و ار جرجیر جزندی جوز خندم جزبوا حاشا حلیله حلیله حلیله
حب الخروع حب البان حب القطن حب الکتان حب صوب کبار و صوار حب
البطن حب القطن حشوف حب حنظل حب الخرد حنظل مالیدن مفر
خفاش بر قفسه پایا مالند اما ک شود خولجان خوج دایج افروخ در چینی
و بس بفاریه دو شاخه حلج و دراج و لبون بفاریه نخود الموزی و باغ
بغیر قره و دو قران رستبار عاده زمان علور و سن رو بیان زعفران زنجبیل
زیتون سرطان بجزی سقنقور کبک سمین سسم ماروغ سمکه صیدا سورجی
سودانیات شقاقل شکر شیر ابلج صنوبر طلوع عاقر قرحا عمل عصفور عظام
منوخه عیون الایک فالدر فرج الحمام فستق فستق الباق و فیضه فلفلمویه
فرا صیا قرنفل قرطم قمر السیوه قلقطار کاو زبرج کرفس کرات کویب البقر خسته
کبک حلتیت طالبین حامض تازه لبن اللقاح لسان الوصافیر نور حلو نور
مروده مرشک مشکطرا مشع مصطکی مغاث مقل مویر نار حلیله نفعاع نعل
وج در سن و سخ کواریه النخل بدید بلهون تنک الفصح الفصیل خضیه الخلب
تخم کدو کبک تخم فسطیح تخم ترب فردمانا فلفلین خیر و انبزرک تخم سپندان

حب ایان حلبه تخم بشارت شونیز کرو یا از بانه خود سرخ نوبیا ترس کندم
 تر و خشک برنج نخود تر و سفید نان کندم و برنج پنج با بونه طالیه تر بر
 لعنه بر بری قسط شیرین قسط تلخ دار فلفل طخون کوبی بودینه کوبی
 بلبله آمله شیطح زراوند صحر ج یا بونه ناردین گوشت کوسه کوی گوشت
 قسط گوشت کرک فاخته گوشت خارثت گوشت کوشتر و باه گوشت کفشار
 گوشت غراب یک مای شیر بز روغن گاو بندرتوت سفید اشتر غار سیر اصل
 السوس اصل اللوفه قنابری قشر الرمان مغز محلب روغن جوز روغن
 فندق روغن پسته روغن **تلیطال** روغن شیخ سور مار و رول افی
 مای تازه بر بوع کبوتر کچک گوشت او و بیهو بلد چین گوشت ارب گوشت
 اهو سر بریان قصب نخول خفیه کوسه کفرا صحر عربی شراب شیرین شکر
 طبرزد تیخال قانید غسل با دام خرزهره شیرین موزیز سرخ جند ترنجبین
 شیر خشت بوزه **دگر** مسبیات از مرکبات ترنایق فاروق مخلبه
 مشرود بیطوس دوا المک شیرین دوا المک تلخ نوشدارو قلا
 لبو کبیر و صغیر معجون بزوز معجون زرغونی شراب لبریم معجون ابزری کوارش
 عود کورش مصلی جوارش سفنقور معجون اسرار اللطایا جوارش شونیز
 جوارش عنبری فلونیا روی فلونیا فارسی کورش کندری معجون
 مسیحی مفرح یا قوتی حار و بارد و معتدل اطریفل بزرگ شراب باد بجزوی
 فنجوش جوارش جالینوس مفرح کبیر شیخ ماده الحیوة مفرح دکک اکثر
 سفوفات و غمیانی و شرقی زنجبیل عربی شفاقل مر با کز مر با ترنج مر با

پخته جرش میبه جوارش سیر قوس افی معجون با قلا حب جود را طعم مبی قلیه بی
 که در آن پیاز و ادویه مبی کرده باشد خاکسته عجب شیخ الریس زرده بیفهم
 که در آن زنجبیل و دار چینی و سنگ سفنقور کرده باشد از و پلا و ترکیه پریه
 جمیع حلوا مبی از خصوصاً حلوا علی و حلوا کدر و حلوا نردیه حلوا
 ترنجبین حلوا تخم فالوده فرفنی شیر برنج مای تازه یا بریان کرده قلیه
 قورمه و پیاز قلیه پیاز قلیه کدر گوشت ماه تخم آب سمور قیمة عطریات جمله
 مبی از **فانته** و در کرم و الارواح و آن ترکیب شریف غیر الوجود
 عظیم القدر که مقوی دل و جگر و معده و آلات منی است و جمیع ارواح را
 منبسط و نورانی میکند از و نه طعام می آرد و در تقویت باه نظیر ندارد
 و مقوی اصیل و حرارت غیر بی و حافظ رطوبه اصیل و عقل را می آفرید
 جمیع آلات منی را قوی میکند از و بر جمیع یارید و هر که مدامت برین نماید تغذای
 مبی خورد و از تریش احتراز نماید بر شیب عورت را خوشنود کرد از **صفت**
 تو در می کلکون تو در می زرد تخم کرفس تخم شبت تخم جرجیر قفل تخم بلبلون تخم
 انجره تخم کندا تخم شلم تخم پیلد تخم چندر تخم شبت انیسون تخم کدر تخم ترب
 تخم سندان القند حلبه سیاهانه تخم خشکاشن کرو یا از بانه از هر یک یک
 مثقال یا قوت ربانی و کبود و عمل بر خشکی فیروزه زرد جدر مرید کبریا
 ریشم عقیق یعنی از هر یک یک مثقال راسن دار چینی سورنجانی مفرح
 آمله عاقر قرحان العصاره فیروزه یا بونه بوزیران لعنه بر بری قسط
 تلخ و شیرین دار فلفل پوست بلبله زرد بلبله سیاه زراوند صحر تار دانه

کرو یا از بانه یا کبیرا

در پنج معرق زرنیاد سود سنبلی طیب قزقل پیل از هر یک ۲ مثقال بسپا
 جوزیواشته کاذریات یا کلو کویا چینی کشتیز حاک اسارون شفاقل بنین
 انجدان ورق طلا و نقره هر یک ۴۰ صغ عربی سقر کثیر از هر یک ۶۰ مثقال
 تخم خیارین تخم کدو تخم بندوانه تخم خرغره نار حیل چاقوزده حب
 السنه حب الزم حب النیل قشر نذر البیج مدیر حب صنوبر صغار تخم القطن
 تخم البان مغز انجلیک بادام شیرین و بلخ نقل خوابسته فندق چهار مغز از هر یک
 مثقال مصطکی شیخ کواریر النخل جدوار باد زهر حیوانی کل مختوم روغن بلخ
 از هر یک هفت مثقال خبث الخمدید مدیر زعفران ابریشم مقرض چندیدتر
 کندر لبان ذکر در واریا شقوق سوده از هر واحد هفت مثقال ربتیار یکی
 سفنقره سکه صید البخوی خاکی مغز سر کجک خصیه مرغ سلطان بحری
 بیضه سنگ پشت از هر یک مثقال عاج سوخته کرده کوی مقز محترق مسک افروزین
 روغن عود حیوسا یله از هر یک ۵ مثقال حقل مکی ایرسا اسطوخودوس
 ریوند چینی سناکی غار قیون لاجورد مغول از هر یک پنجم مایه شتر
 عربی خصیه الثعلب چوب چینی از هر یک ۵ ال سبکزه کچنک فلفل سیاه
 زنجبیل نمک بندی کبریت اقیون از هر یک ۵ درم موحیای جوز مائل
 از هر یک دوازده مثقال قرص افعی چیل مثقال قرص اقیون ال
 قضیب کا کوی سوخته کرده سیزده مثقال گوشت قدید این عسل چار
 درم منط اکبر پنجاه مثقال عمل که از شیر کدر ساخته باشند دو وزن
 ادویه عمل مصفح بکوزن ادویه نبات بکوزن ادویه شراب الگوری پنجاه

تبریز آب نار شیرین یکین تبریز آب سبب یکین تبریز آب بلخ نیم من تبریز کلای نیم من
 تبریز عرق بهار عرق بید مشک هر یک نیم من تبریز در عسل انداخته بقوام آوردند
 پس در روغن کوفته در آن انداخته بطریق متعارف همچون سازند و موقعی در روغن کوفته
 پیچیده در شراب انگوری سه شایا تر و زودتر میکنند تمت تمام شد

شفاقل بنین
 از روغن

بسم الله الرحمن الرحيم

فهر
الغدة المنتخبة
امراض راس ١
 صناع وثيقة ودار زكام ادوية معوط جالب نوم جالب سهر
 بكا واطفال دفرع في النوم عشق صرع فالج ورعته ولقوه وتشنج
امراض عين ٢
 رمه سبل وطرفه ودمعه وبياض وسلاق وشورايه ظلمت
 لبروتشاهه وتزول الماء **امراض اذن** ٣
 وجع اذن وسيلان ريم ودود
 اذن وحمم **امراض انف** ٤
 رعاف **امراض الفم** ٥
 وجع اللسان ثقيل لسان
 ثبور الفم بخر فرس تسهيل انبات اسنان بيض الاسنان لشه دامية
امراض حلق ٦
 ورم حلق اوجاع حلق خناق تشبث علق في الحلق وغيره
 ضيق النفس نفث الدم من الحلق بحة الصوت سعال ونفث الدم
امراض قلب ٧
 خفقان **امراض كبد** ٨
 امراض حوده وطحال في عثبان
 انشاب حوده نفع حوده قذف الدم **امراض كبد** ٩
 يرقان استسقا **امراض**
كليتي ١٠
 عسر البول عسر ولادة سلس البول وتقسير البول ادوية
امراض امعاء ١١
 قولنج مقص ديران قروح الامعاء وجعها زحير قنق
 زحير وبرودة ودم مسيلات قاطع اسهال **امراض مقودار ورم**
شفاق ١٢
 وبواسير وغيره نزف الدم من المستحاضه **امراض ناسل**
 قاطع باه واحتملام **امراض رحم** ١٣
 مويين جبل مانع جبل حافظ جنين
 مقط جنين عسر ولادة واخراج مشيم **امراض مفاسل** ١٤
 وجع طبر ركبه
 ومفاسل عرق النساء تقرس ادوية اعيا خلع وكسر جروح وقروح واوارام
 ١٥

امراض طحال
١٥

عسر ولادة
١٥

جرب وحكه حرق النار شقوق اطراف يخرج الشوك السهام اورام وعاويل
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 غلغول و ساعيه و حجره و شري جذري و حصيه اورام بلغميه اورام سوداويه
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 سلم خنازير جذام داء الفيل عرق حدي داء الشلب الحية منطى الشب
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 سوده شوق النمل و الصبيان طرد حشرات يبطل نبات الشوك كلفه
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 نيش و برش منق برص قوبا و خراز تامليل بياض و خضرة اطفار
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 داخل مطيبه رايحه البدن ادويه مسمنه حبات حبي بلغمي حبي سوداوي
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 حبي صفراوي حبات مع عقرب عض القلب مع زيتا طرد سوام
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 طرد عصافير اذئاب النمل نفي النوم متفرقات متافع صحيح تجارب
 ٣٣ ٣٣ ٣٣
 خضاب قطع داغها متفرقات م

قعود نمل
 ٥٤

٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠



